

جغرافیای تاریخی خراسان

از نظر جهانگردان

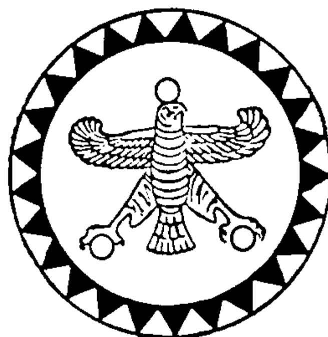
از انتشارات

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

تألیف: ابوالقاسم طاهری







جغرافیای تاریخی خراسان

از نظر جهانگردان

از انتشارات

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

تألیف: ابوالقاسم طاهری

۱۳۴۸

فهرست مندرجات

فصل نخست

از دوره های باستانی

تا

آغاز عهد قاجاریّه

فصل نخست :

از دوره های باستانی تا آغاز عهد قاجاریه

خراسان امروزی که به مرزهای ترکمنستان شوروی ، افغانستان ، دشت نا امید ، زابل و زاهدان ، بیابان لوت ، و کویر و بالاخره گرگان محدود می‌شود کمتر از نصف خراسانی است که ساتراپی پارت را در دوره های باستانی ایران تشکیل می‌داده است. خراسان جزء ساتراپی پهناور پرثوه است که در کتیبهٔ داریوش کبیر در بیستون و کتیبه های دیگر هخامنشی آمده است . هرودوت که از تقسیم‌بندیهای دقیق کشور هخامنشی بی اطلاع بوده است خراسان یا ساتراپی پارت را شامل سرزمین خوارزمیان ، سغدیان ، و هراتیان نیز دانسته است . این ایالت پهناور که سر انجام قرارگاه و کشور نیرومند پارتها یا اشکانیان شد در آغاز تاریخ ایران باستان مادها را به سوی خود کشانید (۱).

استرابون جغرافیا نگار دقیق وموشکاف یونانی می‌نگارد که چون تنگدستی عمومی و عوامل نا مطلوب طبیعی این استان با حشمت شاهانه و زندگی پرتجمل پادشاهان هخامنشی ایران ناسازگار بود هرگاه که گذارشان به این صفحات می‌افتاد تا آنجا که امکان داشت می کوشیدند هرچه زود تر سر زمین پارتها را پشت سر گذارند ؛ اما همین عوامل نا مساعد طبیعی ، پارتها یعنی این شاخه از قوم هند و اروپائی را مردمی سخت کوش ، بردبار ، و دلیر گردانید و این خصوصیات اخلاقی نام آنها را بلند آوازه ساخت .به هنگام زوال دولت هخامنشی از این ناحیه ازایران اشک نامی که بنیاد گذار دودمان اشکانیان شناخته شده است بساط حکومت سلوکیدها یا جانشینان اسکندر مقدونی را برچید ، و سلسلهٔ نوینی را بنیاد نهاد که چون در آغاز به حکم ضرورت خود را دوستدار یونان قلمداد می کرد آیندگان نا آگاه تا مدتها مغرضانه آن سلسله را غیر ایرانی و یا یونان پرست می‌دانستند.

خراسان عهد ساسانی

در دورهٔ پادشاهی ساسانیان که بساط فئودالیته برچیده شد خراسان‌باستانی یاساتراپی پارت به شکل یکی از استانهای مهم ایرانشهر در آمد. ادارهٔ هر یک از استانهای کلان بر عهدهٔ حکمرانی بود که وی‌را سپهبد می‌نامیدند و هر سپهبدی به نسبت پهناوری، اهمیت، و ثروت قلمروش چند تن مرزبان به زیر فرمان‌داشت. خراسان به چهار بخش شده بود که هر کدام مرزبانی جداگانه داشت و این‌چهار بخش عبارت بود از: نخست مروشاهگان (شاه جهان)؛ دوم‌بلخ یاباختر (۱) وتخارستان؛سوم هرات(۲)، فوشنگ (بوشنج) وسگستان(۳) چهارم‌سرزمین‌ورزرود(۴) یا فرارود که پس ازتسلط تا زیان به‌ناحیه ماوراءالنهر یاتمامی اراضی میان آب آمویه (جیحون) (۵) وسیر دریا (سیحون) (۶) مشهور گردید. تانخستین بیست‌سالهٔ سدهٔ بیستم میلادی اطلاع محققان دربارهٔ حدود خراسان باستانی از نوشته‌های پر اشتباه هرودوت و روایت های ناقص مورخان دورهٔ اسلامی تجاوز نمی‌کرد. در سال ۱۹۲۴ میلادی که پروفسور هرتسفلد (۷) آلمانی به دنبال پژوهشهای جهانگرد و محقق انگلیسی هنری رالین سون (۸) و دانش پـژوه علاقه مند دیگری، ادوارد تاماس(۹) نام ترجمهٔ دقیق سنگ نبشته های پایکولی را منتشر ساخت حدود خراسان باستانی به خوبی روشن گردید. حدود چهار مرزبان نشین خراسان از دروازه‌های خزر نزدیک ری آغازمی‌شد، ازکوههای البرز و درهٔ اترك گذشته تا دره‌گز امتداد می‌یافت، سپس از بیابان تجن و مرو به جیحون و پامیر می‌رسید و از آنجا بامتداد جیحون تا قلهٔ هندوکش و از آن نقطه به سمت مغرب درامتداد رشته کوههای مزبور به‌جنوب متوجه شده از ناحیهٔ هرات وکاشمر امروزی و خواف می‌گذشت وناحیهٔ کهستان‌را قطع کرده دوباره به‌دروازه‌های‌خزرمی‌پیوست.

خراسان پس از استیلای تازیان

مهاجمان تازی از هنگامی که پا به خاك ایران نهادند نظر به سوی خراسان دوختند. اما فتح ناحیهٔ بزرگ و پر ثروتی که به گفتهٔ یکی از جغرافیا

1 - Bactria - 2 Ariea 3 - ; Sakastana 4 - Varasrud 5 - Oxus
6 - Jaxartes 7 - H. Hertzfeld 8 - Henry Rawnlison 9 - Edward Thomas

نگاران اسلامی به داشتن کانهای سیم و زر، فیروزه، اسب های پاکیزه، جامه های زربفت، همه گونه دارو، هوائی به غایت خوش و مردمانی تندرست ونیرومند بر خود می‌بالید (۲) به آسانی میسر نگردید. از اوان خلافت عمر تا اواسط عهد خلافت عثمان یعنی در عرض بیست سال با وجود کوششهای پیاپی سرداران اسلامی سر زمین خراسان بر روی سپاهیان مسلمان ناگشوده ماند تا آن که عبدالله بن عامر از طرف عثمان مأمور تسخیر آن ناحیه شد. نخستین شهری که در خراسان بدست یکی از سرداران عبدالله گشوده شد طبس بود و بدین سان ساکنان طبس قبل از آن که مردم سایر نواحی خراسان از ترس شمشیر، کیش نیاگانشان را رها کنند اسلام آوردند (۳). تسخیر تدریجی سایر نواحی تازمان حکومت معاویه به سال ۴۲ هجری و شاید هم تا مدتها پس از آن تاریخ به درازا کشید.

خراسان در عهد طاهریان

مدت صدو پنجاه سال که خراسان مستقیماً زیر نظر نمایندگان خلفای بغداد اداره می‌شد یا اوضاع برای روی کار آمدن مردانی که درآن سر زمین داعیهٔ استقلال در سر داشتند مساعد نبود و یا نهضت‌هائی که تشکیل گردید به ثمر نرسید. نخستین فرصتی که برای تحقق آن آرمان دیرینه روی نمود اختلافی بود که میان امین و مأمون فرزندان هارون الرشید خلیفهٔ عباسی برسر مسئلهٔ جانشینی درگرفت. در این کشمکش مأمون از سردار سپاه خراسان طاهربن حسین مشهوربه ذوالیمینین کمک خواست. در جنگهائی که میان لشکریان آن دو برادر روی داد همه جا طاهر بر سردار امین چیره گردید و سرانجام به سال ۱۹۸ ﻫ. بغداد را محاصره و آن شهر را بنام مأمون عباسی مسخر ساخت. همین که خلافت مأمون مسلم شد وی به پاس آن جانفشانیها و لشکرکشیهای درخشان در سال ۲۰۵ هجری (۸۲۰ م.) حکومت بخش شرقی خراسان را به طاهربن حسین بخشید. بدین‌سان طاهر که فقط اسماً نمایندهٔ خلیفهٔ عباسی در خراسان بود پایتخت را از شهر مرو به نیشابور منتقل ساخت و شالودهٔ دودمانی را ریخت که نخستین سلسلهٔ مستقل حکمرانان ایرانی پس از هجوم تازیان بشمار می‌آید. دلیلی در دست نیست که آبادی و میزان ثروت خراسان عهد طاهریان را کمتر از دوران پادشاهی‌ساسانیان بدانیم. دربیست

سالهٔ اول سدهٔ سوم هجری ، مجموع در آمدی که قرار بود همه ساله عبدالله‌بن طاهر به بغداد بفرستد سر به سی و هشت میلیون درهم میزد (٤).

از زمان سامانیان تا هجوم مغول

دوران حکمرانی طاهریان بر خراسان که آغاز استقلال این ناحیه از ایران بود از نیم سده تجاوز کرد و سر انجام یعقوب لیث صفار بنیاد گذار دودمان صفاریان با گرفتن شهر نیشابور به فرمانروائی آنان پایان بخشید (٢٥٩ هـ .) . اما دولت صفاریان نیز زود گذر بود زیرا بزودی قلمرو آنان بدست اسمعیل سامانی افتاد وآن چه از عهد مأمون عباسی به خراسان شرقی مشهور شده بود دوباره به سر زمین ورز رود یا ماوراءالنهر ملحق گردید. پادشاهان سامانی به ویژه اسمعیل و امیر نصر و منصور ، نوادهٔ امیرنصر ، همگی مردان پاك سرشتی باذوق وادب پرور بودند. در دوران فرمانروائی سامانیان زبان فارسی جان تازه‌ای یافت. ترجمهٔ تاریخ طبری وتفسیر طبری در این دوران فراهم گردید وهم در این عهد بود که بزرگترین شاعر نغز گوی تاریخ ادبی ما ابو عبدالله جعفر مشهور به رودکی شعر فارسی را بر شالودهٔ نوینی استوار ساخت. این سخنور ارجمند و بی همتای خراسان پایهٔ سخن را چنان بالابرد که سرایندگان بزرگی چون دقیقی ، عنصری ، معروفی ، رشیدی ، منوچهری و فردوسی همگی به استادی وی خستو بودند و سبکش را سر مشق خود ساختند .

دوران صد و سی سالهٔ فرمانروائی خاندان سامانی (٢٦١ تا ٣٨٩ هـ) بر خراسان و ماوراء النهر ، و خدمت بزرگی که پادشاهان آن دودمان به رستاخیز زبان فارسی و ترویج علم و ادب نمودند ، یکی از درخشانترین فصلهای تاریخ ایران را تشکیل می‌دهد. هنگامی که همین سر زمین پهناور بدست غزنویان افتاد ایشان نیز به تقلید فرزندان سامان به ترویج علم و ادب و تشویق شاعران و نویسندگان فارسی زبان دل بستند. مهمترین رویداد دوران دویست و سی سالهٔ (٣٥١ تا ٥٨١ هـ) حکمرانی غزنویان تجزیهٔ خراسان باستانی به دو بخش علیحده بود که در ٤٥١ هـ. یعنی سی سال پس از مرگ سلطان محمود غزنوی صورت گرفت. بخش بزرگی که شامل افغانستان امروزی می‌شد و پایتختش شهر غزنی بود در دست غزنویان باقی ماند و بقیهٔ خراسان از آن سلجوقیان گردید. قلمرو

پادشاهان سلجوقی نیز پس از صدو بیست و سه سال (۵۵۲ - ۴۲۹ ﻫ) بدست خوارزمشاهیان افتاد و بساط حکومت خوارزمشاهیان هم پس از یک سده و نیم بدست لشکریان مغول برچیده شد و سر انجام خراسانی که بیش از ششصد سال از امنیتی نسبی برخوردار بود به یکباره لگدکوب سم ستوران چنگیزخان گردید.

سفر بنیامین تودلائی

فتنهٔ مغول در واقع نقطهٔ عطفی در پژوهشهای تاریخی ما محسوب می‌شود. شاید یکی از عللی که پای جهانگردان و مبلغان عیسوی را به خاور زمین بازکرد کنجکاوی آنان در بارهٔ ماهیت و نتایج ایلغار چنگیزی تیموری و بالاخره تساهل فرزندان آندو سردار جهانگشا و بیرحم نسبت به پیروان تمامی دین‌ها بود. اقناع حس کنجکاوی، علاقه به ترویج دین عیسی، سودای تحقیق و جهانگردی، و غریزهٔ سودجوئی همه از انگیزه‌هائی بود که گروهی از مردم مغرب زمین را به سوی ایران کشانید. تا جائی که سند های موجود گواه است بنیامین اهل تودلا (۱) جهانگرد یهودی اسپانیائی یکی از نخستین جهانگردان بیگانه است که درحدود صد و هفتاد سال پیش از ابن بطوطه به ایران سفرکرده است و شرح نسبتاً مختصر و درعین حال جالبی پیرامون شهر های ایران نگاشته است. چون انگیزهٔ اصلی این جهانگرد گرد آوری آمار و اطلاعاتی دربارهٔ یهودیان ایران بوده است از ناحیهٔ خراسان فقط به نیشابور و اقلیت یهودی آن شهر اشاره می‌کند. جالب است که بنیامین در نیمهٔ دوم سده ششم هجری هنگامی که اتابکان بر فارس حکمرانی می‌کردند اصفهان و شیراز را آبادترین و پر جمعیت‌ترین شهرهای ایران دانسته و از لحاظ جمعیت، وفور نعمت، وآبادانی یزد را مقدم بر نیشابور شمرده است. (۵)

مارکوپولو در خراسان

در حدود صد و سی سال پس از سفر یهودی اسپانیائی، بنیامین اهل تودلا، جهانگرد نامدار ونیزی، مارکوپولو (۲) قدم بخاک ایران نهاد. مارکوپولو

1 - Benjamin of Tudela 2 - Marco Polo

که به همراهی زنی از خاندان قوبیلای قاآن عازم دربار ارغون بود هنگامی به ایران رسید که ارغون نوادهٔ هلاکوخان درگذشته بود (۶۹۱ هـ .) و به همین سبب ناچار بود برای دیدن غازان خان متوجه نواحی غربی ایران شود. با آن که نوشته های این جهانگرد بیگانه دربارهٔ شهرها و وضع محیط ایران در دوران حکمرانی جانشینان چنگیز بسیار مختصر و کوتاه است سفر نامهٔ مارکوپولو را میتوان یکی از قدیمی ترین ومغتنم ترین سندهای معتبر خارجی شمرد . مارکوپولو که به تفصیل ازکرمان و یزد سخن رانده است ازهشت ایالت مهم درایران نام می برد که هفت تا از آنها را واقع درجنوب و هشتمین آنها یا ایالت تینوکن(۱) را واقع در شمال دانسته است. از قرینه هائی که در دست داریم بی گفتگو پیداست که باید مقصود مارکوپولو از این نام ، تون و قاین از شهرهای کنارهٔ کویرباشد (۶). وی ضمن توصیف راهی که به کوه بنان منتهی می‌شود از بیابان خشک بی آب و علفی یاد می کند که گذشتن از آن بدون بلد و داشتن ذخیرهٔ آب مکفی غیر ممکن بوده است و بالاخره بیابان لوت را میدان جنگ میان اسکندر و داریوش سوم می‌خواند (۷). وصفی که مارکوپولو از این ناحیهٔ ایران کرده است گوئی طنینی ازگفته های ناصر خسرو علوی است که در حدود نیمهٔ سدهٔ پنجم هجری همین راه را پیموده و آبادیهای ناحیهٔ کوهستان (قهستان) را دیده بود . به نظر مارکوپولو هوای این بخش از خراسان نه بیش از اندازه گرم و نه زیاده از حد سرد ، بلکه در نهایت اعتدال بود. وی ساکنان خراسان را مردمانی خوش اندام و زنان آن سامان را به ویژه زیبا دیده است. (۸)

سفر اُوریک به خراسان

مسافر بیگانهٔ دیگری که تقریباً بیست و پنج تا سی سالی پس از مارکوپولو از خراسان عبور کرده است رهبانی از فرقهٔ فرانسیسکانهاست که به اودریک اهل پوردنون (۲) مشهور است . وی از زادگاه خود ، شهر پوردنون که اکنون بین ونیس و تریست قرار دارد برای سرکشی به دیر های فرقهٔ فرانسیسکان ابتدا از راه ارزروم خود را بتبریز وسلطانیه رسانیده و پس‌ازدرنگ

1 - Tinocain   2 - Odric de Pordenone

در این نواحی متوجه سر زمینهای شرقی ایران شده ، از کرمان و یزد و خراسان خود را به چین رسانیده و سپس از راه هرمز ، شیراز ، کردستان و بغدادبه میهن خود بازگشته است (۹). چون به طور دقیق میدانیم که اودریک چندسالی پیش‌از درگذشت ابوسعید بهادرخان ، فرمانروای مغولی ایران از خراسان عبور کرده است، پر دور نیست که مسافرتهای این رهبان در خلال سالهای ۷۲۹ و ۷۳۶ھ یعنی اندکی زودتر یا شاید همزمان با سفر ابن بطوطه جهانگرد مشهور مغربی صورت گرفته باشد. هنگامی که این دو مسافر ونیزی و مغربی از خراسان میگذشتند هنوز آثار آسیبی که از ۶۱۷ ھ با هجوم لشکریان چنگیز بر پیکر خراسان وارد آمده بود بچشم دیده میشد . در دوسوی آب آمویه در سراسر سغدیان ، خوارزم ، تخارستان، چغانیان و ختلان بسیاری از شهرها پس از صد و بیست سال هنوز ویران بود ، و منظرهٔ بخارا و سمرقند که روزی آباد ترین شهر های سغدیان در قلمرو دودمان سامانی شمرده می‌شد هر مسافر صاحبدلی را غمگین می‌ساخت. به گفتهٔ ابن بطوطه از چهار شهر مشهور خراسان فقط هرات و نیشابورهنوز آباد بود ؛ اما در بلخ و مرو ذره‌ای از جلال و شکوه پیشین دیده نمی‌شد.

شهرهای خراسان از فتنهٔ مغول تا عهد ابن بطوطه

هرات پایتخت باستانی آریا که یکی ازکهن سالترین شهرهای خراسان باستانی بود مانند بسیاری دیگر از شهرها در فتنهٔ مغول آسیب فراوان دید. ابن بطوطه از شهرهای متعددی که جغرافیا نویسان دورهٔ اسلامی در نزدیکی هرات یاد کرده بوده‌اند نامی نمی برد. ظاهراً در نخستین سی سال سدهٔ هشتم هجری این شهر دوباره بزرگترین و آبادترین شهرهای خراسان شده بود وساکنانش به‌پرهیز- گاری و دینداری اشتهار داشتند. نیشابور نیز پس از یکسان شدن با خاك درفتنهٔ مغول ، بعد از صد وبیست سال سمندر وار سر از زیر خاکستر برآورده و چنان آباد گردیده بود که آن را دمشق کوچک می نامیدند.ابن بطوطه در بارهٔ نیشابورچنین می نویسد :

«این‌شهر میوه‌ها ، باغها و آبهای فراوان دارد و بسیار زیباست. چهار نهر در آن جاری است و بازارهای خوب و وسیع و مسجد بسیار زیبائی دارد که دروسط

بازار قرارگرفته و چهار مدرسه درکنار آن واقع شده که آب فراوانی در آنها جاری است وگروه انبوهی از طلاب در این مدرسه ها مشغول فراگرفتن فقه و قرآن هستند. مدرسهٔ نیشابور از بهترین مدارس آن حدود است.» (۱۰)

بلخ و مرو که هر دو مانند هرات و نیشابور در بیست سال اول سدهٔ هفتم هجری بدست لشکریان مغول ویران گردید تا دو قرن بعد نیز روی آبادی ندید. بلخ یا شهر باختر باستانی تا هنگام هجوم سپاهیان تازی مهمترین و مقدس‌ترین شهرهای خراسان شمرده می‌شد. بزرگترین پرستشگاه که به نوبهار مشهور بود در این شهر قرار داشت. گفته‌اند که نوبهار زمانی قرارگاه زرتشت بود و بهمین سبب در نظر زرتشتیان پرستشگاه مزبور همان سان عزیز بود که مکه در نزد مسلمانان ارج داشت. (۱۱) دیوارهای این پرستشگاه به همه گونه زر وزیور آراسته بودوبلندی طاق گنبدش را از صد گز متجاوز دانسته‌اند. در خلال شش قرن ونیم که بلخ زیر فرمان تازیان و دودمانهای مختلف ایران اسلامی بود آن شهر به سنت دیرینه، اهمیت مذهبی خود را حفظ کرد . هنگام ورود سپاهیان چنگیز به بلخ ظاهراً مسجد آدینهٔ آنجا بیش از هر بنائی‌آسیب دید. شایان توجه است که در عهد ابن بطوطه هنوز شایع بود که چنگیز یک سوم مسجد بلخ را به طمع گنجی که در زیر یکی از ستونهای آن‌بنای باشکوه نهفته بودند ویران کرد.(۱۲) ظاهراً درساختمان بناهای شهر بلخ از سنگ و ساروج استفاده می‌کرده‌اند و سعی تمام به استحکام‌عمارتها داشته‌اند. سخن ابن بطوطه مؤید این گفته است زیرا جهانگرد مغربی مدعی است که وی بلخ را بکلی ویران می‌دید ؛ اما خرابه‌های شهر هنوز چنان می نمود که گوئی هرگز آسیبی ندیده است. آثار خرابی و تاراج مرو از زیانهائی که بلخ دید به مراتب شدید تر و دراز مدت تر بود. نام مرو بر دو شهر واقع درکنار رودمرغاب اطلاق می‌شد که فاصلهٔ میان آندو سی‌ودو فرسنگ راه بود . از این دو مرو آن را که کوچکتر بود مرو رود و دیگری را مروشاهگان می‌نامیدند. مرو شاهگان که برای نخستین بار درعهد خلافت مأمون عباسی بزرگترین مرکز حکمرانی مسلمانان در خراسان گردید به گفتهٔ یاقوت حموی صاحب بزرگترین وگرانبهاترین کتابخانه های جهان اسلامی بود که درهجوم مغولان بکلی از بین رفت(۱۳). هنگامی که ابن بطوطه از این ناحیه عبور می کرد دیگر اثری از بناهای باشکوه شهر مرو و

باروئی که به فرمان ملکشاه و وزیر باتدبیرش خواجه نظام‌الملک بر دور آن شهر کشیده شده‌بود دیده نمی‌شد. بی گفتگو مهمترین عاملی که ممد ویرانی مرو شد از بین رفتن تمامی سدها و آب بندهائی بود که در عهد ملکشاه و سنجر برای تقسیم آب و توسعهٔ کشاورزی بر روی رود مرغاب بسته بودند.

خراسان عهد تیموری

با آن که پاره‌ای از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر صد وشصت و شش سال پس از ایلغار چنگیزی با هجوم لشکریان تیمور رو بروگردید (۷۸۳ ه) اما لطمه‌هائی که بر اثر این بلای جدید بر آنها وارد آمد به مراتب سبکتر وکم زیانتر بود. چون تیمور خود مسلمان بود و به مردمی که سر تسلیم فرود می‌آوردند می بخشود لذا در بسیاری موارد خرابیهای هجوم تیموری با نتایج مصیبت زای ایلغار چنگیزی قابل قیاس نبوده است. روی گونزالس دی کلاویخو (۱) سفیرهانری سوم پادشاه کاستیل و لئون (اسپانیا) که هفتادسال پس از ابن بطوطه به سال ۸۰۷ ه از خراسان عبورکرده است سفرنامهٔ جالبی بجا نهاده که مطالعهٔ آن اوضاع خراسان را در آغاز سدهٔ نهم‌هجری بر ما روشن می‌سازد. بخارا ، همان شهری که دست کم سه بار بدست لشکریان مغول تاراج و ویران گردیده بود ، و به گفتهٔ ابن بطوطه مردمش در نهایت ذلت و خواری بسر می‌بردند و از مسجدها و بازارهایش جز بخش کوچکی برجا نمانده بود ، در عرض کمتر ازهفتاد سال چنان ترقی کرده بود که به گواهی کلاویخو از شهرهای آباد و پر جمعیت شمرده می‌شد ؛ برگرد آن دیواری از خشت خام ساخته بودند و در بیرونش خندقی پرآب قرار داشت ؛ ودر آن محل خوراکی وگوشت و نان و شراب به حد وفور یافته میشد و بازرگانان شهر مردمانی بسیار ثروتمند بودند. (۱٤)

تنها شهری که در دورهٔ فرمانروائی تیمور به اوج رونق و اشتهار خودرسید سمرقند بود. سمرقند که در مشرق بخارا و نزدیکی رود زرافشان قرار داشت وآن‌را یکی ازچهار بهشت روی زمین میدانستند تا پیش از هجوم چنگیز یکی ازآبادترین و ثروتمندترین شهرهای خراسان باستانی بود. سمرقند در نخستین هجوم مغولان

---

1 - Ruy Gounzales De Clavijo

تا اندازه‌ای آسیب دید ؛ اما ویرانی آن شهر هرگز مانند شهرهای دیگر خراسان نبود. سمرقندی که از زیر بار هجوم مغولان کمر راست کرد هنوز بر سبیل بزرگترین بهترین و زیباترین شهرهای جهان بر خود فخر می‌کرد. هنگام سفر ابن بطوطه بسیاری ازکویهای داخل شهر به شکل ویرانه افتاده بود و از بارو و دروازهٔ آن شهر اثری دیده نمی‌شد ؛ اما از آغاز سدهٔ نهم هجری که تیمور سمرقند را پایتخت خود ساخت شهر مزبور رو به آبادی نهاد.

سمرقند زرّین

هنگامی که در خزان سال ۸۰۷ ه (سپتامبر ۱٤۰٤) کلاویخو سفیر اسپانیائی پا به شهر سمرقند نهاد گرداگرد شهر دیواری از خشت خام و در برابر خندقی ژرف قرارداشت. تیمور گروه بسیاری از ترکان وتازیان، یونانیان ونسطوریان ، کاتولیکان و بودائیان را به سمرقند کوچانیده بود چنان که جمعیت آن شهر ، با ساکنان اصلی وتازه واردان به صدو پنجاه‌هزارنفر می‌رسید. (۱۵) به احتمال کلی نیمی از این جمعیت به تشویق تیمور و یا به امید پیدا کردن کار و اندوختن مال به سمرقند رفته بودند . براثر این سیل پایان نا پذیر مهاجران تازه وارد جمعیت سمرقند چنان زیاد شد که حتی در بیرون دیوار شهر و آبادیهای پیرامون آن نیز جائی برای آنان نبود. در همان سالی که چشم کلاویخو برای نخستین بار بر شهر سمرقند می‌افتاد پاره‌ای از این مردم آواره را در خانه وکویهائی که به طور موقت ساخته بودند جا می‌دادند و برخی در غارها و چادرها و در پناه درختان تنومند زندگی می‌کردند.

کوشش و پا فشاری آدمی ازیک سو ، باروری زمین وشرایط مساعد اقلیمی ازسوی دیگر درکرانهٔ رود زرافشان شهر و آبادیهائی بوجود آورد که با بهترین شهرهای اروپائی کوس همسری می‌کوفت. از بیرون دیوار سمرقند تا مسافتی به درازای یک فرسنگ و نیم و گاهی دو فرسنگ از همه سو ده وآبادی قرار داشت که بیشه‌هائی انبوه و تاکستانهائی دلفریب آنها را در میان گرفته بود. سمرقند مانند رشت دوره‌های بعد ، چنان در میان باغها و بیشه‌ها نهفته بود که چون مسافری به نزدیکی آن می‌رسید به دشواری می‌توانست خانه‌هارا تشخیص دهد. لابلای

این بیشه‌های انبوه گذرگاههائی با میدانهای بزرگ ساختهٔ بودند که هر میدانی دارای دکانهای متعددی بود ، و هر دکانی بهترین کالاهای آن عهد را از پرند و پرنیان وظرفهای چینی گرفته تا زره وکمان وشمشیر دردسترس مشتریان خویش قرار میداد .

علاقه‌ای که تیمور به آبادانی پایتخت خویش و تشویق هنرمندان و صنعتگران داشت سبب شد که در اندك زمانی سمرقند بصورت یکی از مهمترین کانونهای هنری و بازرگانی جهان در آید. مشهور است که تیمور ضمن لشکر کشیها و جنگهایش از فرارود گرفته تا آن سوی ارس و از سفید رود گرفته تا کنارهٔ دجله هرجا هنرمند و یا صنعتگری یافت وی را به سمرقند فرستاد. بدین سان بازارهای سمرقند کارگاه ورزیده ترین حریر بافان گیلان و دمشق ، زره سازان و شمشیر سازان آذربایجان و فارس ، چینی‌سازان و سفالگران آسیای مرکزی و دباغان و سراجان گرجی گردید. کلاویخو در یکی از کویهای سمرقند برجی را بر بالای تپه‌ای وصف می کند که گرداگردش خندقی قرار داشت و در آن خندق آب انداخته بودند تا ورود به آن برج غیر ممکن باشد و مدعی است که در چهار دیواری آن دژ بیش از هزار تن زره و خود ، و تیر وکمان می‌ساختند. (١٦)

در سایهٔ آبادانی سمرقند و ایمنی قلمرو تیمور ، در عرض سالیانی انگشت شمار نه تنها پایتخت تیمور مهمترین کانون صنعت و داد و ستد همه گونه کالا گردید بلکه کشاورزی و دامپروریش به پایه ای رسید که هرگز در تاریخ خراسان باستانی سابقه نداشت . آب بندها وکانالهائی که ابن بطوطه هفتاد سال پیش‌از کلاویخو دیده‌بود (١٧) تکمیل شد وگسترش یافت.آب فراوان ، هوای مساعد ، باروری زمین، عدهٔ کشاورزان کارآمد وکارگران نیازمند و دلسوز همه دست‌بدست هم داد و شرایطی بوجود آورد که سمرقند به پرورش بهترین گله‌ها و تهیهٔ گندم ، جو ، ذرت ، برنج و همه‌گونه میوه به ویژه انگور و خربزه مشهور شود. در سراسر شهر دکانهای گوشت فروشی، کباب فروشی،نانوائی ، میوه‌فروشی ومانند آن به‌حدی زیاد شد که فروشندگان دیگر جائی در بازار سمرقند نیافتند و رو به میدانها و فضاهای باز شهر نهادند. کلاویخو وصف می کند که چسان دراین گونه دکه‌های حاشیهٔ میدانهای شهر ، گوشت پخته یا کباب شدهٔ گوسفند و پرندگانی چون تیهو

و قرقاول را در ظرفهای زیبائی به بهای بسیار ارزانی به خریداران عرضه میداشتند.

عشق شدیدی که تاتارها به میگساری داشتند مروج تاکستانهای بزرگ و انداختن شرابهای مشرق زمین گردید . در میان آن قوم به ویژه اطرافیان تیمور مستی علامت مردی بود. در آغاز سدهٔ نهم هجری بهترین نوع تاك را از چین و آذربایجان آورده در تاکستانهای کرانهٔ رود زرافشان پرورش دادند. در تهیهٔ شراب آگاهی ، تجربه و ذوق بیگانگانی که همراه سپاهیان تیمور به سمرقند آمده بودند نیز مؤثر افتاد. افراط درباده‌گساری به جائی رسید که هرکس بیش از سایرین می‌نوشید به دریافت عنوان « بهادر » سر فراز می گردید. کلاویخو که خود شاهد این گونه باده‌گساریها بوده است ضمناً از مهمان نوازی تاتاران وعلاقهٔ آن جنگجویان بیابان‌گرد به میوه ، و وفور انگور و خربزهٔ سمرقند سخن میراند. ابن بطوطه خربزه این ناحیه از خراسان باستانی را مشهور تر از خربزهٔ اصفهان‌دیده بود و معتقد بود که خربزهٔ خشک شده را تا دورترین نقاط هند و چین می‌برده‌اند. سفیر اسپانیا در تأیید این مطلب چنین می‌نویسد :

«درتمامی روستاهای پیرامون سمرقند خربزه بحدی فراوان است که‌درفصل بخصوصی آن را خشک می کنند ومانند انجیر یکسال نگاه میدارند و بکار می‌برند. خربزه‌را بدین‌سان خشک می کنند که ابتدا آن‌را به‌قاچهای بزرگی بخش می کنند و پوستش را می گیرند و آنگاه در برابر آفتاب می‌نهند تا خشک شود و همین که این تکه‌ها کاملا خشک شد آنهارا بهم می‌بندند و در سبدهائی می‌نهند و انبار می کنند.» (۱۸)

هرات ، گهوارهٔ هنر ایران عهد تیموری

چون کلاویخو هرات را ندیده است و در سفرنامه اش درین باره چیزی نمی گوید دقیقاً معلوم نیست که در پایان دوران حکمرانی تیمور این شهر به‌چه شکل در آمده بود و چقدر جمعیت داشت. شهری که ابن بطوطه آن را آباد ترین شهر خراسان خوانده بود چون پایتخت شاهرخ فرزند ارشد تیمور گردید رو به روزبهی نهاد . به فرمان شاهرخ تمامی ویرانه‌ها تعمیر و برگرد شهر دیواری کشیده شد. شاهرخ چهل و سه سال (۸۵۰ - ۸۰۷ ه) پادشاهی کرد و در

عرض این مدت از هیچ گونه کوششی در راه ترمیم خرابیها و تشویق فضلا و هنرمندان مضایقه ننمود. در اثنای این چهل و سه سالی که پسر ارشد شاهرخ، الغ بیگ حکمرانی می کرد سمرقند و هرات کانون علم و هنر دنیای اسلامی شد. شعر دوستی و هنر پروری شاهرخ موجد رستاخیزی در هنر ایرانی عهد تیموری بود و هرات میعادگاه پیکرنگاران، موسیقی دانان، خوشنویسان، معماران، فلزکاران، آبگینه و چینی و کاشی سازان عهد گردید. بزرگترین دانشمندان و ریاضی دانان و اختر شناسان جهان اسلامی رو به سمرقند نهادند و در آنجا رصدخانه ای تأسیس شد که دست کم تا یکصد سال مهمترین مرکز اختر شناسی جهان بود.

پیدایش خط نستعلیق

بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ که بواسطهٔ افراط در میخوارگی بسن سی و هفت درگذشت به دنبال تأسیس کتابخانهٔ مشهور هرات نگارستانی را در آن‌شهر بنیاد نهاد که تشکیل آن کانون هنری نقطهٔ عطفی در تاریخ پیکرنگاری، تذهیب کاری و خوشنویسی ایران محسوب می‌شود. به گفتهٔ مورخان عهد در نیمهٔ سدهٔ نهم هجری متجاوز بر چهل تن از خوشنویسان و صد تن از پیکرنگاران و تذهیب کاران مشهور زیر نظر آن بزرگ زادهٔ هنر دوست سرگرم کار بودند. چون خط ثلث و نسخ در نگارستان هرات به اوج تکامل خود رسید در حدود نیم سده بعد به عهد پادشاهی سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۹۰۰ ه) جای خود را به شیوهٔ نستعلیق داد. نخستین هنرمندی که در پیدایش و رواج خط نستعلیق دست داشت میر علی تبریزی بود. کهن سالترین دست نبشتهٔ این استاد نسخه‌ای از مثنوی خواجوی کرمانی (بتاریخ ۷۹۹ ه) است که یکی از زیباترین وگرانبهاترین دست نبشته های فارسی در موزهٔ بریتانیا است. از میرعلی تبریزی وسایر خوشنویسان مکتب هرات یعنی جعفر بایسنقری و دو برادر خوارزمی عبدالکریم و عبدالرحیم و همچنین پدر ایشان عبدالرحمن خوشنویس آثاری بجا مانده است که زیب و زیور کتابخانه های بریتانیا و آمریکاست.

ترقی هنر پیکرنگاری

در زمینهٔ هنر پیکرنگاری نام کمال‌الدین بهزاد چون اختر تابناکی در آسمان مکتب هرات می‌درخشید. این هنرمند که به احتمال کلی بین سالهای ۸۵۵ و ۸۶۰ هجری بدنیا آمد (۱۹) و در جوانی به دستگاه امیرعلی‌شیر نوائی وزیر با تدبیر سلطان حسین بایقرا راه یافت سلسله جنبان یکی از بزرگترین تحولهای هنری در ایران است. مشهور است که بهزاد شاگرد پیر سید احمد تبریزی بود و به واسطهٔ نبوغ و استعداد شگفت انگیزی که در تجسم صورت و نقش جزئیات داشت به نگارستان هرات راه یافت و در اندك مدتی چندان ترقی کرد که به‌ریاست نگارستان مزبور گماشته شد. تجزیه و تحلیل کارهای این نقاش چیره دست وآثاری که از مکتب هرات و از زیر کلك شاگردان مشهورش یعنی پیکرنگارانی چون آقای میرك تبریزی، مظفر علی، پیر سید علی، سلطان محمد، قاسم علی و شیخ زاده خراسانی بیرون آمده است بدون تماشای دقیق مینیاتورهائی که همراه کتابهای دست نبشتهٔ این دوران در موزه‌های گوناگون بجا مانده است میسر نیست. (۲۰)

هنر معماری

ساختمانهای عهد تیموری نمودارگویائی از اوج کمال هنر آن عهدوپیشرفت ذوقی هنرمندان مکتب هرات است. عالی ترین نمونهٔ هنر معماری این عهد را باید مسجد گوهر شاد خاتون دانست که بنام بانی آن، همسر شاهرخ، مشهور شد. این مسجد که ساختمانش در اوایل سال ۸۲۱ ه آغازگردید ونزدیك به دوازده سال بدرازا کشید از شاهکار های معمار نامدار عهد، استاد قوام‌الدین شیرازی است. آثار تعمیرهائی که درکتیبه‌های گوناگون این مسجد بچشم می‌خوردحکایت از دگرگونیهای اوضاع و نا بسامانیهای مردم خراسان در برابر هجوم اوزبکان می‌کند. ایوان باشکوه وکتیبهٔ کاشی آن که ظاهراً به خط بایسنقر میرزا برروی زمینه ای آبی رنگ با حروف سفید نوشته شده عالی ترین نمونهٔ هنرکاشی سازی و خوشنویسی، هردو را نشان می‌دهد. نقش‌های زرد روشن و تضاد آن با سبز تیره رنگ که بعدها در اصفهان و سایر جاها رواج گرفت در روی گنبد پیازی شکل

این مسجد با شکوه تاریخی ، دلفریب و خیال انگیز است . همزمان با ساختن مسجد گوهر شاد خاتون در سی سالهٔ اول سدهٔ نهم هجری ، مدرسهٔ پریزاد مشهد ساخته شد که به گفتهٔ محقق روسی خانیکف (۱) نمونهٔ دقیق و اصیلی از سبک معماری عهد شاهرخ است . این بنای کهن سال عهد تیموری مانند مدرسهٔ شاهرخ که به مدرسهٔ دودر اشتهار یافته در خلال پانصد سالی که از تاریخ ساختمانش می‌گذرد چندان خرابی دیده و مرمت شده است که هرگز از ظواهرش اصالت باطن پیدا نیست. (۲۱) متأسفانه همین‌امر درمورد مسجد شاه مشهد صدق می‌کند که بر اثر مرور زمان ، بی مبالاتی مردم و بی عقلی مهاجهمان مقدار زیادی از کاشیهای بی مانندش فرو ریخته است. خوشبختانه متن کتیبهٔ ایوان این‌مسجد هنوز بکلی از بین نرفته و تاریخ ساختمان آن بخط ثلث ، با کاشیهای سفید برروی زمینه‌ای لاجوردی ، سال ۸۰۰ هجری را نشان می‌دهد که ۲۲ سال پس از اتمام مسجد گوهر شاد خاتون است .

صرفنظر از مسجد گوهرشاد و دو مدرسهٔ پریزاد و شاهرخ ، مهمترین نمونه های معماری عهد تیموری در سمرقند ، نزدیکی آرامگاه قاسم ، فرزند عباس نخستین مبلغ اسلامی قرارگرفته است و مشتمل است بر چندین مسجد و آرامگاه که تعلق به خود تیمور و بستگان وی دارد . نبوغ و کاردانی نخبه‌ترین هنرمندان اصفهان و شیراز و تبریز و سمرقند در این‌جا دست بدست هم داده سنگ تراشی ، ساختن کاشیهای معرق ، گنبد سازی ، تزیین مناره و رنگ‌آمیزی را به اوج کمال رسانیده است . خانیکف مانند بسیاری از جهانگردان علاقه‌مند وآگاه از رنگ نیلی روشنی که در کاشیکاریهای پاره‌ای از این بناها و هم‌چنین در مسجد الغ بیگ در شهر کش ، زادگاه تیمور بکار رفته است با تحسین فراوان یاد میکند. متأسفانه بر اثر زلزله ازاین گونه کاشیهای عهد تیموری در بناهای آستان قدس رضوی در مشهد چیزی برجا نمانده است زیرا کهن سالترین بخش آستان مزبور مشتمل بر بخشی از رواق غربی ، سردر صحن عتیق و ایوان طلای همان صحن است که بی گفتگو از بناهای دوران‌شاهی‌سلطان‌حسین بایقراست (۲۲) وبه‌فرمان وزیر دانشمند و ادب پرورش امیر علی شیر نوائی ساخته شد و پس از عهد تیموریان چنان که بعداً خواهیم گفت آسیب فراوان دید .

---

1 - Khanikof

آغاز هجوم اوزبکان بر خراسان

دورهٔ فرمانروائی جانشینان تیمور بر خراسان و ورز رود از صد سال تجاوز کرد (۸۰۷ تا ۹۱۳ ه) و در خلال این سده بیشتر شهرهای این بخش از ایران از آرامش و روزبهی برخوردار بود. سلطان ابوسعید ، نوادهٔ تیمور یکی از بازپسین شاهان نامدار تیموری است که مدت هفده سال (از ۸۵۵ تا ۸۷۲ ه) برخراسان فرمانروا بود ودر جنگ با امیر حسن بیگ مشهور به اوزون حسن ، سرسلسلهٔ دودمان بایندری یا ترکمانان آق قویونلو (سفید گوسفند) کشته شد. همزمان با برخاست شاه اسمعیل صفوی به خونخواهی پدر ، درخراسان سلطان حسین بایقرا از بازماندگان ابو سعید سلطنت می‌کرد که تاکنون چندین بار از وی یاد کرده‌ایم . دوران حکمرانی جانشینان وی به سال ۹۱۳ هجری باافتادن خراسان بدست شیبک خان اوزبک بسر آمد. تسلط شیبک خان اوزبک ، نوادهٔ چنگیز بر سر زمین خراسان آغاز تجاوزهای پیگیری است که در دوران پادشاهی شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب صفوی موجب خرابیها و آسیب‌های فراوانی بر شهرهای هرات ، نیشابور و طوس (مشهد) گردید .

دلیری ، سنگدلی ، غرور و به ویژه گستاخی شیبک‌خان اوزبک با مزاج شاه اسمعیل جوان که خویشتن را از جانب نیاگان مأمور انجام وظیفهٔ بزرگی‌چون ترویج آرای شیعی امامی و بر انداختن ریشهٔ تسنن می‌دانست سازگار نبود. طبق نوشتهٔ یکی از مورخان ، هنگامی که دعوی پادشاهی اسمعیل جوان درمرو به گوش شیبک خان رسید وی در نامه‌ای خطاب به شاه جوان صفوی نوشت : « این زمان دعوی سلطنت از جانب مادرکردن ترا وقتی روا بودی که مادر دهر را فرزندی چون من سلطان بن سلطان نبودی. » (۲۳) غرض از این‌عبارت آن بود که تانوادهٔ چنگیز زنده باشد جوانی که از جانب مادر یعنی دختر اوزون حسن و همسر شیخ حیدر صفوی خود را با خاندان بایندری خویشاوند می‌شمرد حق سلطنت ندارد . کینهٔ اسمعیل ازگستاخی حریفی این‌سان خود خواه چندان‌بود که‌سه‌سال پس ازتسلط شیبک خان بر ماوراءالنهر و خراسان به آن ناحیه لشکرکشید و چون شیبک‌خان دردهکدهٔ محمودآباد واقع درنزدیکی مرو کشته شد وپیکر بی‌جانش را کشان کشان

نزد اسمعیل بردند به‌اشاره پادشاه جوان صفوی قورچیان (۱) برزمین افتاده گوشت بدن آن رقیب تیره روز را به دندان پاره پاره کردند (۹۱۶ ه). (۲٤) بدین سان سه سال پس از تسلط شیبک خان بر هرات سراسر خاك خراسان تالب آب آمویه به دست صفویان افتاد و مذهب شیعهٔ امامی، کیش رسمی مردم این ناحیه شد.

هرات، قرارگاه ولیعهد صفوی

خطرهجوم اوزبکان بر خراسان پس‌ازکشته شدن شیبک خان هم‌چنان ادامه یافت و از آن‌جا که هرات موضع مقدّمی در قلمرو پهناور صفوی شد شاه اسمعیل به تحکیم آن شهر فرمان داد. در سال ۹۲۱ هجری شاه اسمعیل کودك شیرخوار خویش طهماسب را به اتفاق لله‌اش با عنوان سلطنت خراسان به شهر هرات فرستاد. این اقدام آغاز رواج رسم نوئی بود که عملاً تا اواخر عهد صفویه ادامه یافت چنان‌که طهماسب نیز ابتدا اسمعیل میرزا و سپس پسر بزرگ خود محمد میرزای مشهور به خدا بنده را با همان عنوان به شهر هرات روانه کرد (۹٤۳ ه) و عباس میرزا که بعدها به شاه عباس بزرگ مشهورگردید به سال ۹۷۸ ه در شهر هرات به دنیا آمد.

شاه طهماسب برای آن‌که خراسان را از شر هجوم ناگهانی و مصیبت‌زای اوزبکان برهاند مقرر داشت که سالی سیصد تومان به جانشین شیبک خان درمرو پرداخته شود؛ وتاوی زنده بود واوزبکان این مقرری را می‌گرفتند مال و جان شهرنشینان و چادر نشینان خراسانی ایمن بود. در هرج و مرجی که بدنبال مرگ طهماسب و دورهٔ پادشاهی کوتاه و منحوس اسمعیل دوم درگرفت دادن مقرری مزبور نیز متروك‌شد. به همین سبب در ۹۸۶ ه جلال خان فرزند دین محمد خان اوزبك به خراسان لشکرکشید؛ اما فرجام کار جلال‌خان از شیبک خان بهتر نبود زیرا از حاکم مشهد شکست خورد وگرفتار شد و سر انجام سرش را ازفراز مناره‌ای در آن شهر آویختند. با تمام این احوال در خلال بیست سال بعدی‌یعنی از ۹۸۶ تا ۱۰۰۶ هجری که شاه عباس در نزدیکی هرات اوزبکان را به کلی شکست داد شهرهای خراسان چه بر اثر هجومهای این قوم سرکش و غارتگر و چه بر اثر آشوبهای داخلی خرابی و زیان فراوان دید. در جنگهائی که میان

۱ ـ به لهجهٔ ترکی قور یعنی آتش وجرقه و منظور ازقورچی شاید سربازی است که سلاح گرم بکار می‌اندازد.

طرفداران و مخالفان عباس میرزای خرد سال درگرفت مشهد و نیشابور و تربت هرکدام درحدود چهار ماه در محاصره بود. در خود مشهد آن‌چه ازگنجینهٔ بیمانند آستان قدس رضوی به تاراج نرفته بود بدست مرتضی قلیخان پرناك برای گرد آوردن سپاهیان به هدر رفت. به سال ۹۹۶ دشمنی میان علیقلی‌خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو دوباره پای اوزبکان را به خراسان بازکرد و پایان این داستان ننگین ، تاراج شهر هرات وکشته‌شدن گروهی از مردم بیگناه آن شهر پس از یازده ماه محاصره بود .

آبادی ورونق شهرهای خراسان درعهد صفویان

از سال ۹۸۹ ﻫ که در پشت دیوار دژ نیشابور عباس میرزا فرزند محمد خدا بنده را بر تخت سلطنت خراسان نشاندند در سراسر آن استان پهناور خواندن خطبه به نام شاه عباس مرسوم گردید . در دوران پادشاهی شاه عباس بزرگ اعتبار و رونق شهر مشهد رو به فزونی نهاد . صحن عتیق آستان قدس در این‌عهد توسعه یافت . شاهراهی میان اصفهان ، مشهد و هرات‌احداث گردید . کاروانسراها و آب انبارهای بزرگی در مشهد پی افکنده شد. در عهد شاه عباس دوم بخش بزرگی ازکتیبه‌ها وکاشیکاریهای صحن عتیق تعمیر گردید. در این دوره بر روی هم ده مدرسه درمشهد ساخته شد و پاره‌ای از آنها مانند مدرسهٔ فاضل خان‌ومدرسهٔ نواب و مدرسهٔ عباسقلی خان ازنظر موقوفات درایران بی‌نظیر بود. موقوفات مزروعی مدرسهٔ عباسقلی‌خان ظاهراً از بیرون دروازهٔ شرقی مشهد آغاز می‌شد و تا دروازهٔ شهرهرات می‌رسید. (۲۵) نوادهٔ میرزا الغ‌رضوی‌که از سادات مشهور خراسان واز بستگان شاه عباس بود مدرسهٔ صالحیهٔ نواب را بنا نهادکه ساختمان آن به سال ۱۰۸۶ هجری در عهد شاه سلیمان صفوی تکمیل گردید و هنوز در ضلع شمالی خیابان نادری مشهد پا بر جاست .

باآن‌که در عهد سلطنت شاه طهماسب از جهانگردان بیگانه وین‌چنتو دالساندری(۱) فرستادهٔ جمهوری ونیس ، و آنتونی جنکین سون(۲) سوداگر انگلیسی درایران بوده‌اند وبه عهد سلطنت شاه عباس بزرگ چندتن ازسفیران وجهانگردان ،

1 - Vincentio D'Alessandri 2 - Anthony Jenkinson

از آن جمله برادران شرلی ، جان کارت رایت (۱) بازرگان انگلیسی ، توماس هربرت(۲) دبیر سفیر انگلیس وپی یتر و دولا واله (۳) بزرگزادهٔ ایتالیائی ایران را بچشم دیده وهمگی سفرنامه های مبسوطی برجانهاده‌اند اما هیچ کدام یابه تفصیل دربارهٔ خراسان مطالبی ننگاشته‌اند و یا اگر چند نکته‌ای در سفرنامه‌های آنها یافت شود گره از مشکل ما نمی گشاید. در ۱۵۵۷م. آنتونی جنکین سون سوداگر انگلیسی برای یافتن بازار وترویج کالاهای انگلیسی متوجه بخارا گردید؛ اما اوضاع پر آشوب ماوراء النهر براثر هجوم اوزبکان و کشمکش هائی که میان امیران محلی بخارا وخیوه وجود داشت جنکین سون را از این خیال باز داشت. پنج سال بعد (۱۵۶۱ م.) وی بافرمانی ازطرف ملکهٔ الیزابت اول خطاب به پادشاه ایران از راه مسکو و دریای خزر خودرا به شیروان رسانید و ازآن‌جا متوجه قزوین شد ؛ اما این بار نیز تلاشش بیهوده بود و ناگزیر دست تهی به انگلستان بازگشت.

دو بازرگان انگلیسی در خراسان و ماوراءالنهر

نزدیک به دوسده پس از نخستین کوشش آنتونی جنکین سون برای ایجاد رابطه‌ای میان انگلیس و سرزمین‌های میان آب آمویه وسیر دریا ، درست هنگامی که دریا نورد انگلیسی بنام جان‌التون(۴) درصدد گشودن راه بازرگانی انگلیس از سوی دریای خزر بود دوتن سوداگر ازجان گذشتهٔ انگلیسی بنام جورج تامپسون(۵) ورینولد هاگ(۶) متوجه خیوه وبخارا گردیدند. تامپسون وهاگ که درفوریهٔ سال ۱۷۴۰م (۱۱۵۲ ه) با مقداری کالا شهر سن پطرز بورگ را در پشت سرنهادند اندکی پیش از آن که خیوه بدست نادرشاه گشوده شود از آن شهر دیدن کردند . از نوشته‌های این دو به خوبی پیداست که اوضاع پرآشوب و نا امن ماوراء النهر را برای داد وستد مطلوب و مساعد ندیده‌اند. تامپسون دربارهٔ بخارا چنین می‌نویسد :

«این شهر بزرگ و پرجمعیتی‌است که به فاصلهٔ سه روز راه ، ازسوی شمال محدود به آب آمویه می‌شود. این جا قرارگاه خان است و هر چند که حوزهٔ اختیارات

---

1 - J. Cartwright 2 - Thomas Herbert 3 - Pietro della Valle
4 - John Elton 5 - George Thompson 6 - Reynold Hogg

خان از محیط شهر تجاوز نمی‌کند در خود بخارا حکومت خودکامه‌ای دارد . سر زمین همجوار را ترکستان می‌خوانند که در آنجا چندین بیگ یا فرماندار به استقلال حکومت می‌کنند. بخارا بر روی زمینهای بلندی قرار دارد ، دور تا دور شهر را دیوار نازکی کشیده‌اند که در برابرش خندق خشکی بچشم می‌خورد . خانه‌های شهر همه کوتاه و بیشتر آنها ازخشت خام ساخته شده ؛ اما همهٔ کاروانسرا ها و مساجد متعدد این شهر را از آجر ساخته‌اند. بازارهای بخارابناهای با شکوهی است که اکنون بخش زیادی از آنها به شکل ویرانه در آمده است. هم‌چنین در بخارا مدرسه‌های بزرگ و متعددی ساخته‌اند که در آنجا دانشجویان علوم دینی درس می‌خوانند. » (۲۶)

تامپسون و هاگ هوای مساعد و خاك بارور بخارا را می‌ستایند ؛ اما از آب شهر مزبور به بدی یاد کرده‌اند و مدعی‌اند که به همین سبب بسیاری از ساکنان شهر چندین ماه از سال به بیماری کرم روده مبتلا بوده‌اند. هم‌چنین هردو مسافر مار و کژدم را دو بلای بزرگ بخارا شمرده و طبق تجویز پزشکان محل علاج نیش کژدم را کشتهٔ خود کژدم دانسته‌اند. تامپسون اهالی بخارا را به مراتب متمدن تر ، مهذب تر و مؤدب تر از ساکنان خیوه دیده و با این همه بزدلی ، ستمگری و غدر ورزی را از ویژگیهای اخلاقی آنان دانسته است. در سال ۱۱۵۳ ه با وجود جنگهای داخلی وجزر و مدهجوم افغانها و اوزبکها درخراسان وماوراء النهر با آن که بازرگانی بخارا نسبت به دورهٔ تیموریان رو به کاهش نهاده بود هنوز گروه زیادی از بازرگانان تازی و یهودی با همه گونه کالا از دورترین نقاط ایران به آن شهر روی می‌آوردند و به امید سود ، جان و مال خود را به خطرمی‌افکندند ؛ اما درنظر تامپسون و هاگ شهری که در آن جا داشتن مال همپای بزهکاری بود چنگی بدل نمی‌زد ، و جائی که فرماندار خودکامه و یا دستیارانش به میل‌خویش دارائی مردم را از چنگ آنها بدر می‌آوردند برای داد و ستد مناسب نبود .

تامپسون در مشهد

در اوایل پائیز سال ۱۱۵۳ ه تامپسون وهاگ خود را به مشهدرسانیدند که در آن تاریخ بدست رضاقلی میرزا اداره می‌شد. چون مردم خراسان و به ویژه

ساکنان شهر معتقد بودند که بی‌وجود نادر دفع شر افغانهای مهاجم و اوزبکان مزاحم به آسانی میسر نمی شد خود را سپاسگزار نادر می دانستند و رضاقلی‌میرزا نیز از طرف پدر مأمور بود که همه گونه اسباب رفاه مردم و آبادی شهر مشهدرا فراهم آورد. از سراسر نقاط ایران و متصرفات جدید نادر دسته دسته مردم هنرمند و بازرگان متوجه مشهد بودند به‌طوری که درآغاز نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم‌هجری بازرگانی خراسان رونق شایانی داشت. بازرگان انگلیسی تامپسون در بارهٔ مشهد این زمان چنین می‌نویسد . :

« مشهد شهر آبادی است و بازرگانی درآنجا رونق بسزائی دارد. همه‌روزه کاروانهائی از بلخ ، بدخشان ، قندهار ، هندوستان و هرگوشه‌ای از خاك ایران به مشهد وارد می‌شود . بازارهای بزرگ و خوش ساخت این شهر مالامال از کالاهای گرانبهاست وگروه زیادی از سوداگران ملتهای گوناگون در این جا گرد آمده‌اند. می گویند مشهد در حدود نود باب کاروانسرا دارد که تمامی‌آنها سالم و آباد مانده است. نادر از سراسر ایران وکشورهای متصرفی جدید خود گروه زیادی را به این شهر روانه ساخته است و برای رونق و آبادی مشهد هر وسیله‌ای را که ممکن بوده برانگیخته است. میان مشهد و بخارا راه مستقیمی وجود دارد که طی آن چهارده روز بطول می‌انجامد. بلخ با مشهد بیست روز ، بدخشان بیست و شش و قندهار سی روز فاصله دارد ». (۲۷)

کساد بازار مشهد در پایان عهد نادری

بی گفتگو آبادانی و ویرانی شهرها نمودار بارزی از اوضاع سیاسی واجتماعی هر عهد است و به همین روال کاهش یافتن میزان بازرگانی حکایت از امنیت یا نا امنی کشورها می کند. در عرض سه سال از ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۶ هجری اوضاع ایران بر اثر آز نادرشاه و ستمگریهای مأموران و محصلان مالیاتی وی چندان وخیم گردید که بازار بازرگانی عمومی ازرونق‌افتاد ومشهد ، شهری که موردنظر وعلاقهٔ نادر بود نیز مانند سایرشهرهای ایران رو به انحطاط نهاد. شرحی که ون‌میروپ(۱) کارگزار شرکت بازرگانی انگلیس ازمیزان بازرگانی مشهد در۱۱۵۶ ه تهیه کرده‌است براین

1 - Van Merop

خرابی تدریجی اوضاع گواهی می‌دهد.(۲۸) از ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۰ هجری یعنی سالی که نادر بدست چندتن از سرداران کشته شد ظاهراً وضع به همین منوال بود؛ اما شورش پاره‌ای از مردم شهرهای مرزی خراسان در بازپسین سال فرمانروائی نادر به کشتارهائی انجامید که ضمن آن سرهای همگی سرداران، بازرگانان و مردان نامدار خراسان برباد رفت، و گروهی از خرده بازرگانان ایرانی و ارمنی بدست دژخیمان آن مرد سنگدل از یک یا هردو چشم محروم گردیدند.

مهمترین وجامع‌ترین سند خارجی که اوضاع اجتماعی ایران این عهد، کساد بازار تجارت و به ویژه دشواریهای بازرگانان بیگانه را بر ما روشن می‌سازد سفرنامهٔ جوناس هنوی(۱) بازرگان انگلیسی است که در اواخر ۱۷۴۴ میلادی (۱۱۵۷ ه) ایران را ترک گفت. به طور خلاصه انگیزهٔ سفر هنوی به‌ایران آن بود که کاپیتان جان‌التون(۲) نامی‌را که از کارمندان شرکت بازرگانی‌انگلیس مقیم‌ایران بود به بازگشت به انگلیس تشویق کند. جان التون در ۱۱۵۰ هجری به منظور تجارت به‌ایران آمده واز رضاقلی‌میرزا، فرزند نادر فرمانی گرفته بود که به‌موجب‌آن‌می‌توانست‌برای گشایش رابطهٔ بازرگانی میان‌ایران وانگلیس به هرگونه اقدامی‌مقتضی‌دست‌زند. جان‌التون ضمن‌انجام‌این‌مأموریت به‌حضورنادر رفته‌وپیشنهاد کرده‌بود که حاضر است برای ایران دو فروند کشتی تجارتی دردریای خزر بسازد، موافقت‌نادر شاه بااین پیشنهاد، روسیه‌را نسبت به رویهٔ بازرگانان انگلیسی که در سن‌پطرزبورگ سازمان مفصلی‌داشتند بدگمان کرده بود وشرکت بازرگانی انگلیس با فرستادن هنوی خیال داشت که هم التون را از این کار خطرناك منصرف سازد و هم در بارهٔ مقصود اصلی شرکت که گشایش راه جدیدی برای تجارت ابریشم از طریق دریای خزر بود چاره جوئی کند.

سفر جوناس هنوی بیهوده بود، زیرا نه جان التون از خدمت نادر قطع نظر کرد و نه آشوبهای عهد نادری موجبات بر قراری روابط تجارتی را ممکن‌ومیسر ساخت. مهمترین فایدهٔ این سفر از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران آمار و اطلاعاتی است که هنوی در کتاب خود گرد آورده است. از مقایسه نوشته‌های سایربازرگانان و به ویژه آمار ون میروپ کارگزار بازرگانی انگلیس در مشهد، باارقامی که هنوی

1 - Jonas Hanway 2 - John Elton

گرد آورده است تصویر جامعی از وضع بازرگانی این دورهٔ پر آشوب بدست می‌آید. در ایالت پهناوری چون خراسان که بنا به گفتهٔ جوناس هنوی از لحاظ بدهی مالیات پس از هندوستان متصرفی در درجهٔ نخست قرار داشت و مبلغ دو هزار میلیون دینار یا ۲۰۰،۰۰۰ لیره به پول آن روزی مالیات می‌داد(۲۹) راهها چنان خراب و نا امن بود که هنوی رسانیدن کالا را به مشهد و بر قراری رابطهٔ بازرگانی با خراسان را کار غلطی می‌پنداشت. به فاصلهٔ دو سال ابتدا مستر گریام نامی از بازرگانان انگلیسی و سپس ون میروپ که از او نام برده ایم هردو حین سفر از مشهد به رشت یا پیره بازار کشته شدند. بعلاوه آماری که ون میروپ به ادارهٔ بازرگانی انگلیس فرستاده و رو نوشتی ازدفتر گمرکات مشهد بود به خوبی نشان می‌دهد که ستمگریهای نادر و مأموران آزمندش تا چه حد از رونق بازار تجارت مشهد کاسته بود.

قطع رابطه بازرگانی در پایان عهد نادری

در سایر بخش‌های ایران نیز وضع به همین منوال بود به ویژه پس از کشته شدن نادرشاه که رابطهٔ مشهد بامراکز بازرگانی شمال ایران بکلی قطع گردید. در آغاز دوران پادشاهی کوتاه علیقلی خان برادر زادهٔ نادر که به نام عادل شاه تاج بر سر نهاد دامنهٔ فتنه و آشوب چنان گسترش یافت که تمامی دارائی وکالاهای بازرگانان انگلیسی را در رشت غارت کردند. بر اثر شکایتهای پی‌درپی بازرگانان مزبور، پادشاه انگلیس جورج دوم در ژوئن ۱۷۴۸ (۱۱۶۱ ه) نامه‌ای خطاب به‌عادل شاه نوشته آن‌را با سفیر ویژه‌ای روانه ساخت. (۳۰) درطی این نامه جورج دوم از پادشاه ایران تقاضا می‌کرد دستور دهد تا اموال تاراج شده را به صاحبان اصلیش بازگردانند و از آن پس کاری کنند که مال و جان بازرگانان انگلیسی مصون باشد. این نامه هنگامی به مشهد رسید که عادل شاه به دست برادرش ابراهیم میرزا اسیر و کور شده بود. همزمان با روی کار آمدن ابراهیم میرزا همگی بازرگانان انگلیسی، خراسان و گیلان را ترک گفتند ودوران پنج سالهٔ بازرگانی انگلیس با ایران از راه دریای خزر به پایان آمد. شاید ذکر این نکته نیز خالی از فایده نباشد که بر روی هم صدو پنجاه تن انگلیسی درخراسان

وگیلان به کار داد وستد مشغول بودند و جمع کل کالا های انگلیسی از قماش گرفته تا کالا های ساخته شدهٔ اروپائی در عرض این مدت از ۱۷۴،۳۹۸ لیره تجاوز نکرد. در برابر این رقم مقدار ابریشمی که از راه دریای خزر به اروپا حمل شد برابر ۹۳۳۷۵ لیره بود. (۳۱)

خراسان در سفرنامه اوزلی

از آن‌چه در بارهٔ دشواریهای سفر بازرگانان و راههای پر خطر بین خراسان و سایر نقاط ایران گفته‌شد به خوبی میتوان استنباط کرد که آثار ناشی از فتنهٔ‌افغان، هجومهای پیاپی اوزبکان، مالیاتهای گزاف وکشتارهای عهد نادری تا چه اندازه بود و به چه سبب این جریان تا دوران پادشاهی فتحعلیشاه قاجار ادامه داشت. سرویلیام‌اوزلی(۱) خاورشناس ومحقق بزرگ‌انگلیسی که باترجمهٔ‌بختیارنامه ومسالک وممالک عبدالله بن خردادبه خراسانی وخلاصهٔ تاریخ جهان آرای قزوینی به زبان انگلیسی‌خدمت بزرگی درراه شناسائی‌فرهنگ ایران و ایرانی ایفا کرده است نخستین جهانگرد بیگانه‌ای است که نزدیک به شصت وپنج سال پس ازسفر جوناس هنوی دقیقاً به دشواریهای بازرگانی و راههای پر خطر خراسان اشاره می کند. در آن تاریخ (۱۸۱۰ م.) هیچ کس این گونه خطرها را نا چیز نمی‌شمرد و چنان که یکی ازهمراهان اوزلی به سفیر انگلیس خاطرنشان ساخته بود هرکس با کالائی یا بدون کالائی به آن ناحیه رو می‌نهاد خطری را به جان می‌خرید واگر ارزشی برای جانش قایل نبود بین هرات و بلخ سفر می کرد. (۳۲)

متأسفانه چون سرویلیام اوزلی به خراسان سفرنکرده است در بارهٔ این استان بزرگ مطلب مهمی در سفرنامهٔ جالب و مفصلش نمی‌یابیم. فقط یک جا اوزلی به پیروی از ژان شاردن (۲) جهانگرد و جواهر ساز نامدار فرانسوی پس از کرمان، خراسان را مهمترین مرکز تهیهٔ مومیائی اصل و بی نظیر جهان می‌داند. بیش از یکصد سال قبل از آن که سر ویلیام اوزلی قدم به خاک ایران نهد شاردن نوشت که مومیائی خراسان را از سده‌های پیشین در حفظ لاشهٔ

---

1 - Sir William Ousely   2 - Jean Chardin

مردگان بکار می‌برده‌اند و ظاهراً در آن ایالت جسدهای مومیائی شده ای پیدا کرده بودند که دو هزار سال قدمت داشت. (۳۳) اوزلی پس از نقل روایت شاردن می‌نگارد که چون اندامهای فوق‌العاده بزرگی برای این گونه جسدها قائل بوده‌اند باید این خبر را نه تنها اغراق آمیز بلکه مشکوك تلقی کرد .(۳٤)

کلید منابع و توضیحات فصل نخست

۱ - ن.ك به   تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران - بار تولد ص ۱٤۰
۲ - « «   حدود العالم - چاپ دانشگاه تهران ص ۸۸
۳ - « «   زین الاخبار گردیزی - چاپ نفیسی ص ٦٦
٤ - « «   تمدن ساسانی - سعید نفیسی جلداول - صفحات ۳۱۳ و ۳۱٤
٥ - « «   سفرنامهٔ بنیامین تودلائی با مقدمهٔ آدلر صفحات ٥۱ و ٥۲
٦ - « «   تاریخ ایران - سرپرسی سایکس - متن انگلیسی ج ۲ ص ۱۰٦
۷ - « «   سفر نامهٔ مارکوپولو - ترجمهٔ جدید رانالد لیثام ص ۲۹ و ۳۰
۸ - « «   همان کتاب ص ۳۹
۹ - « «   سفرنامهٔ رهبان ادریک درکتاب ازختا و سر زمینهای آن سوی . لندن ۱۸٦٦
۱۰ - « «   سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمهٔ فارسی ص ۳۹٦
۱۱ - « «   آغاز منظومهٔ دقیقی درشاهنامه ، دربیان ظهور زرتشت وسرگذشت گشتاسب .شاهنامه به انتخاب فروغی ج ۲ ص ٤۸۷ - دو بیت مربوط این است :

به بلخ گزین شد بر آن نوبهار   که یزدان پرستان درآن روزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان   چومر مکهٔ را تازیان این زمان

۱۲ - « «   سفرنامهٔ ابن بطوطه ص ۳۸۷
۱۳ - « «   معجم البلدان ج ٤ ص ۹٥۸ تا ۹٦۰.
٤ - « «   سفرنامهٔ کلاویخو - ترجمه ص ۳۰٥ و مقایسه کنید بانوشته های ابن بطوطه ص ۳۷۱
۱٥ - « «   سفرنامهٔ کلاویخو ص ۲۹۱
۱٦ - « «   سفر نامهٔ کلاویخو ص ۲۹۲

۱۷ - « « سفرنامهٔ ابن بطوطه ص ۳۸٤

۱۸ - ن.ك. به سفرنامهٔ کلاویخو ص ۲۸۹

۱۹ - « « مقالهٔ بهزاد دردایره المعارف اسلامی ۱۹٦۰ نگارش اتینگهاوزن

۲۰ - « « مقاله‌های مؤلف این کتاب در مجله روزگار نو چاپ لندن ۱۹٤٤ - ٤٥

۲۱ - « « کتاب خاطرات خانیکف صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸

۲۲ - « « مقالهٔ علی اعتضاد پور در نامهٔ آستان قدس شماره‌های ۲۲ و ۲۳ سال چهارم ص ۲۲۲

۲۳ - « « تاریخ رشیدی میرزا حیدر گورگانی نسخهٔ دست نبشته موزهٔ بریتانیا ص ۱۸۹ .

۲٤ - « « بروایت مؤلف روضة الصفویه.

۲٥ - « « مقالهٔ عبدالحمید مولوی درمجلهٔ آستان قدس شماره ۲۲ و ۲۳ ص ۲۰٦ .

۲٦ - « « داستان مسافرت ج تامپسون ن.ك. به کتاب جوناس هنوی ج اول صفحات ۲٤۲ و ۲٤۳ .

۲۷ - « « همان کتاب جلد اول صفحات ۲٤٤ و ۲٤٥

۲۸ - « « همان کتاب جلد اول ص ۲٤٥

۲۹ - « « همان کتاب جلد دوم ص ۲٦ - درآن هنگام یک لیره معادل چهار هزار دینار یا هشت سکهٔ نادری بوده است.

۳۰ - « « برای متن نامه ن،ك. به هنوی ج ۲ ص ۹٥

۳۱ - « « همان کتاب ج ۲ صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

۳۲ - « « کتاب مسافرتهای ویلیام اوزلی ج ۳ ص ۳٤٦

۳۳ - « « سفرنامهٔ شاردن چاپ روئن ۱۷۲۳ م . ج ٤ ص ۳۹.

۳٤ - « « « ویلیام اوزلی ج ۲ ص ٤۸۰ .

فصل دوّم

از آغاز عهد قاجاریّه

تا

درگذشت عبّاس میرزا

فصل دوم :

روابط ایران و انگلستان در آغاز سدهٔ نوزدهم

درخلال دومین دههٔ سدهٔ نوزدهم میلادی هنگامی که سر ویلیام اوزلی درایران سفر می‌کرد یکی‌ازهم میهنان وی جان مکدانالدکنیر(۱) سرگرم تألیف نخستین جغرافیای مفصل ایران به زبان انگلیسی بود. چون ذکرموجبات تألیف این جغرافیارا لازم می‌دانیم ناگزیر باید برسبیل معترضه یادآور شویم که چگونه جریان رویدادهای سیاسی، پای برخی از محققان آگاه وعلاقه‌مندرا به‌ایران‌بازکرد.

در آغاز سدهٔ نوزدهم میلادی هنگامی که بر اثرکوششهای دویست سالهٔ شرکت بازرگانی هند شرقی و همت زبده ترین خدمتگذاران دولتی ، نفوذ دولت انگلستان درکشور پهناور هند به‌اوج کمال رسیده بود وآن دولت به حفظ منافع خود در هندوستان سعی تمام داشت وجود ناپلئون بناپارت را مخل آسایش خویش‌دید. بناپارت برای آن‌که بزرگترین ضربت را بر دشمن خود ، انگلستان وارد سازدبه فکر افتاده بودکه از راه ایران به هندوستان لشکرکشد . برای انجام این منظور وی با فتحعلیشاه قاجار به مذاکره مشغول شد و چنان‌که مؤلف درکتاب پیشین خود «گیلان ، مازندران و آذربایجان» به تفصیل گفته است این روابط دوستانه به‌اعزام میسیون ژنرال گاردان انجامید .

تا آن تاریخ مناسبات دو دولت انگلیس و ایران بر پایهٔ دوستانه‌ای‌استوار بود. بر اثر شورش زمان شاه افغانی و هجومهای پیاپی افغانها بر مرزهای‌هندوستان و ایجاد دردسر برای انگلیسها پادشاه قاجار متعهد شده بود که تا این‌گونه دست اندازیها موقوف نشود با افغانها از در دوستی و سازش در نیاید. فرستادن ژنرال گاردان و نویدکمک فرانسه به ایران خلاف مصالح انگلیسها بود و به همین سبب از طرف دربار انگلیس سرهارفورد جونس(۲) به سفارت به‌ایران فرستاده شد تا باعقد پیمانی جلو نفوذ روز افزون فرانسه‌را درایران بگیرد. همزمان با حرکت سرهارفورد جونس ، سرجان ملکم مشهور(۳) نیز از جانب فرمانروای هندوستان

1 - Jhon Macdonald Kinneir 2 - Sir Harford Jones 3 - Sir John Malcolm

لرد مین تو(۱) رو به ایران نهاد تا فتحعلیشاه و درباریانش را از دوستی با فرانسه منصرف سازد. جریان رویدادها بەسود ملکم بود زیرا تغییر روش سیاسی فرانسه و اتحاد آن کشور با روسیه ، دربار ایران را ناراضی و پذیرش پیشنهاد های انگلستان را آسان گردانید.

به موجب پیمانی که میان دو دولت بسته شد انگلستان تعهد کرد که سالیانه مبلغ دویست هزار تومان برای جنگ با روسیه بپردازد و مقداری سلاح و گروهی از افسران ورزیده و کاردان خود را برای تربیت سربازان ایرانی و آشنائی آنان به رموز و دقایق جنگ جدید در اختیار دولت ایران بگذارد. پاره‌ای از کسانی که به موجب این پیمان همراه سرجان ملکم به ایران آمدند و یا به فاصلهٔ چندسالی پس ازسفر دوم وی به خدمت دولت‌ایران پیوستند درزمرهٔ شایسته‌ترین و کارآمد ترین افسران ارتش انگلیس بودند. از آن جمله ماژور چارلز کریستی(۲) و لیوتنان لین زی (۳) را باید نام برد که اولی در جنگ اصلاندوز به سال ۱۲۲۸ ه (۱۸۱۳ م .) با گروهی از دلاوران سپاه ایران جان سپرد ؛ و دومی که درعهد شاهزاده عباس میرزا توپخانه را زیر نظر داشت تدریجاً درارتش ایران عهد قاجار به بزرگترین مقام فرماندهی رسید . دیگر از همراهان معروف ملکم یکی کلنل مون تیت (۴) بود که در تبریز خدمت کرد ؛ دیگری دکتر چارلز کورمیک (۵) که سالیانی چند به‌عنوان پزشک مخصوص عباس‌میرزا در آذربایجان اقامت گزید؛ و سومی جان مکدانالد کنیر(۶) معاون سیاسی سرجان ملکم بود که پس از سفرهائی در سراسر ایران حاصل مشاهدات و پژوهشهای خود را درتألیف جغرافیای مفصلی که آنرا **جغرافیای کشورشاهنشاهی ایران** نامید بکار برد .

حدود خراسان در آغاز سدهٔ سیزدهم هجری

کنیر در جغرافیایش حدود ایالت پهناور خراسان عهد فتحعلیشاه را از طرف شمال شرقی و مشرق ، جیحون و سر زمین بلخ ، از سمت جنوب کابل وسیستان و از سوی مغرب عراق ، استراآباد و دهستان ضبط کرده است ومدعی است که چون

1 - Lord Minto 2 - Charles Christie 3 - Lindsay 4 - Montieth
5 - Dr. Charles Comick 6 - John Macdonald Kinneir

سالیان دراز مسافرآگاه و علاقه‌مندی به صفات شمالی و شرقی آن ناحیهٔ مهم از خاك ایران پا ننهاده بود اطلاعات موجود جغرافیائی به « طرز شرم آوری » ناقص بود. به نظر وی هوای خراسان در پاره‌ای نقاط معتدل ، در برخی جاها بی اندازه سرد ، و در بیابانهای آن ایالت در خلال چهل روزی که باد سموم می‌وزید هلاکت آور بود. خاك حاصلخیز همه گونه میوه و تاك وگندم و جو و برنج عمل می‌آورد و خراسان هنوز در تهیهٔ بهترین نوع ابریشم شهرت داشت .

« اما از آنجا که خراسان همواره در معرض هجوم ودست اندازی وحشی ترین قبایل و درنده خوترین مردمان بوده است اکنون در این سر زمین نشانی از روزبهی و آبادی دیده نمی شود. بازار داد و ستد به کلی از بین رفته ، شهرهای آباد ویران و بار ورترین زمینهای این ایالت بدل به بیابانهای خشك و بی‌سکنه گردیده است ». (۱)

دراین هنگام از خراسان پهناور عهد شاه عباس بزرگ یا دوران پادشاهی خودکامهٔ نادر به مراتب کاسته شده بود. محمد ولی میرزا ، فرزند فتحعلیشاه باآن که اسماً فرمانروای خراسان بود اما عملا فقط در مشهد ، نیشابور ، ترشیز ،تون ، طبس و توابع آن نفوذ داشت. در بسیاری از نواحی جنوبی خراسان عهد نادری افغانها و پاره‌ای از قبیله‌های بیابانگرد پتان ویموت حکومت می کردند وسر-زمینهای شرقی و شمالی در دست اوزبکان و ترکمانان بود. میان مشهد و هرات هنوز ارتباط بازرگانی بر قرار بود. با آن که هرات بدست حاجی فیروزالدین میرزا پسر احمد شاه افغانی ، شاه کابل اداره می‌شد و حاجی فیروز همه ساله مبلغ پنجاه هزار روپیه به فتحعلیشاه خراج می‌داد کنیر هرات را بزرگترین و پر جمعیت‌ترین شهر خراسان می‌شمرد و برای آن شهر یکصد هزار نفر جمعیت قایل است که ازاین رقم ده هزار پتان ، ششصد نفر هندو ، گروهی یهودی و بیش از هشتاد و نه هزار تن افغانی بودند (۲).

روش هجوم غارتگران ازبك برخراسان

جالب‌ترین بخش از نوشته‌های جان مکدانالد کنیر در پیرامون علت اصلی و نحوهٔ خرابیهائی است که برشهرهای مختلف خراسان به ویژه مشهد وارد می‌آمد.

تا سال ۱۲۲۰ هجری حیدر شاه ، امیر بخارا ، دست کم ده بار بر خاك خراسان هجوم برده و هر بار چندین شهر را تاراج وخراب کرده و یا آتش زده بود. معمولا دراین گونه ایلغارها عدهٔ سوارانی که به فرماندهی حیدر شاه و به امید تاراج وبردن غنیمت حرکت می کردند از بیست هزار نفر کمتر نبود . از کلیه اموالی که به تاراج می رفت یک دهم تعلق به حیدر شاه داشت و بقیه به تساوی میان هواخواهان اوزبك و ترکمانش بخش می شد. سرعت رهنوردی این غارتگران سنگدل ودرنده خوی را از آن جا قیاس باید گرفت که مثلا مسافت بین بخارا و مرو شاه جهان یعنی بیش ازسیصد کیلومتر را درعرض ده روز ؛ وفاصلهٔ بین مرو ورودتجن یعنی در حدود صد کیلومتر راه را به آسانی با سه مرتبه رهنوردی یا کمتر از سه روز می پیمودند.

معمولا روش یا تاکتیک هجوم این سواران غارتگر عبارت از آن بود که هنگام بر آمدن آفتاب به حرکت در آمده تا ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر پیش می رفتند و موقع غروب برای دادن آب و علوفه به اسبان و استراحت کوتاهی درنگ می کردند . پس از آن که یکی دو ساعت از غروب گذشته بود دوباره سواران به حرکت درمی آمدند و رهنوردی آنها تا نیمشب ادامه می یافت. معمولا طرح هجوم به شیوه‌ای ریخته شده بود که مهاجمان همیشه در نیمشب خود را به پشت دیوار شهرها می رساندند و به انتظار برآمدن آفتاب و بازشدن دروازهٔ شهر می نشستند همین که دروازهٔ شهر باز می شد و چوپانان و گله داران به حرکت در می آمدند، سواران غارتگر برق آسا خود را بدرون شهر می رساندند و شهر نشینان بیچاره را از دم شمشیر و نیزه می گذراندند. هرچه تاراج کردنی بود تاراج می شد. هرمردی دست به سلاح می برد به هلاکت می رسید ، هرچه آتش زدنی بود طعمهٔ آتش می گشت وگروهی از زنان وکودکان و نو جوانان به اسارت در می آمدند. هرسوار مهاجمی با ذخیرهٔ هفت روز علوفه ، مقداری آب ، کشمش و لواشک و نان خشک خود را به مقصد می رسانید و اطمینان داشت که آن چه از چپاول یک شهر نصیبش می شود تکافوی هزینهٔ زندگی یک سالش را خواهد کرد. (۳)

در برابر بلائی این سان ترسناك و تباهی آور جای شگفتی است که به گفتهٔ جان مکدانالد کنیر عدهٔ ساکنان شهر مشهد پنجاه هزار نفر بودند. در نخستین

بیست سالهٔ سدهٔ سیزدهم هجری با آن‌که بخش بزرگی از مشهد بواسطهٔ هجومهای پیاپی غارتگران اوزبک به کلی ویران گردیده بود هنوز شهر ، دیوار بلند ومحکمی داشت که درازای آن به سه فرسنگ می‌رسید. بازار پوست و مخمل مرغوب خراسان از اعتبار نیفتاده بود. درآمد والی ایالت ، محمد ولی میرزا ، از محل عوارض و مالیاتهای گوناگون شهر به نود هزار تومان بالغ می‌شد. شهر مشهد دوازده کوی داشت که پنج تا از آنها بکلی ویران بود و هیچ کس اعتنائی به ترمیم خرابیها نداشت. خانه‌های شهر محقر وتنها بنای بزرگ ، ارگ ، یا قرارگاه والی ایالت بود که به‌هیچ رو جلب نظر نمی‌کرد ، و بنائی نبود که به‌توصیف بیارزد.(٤)

از فتنهٔ هرات تا مرگ عباس میرزا

در خلال سی سال از فتنهٔ هرات از ۱۲۲۰ هجری گرفته تا مرگ عباس میرزای ولیعهد به سال ۱۲٤۹ ، خراسان دستخوش آشوبهای پیاپی و نفوذ فتحعلیشاه در آن ایالت پهناور محدود و یا رو به‌کاهش بود . یکی از عواملی که به هرج و مرج اوضاع خراسان کمک کرد ستمگری و نابخردی شاهزاده محمد ولی میرزا بود که برآن ایالت حکومت می‌کرد. رفتار خشن و نا معقول این والی که از دور اندیشی و واقع بینی بهره ای نداشت در اندك مدتی موجب‌رنجش خانها و امیران خراسان گردید و زمینه‌را برای فتنه انگیزی حکمران هرات حاجی فیروزالدین میرزای افغانی فراهم ساخت. به سال ۱۲۲۲ ﻫ حاجی فیروز یکی از گماشتگان دولت ایران موسوم به یوسف علی خان را که حکمران غوریان بود بدشمنی با شاهزاده محمد ولی میرزا بر انگیخت. این شورش دوامی نداشت زیرا لشکریان حاجی فیروز و یوسف علی خان شکست خوردند ، و در اندك مدتی‌فتنه خوابید ؛ اما مادام که موجبات نارضایتی وجود داشت مخالفان از کوچکترین فرصتی که دست می‌داد استفاده می‌کردند ، چنان که چهار سال بعد (۱۲۲٦ ﻫ) حاجی فیروز مجدداً سر به شورش برداشت وشکست خورد ؛ اما دو سال پس از آن ماجرا بدنبال شکست سپاهیان ایرانی در جنگ با روسها در اصلاندوز حاجی فیروز باز علم شورش بر افراشت و سایر گماشتگان ایران را به جنگ با والی خراسان بر انگیخت . چون این بار آتش فتنه به مراتب شدید تر شد و فتحعلیشاه را بیمناك

ساخت شاه قاجار محمد ولی میرزا را از حکومت خراسان برداشت و برادرش حسنعلی میرزا را به جای وی نشانید (۱۲۳۲ ه) .

لیوتنان آرثور کانالی (۱) افسر انگلیسی که به سال ۱۲٤٦ ه (۱۸۳۰ م) در دوران حکومت شاهزاده حسنعلی میرزا از خراسان گذر کرده است شمه‌ای از هرج و مرجهای آن عهد و ستمگریها و کارهای ابلهانهٔ محمد ولی میرزا را در سفرنامه اش به تفصیل بیان کرده است. پیش از رسیدن کانالی به خراسان شورش حاجی فیروز در هرات و محمد رحیم‌خان در خوارزم و کامران میرزا در قندهار شیرازهٔ نظم و آرامش خراسان را از هم گسیخته بود. با آن که محمد رحیم خان حکمران خوارزم در جنگ با سپاهیان محمد ولی میرزا شکست خورده بود و گروهی از هواخاهان آشوب طلب حاجی فیروز تار و مار شده بودند ؛ اما سرکوبی همگی سرکشان فتنه جو در دوران حکومت حسنعلی میرزای مشهور به شجاع السلطنه صورت گرفت و هم او بود که دست کم دوازده سال خراسان را امن ساخت . یکی از این خانهای گردنکش داخلی به گفتهٔ لیوتنان کانالی ، محمد خان قرائی ، حاکم تربت حیدری بود که باغارت کاروانها روزگار می گذرانید . مردم نام این خان سنگدل و ستمگر را بزشتی یاد می کردند و مدعی بودند که در دوران حکومتش پنجاه هزار نفر از زنان ، مردان و کودکان بی گناه را به ترکمانان فروخته است.(۵) به گفتهٔ کانالی علت بغض محمد خان قرائی آن بود که شاهزاده محمد ولی میرزا پدر وی اسحق خان را کشته بود و وی می خواست با آشوبگری ، چپاول و راه بستن بروی کاروانها انتقام خون پدرش را بستاند.

لیوتنان کانالی چند نمونهٔ جالب از هرج و مرج خراسان آن عهد را به تفصیل ذکر می کند. باآن که به گفتهٔ این جهانگرد دو سوم مسافت میان مشهد و هرات اسماً تعلق به فتحعلیشاه داشت اما بیرون از چند شهر مشهور خراسان هیچ کس به فرمان والی یا شاه اعتنائی نمی کرد. حتی خود والی گاهی دستورهای شاه را نادیده می‌انگاشت. مثلا فتحعلیشاه که از شکایتهای پی‌درپی مردم خراسان نسبت به کارهای ناهنجار محمد خان قرائی در تربت حیدری به ستوه آمده بود به حسنعلی میرزا دستور داد که خان تربت را دستگیر کرده بکشد یا کور کند و یا

---

1 - Lieu, A. Conolly

به تهران بفرستد. حسنعلی میرزا باآن‌که محمد خان را دستگیر کرد «اما به‌دام چرب زبانی خان افتاده او را بخشود و خواهرش را به زنی گرفت». تا آنجا که معلوم است سخن کانالی در مورد دستگیر ساختن محمد خان قرائی درست نیست. همین قدر می‌دانیم که شاهزاده حسنعلی میرزا هنگام آمدن به خراسان برای فرو نشاندن آتش فتنه با وزیرش میرزا موسی به تربت رفت و بدون ملازمان خویش بدرون قلعهٔ تربت پا نهاد و با محمد خان خلوت کرد. در این مورد محمد خان می توانست به آسانی حسنعلی میرزا را بانتقام خون پدرش بکشد اما چنین کاری‌را مصلحت ندید و به همین سبب از در سازش در آمد وخواهر خود را بزنی به‌شاهزادهٔ قاجار داد تا از آن پس بتواند با فراغبال به چپاول و تاراج اموال مردم مشغول گردد.

بازرگانی خراسان از نظر کانالی

آرثور کانالی یکی از نخستین مسافران انگلیسی است که قدم به آستان قدس رضوی و مسجد گوهر شاد نهاده و کاشیکاریها ودیگر تزیینات حرم حضرت رضا را به‌تفصیل تمام شرح داده است.(٦) وی جمعیت شهر مشهدرا چهل و پنج هزار نفر می‌داند و مدعی است که بر روی هم همه ساله حدود یکصد هزار نفر زائر از آن شهر دیدن می کردند. با آن که افزایش جمعیت ممد بازرگانی می شود کانالی بازار تجارت را متزلزل می‌دید. به علت فقدان اعتماد میان بازرگانان و نبودن قاعده وثباتی در بازار مشهد چه بسا کالا هائی وارد پایتخت می‌شد وبفروش نمی رفت. مثلا بازرگانی چند ماه پیش از ورود کانالی مقداری چای از بخارا وارد کرده بود که بواسطهٔ رقابت چای روسیه بفروش نمی رفت و ناگزیر بود آن کالارا به بخارا پس فرستد، زیرا بازرگان بخارائی حاضر نمی‌شد کالای خود را به ضرر بفروشد. یا آن که تاجری یزدی به کانالی گفته بود که به واسطهٔ فقدان اعتماد و نظم و تزلزل قانون عرضه و تقاضا اگر وی کالائی را از یزد وارد مشهد می کرد و می‌دید که فروش آن متضمن زیان است پس از امتحان چندین بازار حاضر بود کالای خود را به یزد برگرداند و در همان محل با زیان کمتری بفروشد تا تابع نوسانهای بازار خراسان گردد. آن چه به نظر کانالی بر هرج و مرج بازار می‌افزود

آن بودکه برخی از یکصد هزار نفر زائرانی‌که همه ساله متوجه مشهد می‌شدند نیز به طمع یا امید سود با خودکالاهائی به آن شهر می‌بردند و یا بر عکس کالاهائی در بازار مشهد می‌خریدند تا در دیگر شهرهای ایران بفروشند.

با وجود همهٔ این دشواریها میزان داد و ستد در مقام قیاس با سایر ایالتهای ایران به هیچ رو ناچیز نبود، زیرا به گفتهٔ کانالی در سال ۱۲۴۶ هجری مجموع مالیات واردات یا عوارض گمرکی در خراسان بیش از پانزده هزار تومان عراقی و عوارض انبارها و دکانها، از تجارتخانهٔ ثروتمندترین بازرگانان گرفته تا بی چیزترین نانواهای مشهد بالغ بر بیست و پنج هزار تومان می‌شد. میزان عوارض گمرکی برای کالاهائی مانند شکر، ادویه و نیل هر بار شتر ده ریال یا پنج درصد تمامی مال‌التجاره بود. کالاهای گرانبها تر مانند شال، پارچه‌های حریر وکتان و نخی یک در چهل یا دو و نیم درصد عوارض گمرکی داشت. تقریباً دو ثلث عوارض به نرخ دو و نیم درصد و یک ثلث به نرخ پنج درصد گرفته می شد و از اینرو طبق محاسبهٔ کانالی در مشهد سالانه برابر پانصد هزار تومان کالا به فروش می‌رفت و یا دست به دست می گشت‌که بخشی از آن به عنوان ترانزیت از مشهد خارج می‌شد.

کانالی یکی ازکالاهای مهم وارداتی را نیل دانسته و مدعی است‌که هنگام اقامتش در مشهد دوگونه نیل وارد می‌شد یکی نیل ساخت انگلیس‌مشهور به نیل فرنگی و دومی نیل هندی. نیل فرنگی هرمن تبریز هشتاد ریال یاده تومان عراقی بفروش می‌رفت وگاهی بهای آن به صدو یا صد و بیست ریال یعنی پانزده تومان نیز می‌رسید و حال آن‌که بهای نیل هندی هرگز از منی بیست ریال تجاوز نمی‌کرد.(۷) صرفنظر از نیل، بازرگانان هندی ازکشمیر شال و زعفران، ادویه وکاغذ وارد می‌کردند. از ناحیهٔ هرات و اطراف آن قالی، سرب، چدن و پوست و از روسیه و ترکستان انواع پارچه، کله قند و ظرفهای بلوری و چینی، سینی های فلزی، قفل، قیچی، عینک، سوزن و سنجاق وهمه‌گونه ظرفهای مسی برای آشپزخانه وارد می‌شد. به گفتهٔ کانالی چون غلهٔ مشهد کفاف نیازمندیهای ساکنان شهر و تازه واردان را نمی داد همه ساله مقداری از نیشابور وکردستان وارد می‌کردند وکوشش حکومت بر آن بود که بهای نان وگوشت را ارزان نگاه

دارد چنان‌که در سال ۱۲٤٦ هـ گرانترین و مرغوبترین نان مشهد سه من یک ریال، ارزانترین نان شهر دوازده من (یا سی و شش کیلو) یک ریال وگوشت درحدود دو من (یا شش کیلو) یک ریال بود.(۸)

جمعیت و میزان بازرگانی مشهد از نظر فریزر

مطالب آرثورکانالی در بارهٔ بازرگانی مشهد و وضع بازار آن شهر مؤید و مکمل نوشته‌های جیمس بیلی فریزر(۱) بازرگان انگلیسی‌است که هشت سال پیش از وی قدم به‌خاك خراسان نهاد. فریزر که به‌سال ۱۲۳۷ هجری قمری (۱۸۲۱م) از راه هرمز، بوشهر، شیراز، قم و تهران خود را به‌مشهد رسانید و تا دور دست ترین نقاط صحرای ترکمان سفرکرد سفرنامه‌ای از خود بجا نهاده است که باید آن را یکی از جالب ترین و دقیق ترین سندهای خارجی در بارهٔ اوضاع خراسان عهد فتحعلیشاه بشمار آورد. این‌جهانگرد تیز بین وبیدار دل مدعی است که هنگام اقامتش درمشهد پاره‌ای از اطرافیان والی، جمعیت آن شهر را صد هزارنفر می‌دانستند و حال آن‌که به عقیدهٔ خود او مشهد بیش ازچهل هزار نفر جمعیت نداشت. فریزر درتأیید این مطلب می نگارد که یکی از مأموران ارشد نظمیه به وی گفته بود که مشهد ۷۷۰۰ باب خانه داشت که از این رقم فقط نیمی خانه‌های مسکونی بود؛ وبشرطی که در هر خانه بین ٦ تا ۸ نفر سکونت می داشتند مشهد صاحب ۳۲۰۰۰ سکنهٔ دائمی می شد و چون فریزر عدهٔ طلاب مدرسه‌ها، اشراف و ملازمان آنها و زائرین آستان قدس را هم بر این رقم افزوده است تمامی جمعیت مشهد را کمتراز ۳۲ هزار و بیشتر ازچهل هزار نفر نمی‌داند.(۹)

در بارهٔ بازرگانی خراسان فریزر به تفصیل سخن رانده است. وی مخمل بی نظیر و فیروزهٔ معدن مشهور عبدالرزاقی نیشابور راکه پس از تراش و صیقل دادن به بخارا و از آنجا به هندوستان و روسیه و اروپا صادر می کردند می‌ستاید. مشهد بازار خوبی برای پارچه‌های کتانی و حریر و تیغه‌های فولادی بوده است. فولاد آب داده برای تیغه‌های شمشیر در میان خانواده‌های صنعتگران دمشقی که به فرمان تیمور در خراسان اقامت گزیده بودند هم‌چنان ساخته و در بازار عرضه می شد. فریزر می نویسد:

---

1 - James Baillie Fraser

«داد و ستد در مشهد بسیار زیاد است. هرچند میزان مصرف کالاهای خارجی یا صادرات خود مشهد چندان زیاد نیست این شهر انبار مهمی برای کالاهائی شده است که از اطراف و اکناف وارد می کنند. همه روزه کاروانهای بزرگی از بخارا، خیوه، هرات، کرمان، یزد کاشان، اصفهان، .... رو به این‌شهر می‌نهد. اگرعوارض گمرکی را معیاری برای این بازرگانی بدانیم اهمیت داد و ستد شهرمشهد آن قدرها زیاد نمی‌شود زیرا عوارض از حدود پنج هزار تومان عراقی یا دویست هزار ریال تجاوز نمی کند. معمولا به کلیه کالاهای مصرفی ده در صد و به کالاهای ترانزیت دو و نیم درصد مالیات تعلق می گیرد .... و طبق آنچه گفته‌ایم از این راه رقم دقیقی از میزان تجارت بدست‌نمی آید.» (۱۰)

البته این کمبود را آرثور کانالی جبران کرده و چنان که پیشتر گفتیم وی هشت سال پس از جیمس بیلی فریزر میزان بازرگانی تمامی بازار مشهد را پانصد هزار تومان دانسته است.

ویرانه های شهر مشهد

بی گفتگو آمار و اطلاعاتی که فریزر در اختیار خوانندهٔ خویش قرارمی‌دهد به مراتب دقیق‌تر و درست تر از نوشته های سورخان داخلی و پاره‌ای از جهانگردان خارجی است که در نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم هجری از خراسان دیدن کرده اند. فریزر به پاره ای از ارقام و آمار جان مکدانالد کنیر با تردید می نگرد و هر جا سخن اغراق آمیزی را بازگو کند می کوشد تا حدس نزدیک به یقینی را نیز برخواننده عرضه دارد. مثلا به فریزرگفته بودند که درازای دیوار شهر مشهد بالغ بر سه فرسنگ یا دوازده میل می شده است اما بازرگان انگلیسی دقیقاً نشان می‌دهد که چنین نبوده زیرا درازترین قسمت دیوار شهر از شمال غربی تا جنوب شرقی مشهد حتی به دو میل یانیم فرسنگ نیز نمی‌رسیده ومسلماً از دو میل تجاوز نمی کرده‌است. ویرانه هائی که فریزر در درون دیوار شهر دیده است به گفتهٔ خودش هرگز در وصف نمی گنجیده و تازه وارد هنگامی از وسعت خرابیهای مشهد آگاه می شده که شهر را از بالای تپه‌ای تماشا می کرده و یا سواره از میان کویهای مسکونی

آن می‌گذشته است. فریزر برای مشهد سی و دو محله یا کوی قائل شده که هر کدام از آن کویها کدخدائی ویژهٔ خود داشته است اما همین بازرگان موکداً می‌نویسد که دربسیاری از این کویها نه از آدمی نشانی دیده می‌شود و نه خانه‌ای وجود دارد. وی در همین زمینه می‌نگارد :

«جاده‌ای که از چهار باغ به ارگ مشهد منتهی می‌گردد تا مسافت زیادی صرفاً از میان خانه‌های مخروبهٔ بلند و با شکوهی که روزگاری قرارگاه ثروتمندان و اعیان شهر بوده و اکنون دیوارهای آن فرو ریخته است می‌گذرد. همین که مسافر از شمال شرقی وارد دروازهٔ نوگردید خود را در میان ویرانه‌هائی می‌بیند که چون بیابانی خشک در آن هیچ گونه اثری از زندگی نیست. همه سو بدین منوال است تاآن‌که تازه وارد به خیابان مرکزی شهر و پیرامون آستان قدس می‌رسد ..... از این بخش که بگذرند هیچ چیزی بچشم نمی‌خورد جز گورستانهای پهناور و ویرانه‌هائی بی پایان که برسراسر آنها سکوتی مرگبار حکمفرماست.» (۱۱)

بناهای آستان قدس از نظر فریزر

فریزر تنها خیابان جالب مشهد را خیابانی دیده است که از شمال غربی به جنوب شرقی شهر ممتد می‌شد. در وسط این خیابان نهر بزرگی روان بود که آبش از قناتی تأمین می‌گردید و بازرگان انگلیسی آن را جای ریختن بیشتر کثافات و زبالهٔ مردم شهری دیده بود. کنارهٔ این نهر را روزگاری با سنگ مفروش ساخته بودند ؛ اما در عهد فریزر بیشتر آن سنگها فرو ریخته و نیازمند تعمیر بود. از ردیف درختانی که روزی درکنار این نهر سایه افکن بود و به تصفیهٔ هوای مشهد کمک می‌کرد و هنگام شدت گرمای تابستان مسافران خسته را نشاط و آرامش خاطر می داد فقط چند تائی باقی مانده بود. در دوسوی این نهر ردیف خانه‌ها ودکانها قرار داشت ؛ اما از بازاری سر پوشیده و دکانهائی پیوسته به‌هم اثری دیده نمی‌شد. جان مکدانالدکنیر با اعتماد به گفتهٔ راویان، درازای بازار مشهد را به سه میل یا یک فرسنگ ضبط کرده بود ؛ اما فریزر از آن بازار اثری نمی دید. به گفتهٔ بازرگانان انگلیسی تنها بازار شهر « از زاویهٔ جنوب غربی مسجد بزرگی آغاز می‌شد

و درازای‌آن از پانصد یا ششصد ذرع تجاوز نمی کرد » و به کوچهٔ باریکی می‌پیوست که در انتهایش ارگ مشهد قرار داشت .

فریزر پس از بناهای باشکوه آستان قدس ، مهمترین و زیباترین بنای مشهد را مدرسهٔ میرزا جعفر دانسته است. در آن عهد مدرسهٔ مزبور دارای حیاطی به‌شکل مربع مستطیل بود که یک ضلع آن به شصت ذرع و ضلع دیگرش به چهل ذرع می رسید. دور تا دور حیاط دو ردیف اتاقهای نسبتاً بزرگ بر روی هم قرار داشت. وسط حیاط را مبدل به‌باغچه‌ای کرده و دورا دورش را سکوی پهن و بر آمده ای ساخته و تمامی آن را با کاشیهای بسیار زیبائی تزیین کرده بودند.

جیمس بیلی فریزر که هشت سال پیش از آرثور کانالی قدم بدرون حرم حضرت رضا و صحن مسجد گوهر شاد خاتون نهاده است نخستین جهانگرد عیسوی است که به تفصیل از کاشیکاریها ، تزیینات ، مقرنس کاریها و ریزه کاریهای دو گنبد آستان قدس و مسجد گوهر شاد به تفصیل تمام سخن می گوید. ظاهراً به فرمان فتحعلیشاه در این هنگام سرگرم احداث میدان دیگری در جنوب صحن بودند که به نظر فریزر اگر تمام می‌شد در مقابل سایر بناهای آستان قدس هیچ رونق و اعتباری نداشت. دور تا دور میدان مشغول پی‌ریزی عمارتهای دواشکوبه بودند و کارساختمان چنان به کندی پیش می‌رفت که فریزر شک داشت فلکهٔ مزبور بپایان رسد. به همین روال در تعمیر سایر خرابیها اهمال می‌شد و در آمد آستان قدس رضوی نیز چنان کاهش یافته بود که هیچ کس نمی توانست چشم داشت کمکی از طرف موقوفه‌های حضرت رضا داشته باشد. به گفتهٔ میرزا عبدالجواد ، از مجتهدین بزرگ مشهد ، مجموع در آمد آستان قدس از محل موقوفه‌های خراسان و سایر ایالتها در عهد شاه سلطان حسین صفوی بالغ بر پانزده هزار تومان می‌شد بواسطهٔ حیف و میل پاره‌ای از مسئولان ، سالانه از حدود دو هزار یا دو هزار و پانصد تومان تجاوز نمی کرد.(۱۲)عدهٔ خادمان آستان درین هنگام هفتصد نفر بود که پاره‌ای از آنها داوطلبانه یا موسمی به خدمت اشتغال داشتند و مهمترین قلم از هزینه‌های گوناگون آستانه هزینهٔ روشنائی بود که از محل مال‌الاجارهٔ کاروانسراها و بازار و حجره‌های پائینی صحن که آنهارا به عنوان دکان کرایه داده بودند تأمین می گردید.

دیگر آثار تاریخی شهر مشهد

فریزر تعداد مدارس علوم دینی مشهد را بالغ بر شانزده باب ضبط کرده است و می گوید که دست کم در دوتا از این مدارس : مدرسهٔ نواب میرزا صالح و مدرسهٔ ملا محمد باقر ، نزدیک به دویست تن سرگرم فراگرفتن علوم دینی بودند . شانزدهمین مدرسه‌ای که فریزر از آن نام می‌برد ظاهراً در نزدیکی چهار باغ قرار داشت که در عهد نادر آن را به اصطبلی بدل کرده بودند و هنگامی که فریزر از مشهد دیدن می کرد هنوز استران میرزا موسی ، وزیر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را در آنجا نگهداری می کردند. با وجود اهمیتی که این جهانگرد علاقه‌مند و دقیق برای این گونه مراکز تعلیمات دینی قائل شده است جزمدرسهٔ میرزا جعفر هیچکدام‌از آنها را دلفریب نیافته است. دربارهٔ این مدرسه فریزرداستان جالبی به این مضمون نقل کرده است :

« می گویند میرزا جعفر بانی این‌مدرسه در هندوستان خدمتگزار هندی متمکنی بود که چون وی درگذشت دارائی اورا به حراج گذاشتند. از جمله‌صندوق کهنه‌ای مملو از پول نقد و جواهر بود که ظاهراً آن صندوق هیچ دلالت بر ثروت درون آن نمی کرد. میرزا جعفر که از محتوی صندوق آگاه بود آن‌را خریدوجواهرات و پول نقدی‌را که درصندوق نهفته بود سرمایهٔ خود ساخت و به داد و ستدپرداخت و چون دارائی هنگفتی بهمرسانید در صدد بازگشت به زاد بوم خود بر آمد ؛ اما والی آن ایالت هند حاضر نشد به میرزا جعفر اجازهٔ بازگشت دهد و گفتاگر می‌خواهی به زاد بوم خود بازگردی باید به همان سان که دست تهی آمده بودی هرچه پیداکرده ای برجاگذاری. میرزا جعفر پیغام داد که حاضر است چنین کند بشرط آن که بیست سال عمر عزیزی راکه صرف گرد آوردن مال در آن ایالت کرده بود به وی بازگردانند. این پاسخ پسند خاطر والی افتاد و به میرزا جعفر رخصت داد که دارائی و بستگان خود را بردارد و به هرجاکه می‌خواهد برود . گرچه عمر میرزا وفا نکرد که به زاد بوم خود باز گردد اما پیش از مرگ بخشی از دارائی خود را به مشهد فرستاد و از آن محل ، این مدرسه ساخته شد که بنام‌وی مشهور است و مدرسه‌ای است باشکوه که موقوفات فراوان دارد و پنجاه تا شصت

تن طلاب علوم دینی در آنجا می‌زیستند و هنگامی که من در مشهد بودم صدراعظم ایران این مدرسه را به هزینهٔ خویش تعمیر می‌کرد.» (۱۳)

مدرسهٔ میرزا جعفر که هنوز در صحن کهنه برجا مانده است و امروزه درحدود دویست تن طلبه دارد چهل و هشت سال پیش از سفر فریزر در سال ۱۲۸۰ هجری قمری دوباره تعمیر گردید وهنوزهم از لحاظ کاشیهای معرق خوش رنگ از بهترین آثار تاریخی خراسان است.

اگر از شانزده مدرسه‌ای که فریزر یاد کرده دوازده بابش هنوز موجود است از عمارت ارك مشهد هیچ نشانی بر جا نمانده است. هم چنان که آرثور کانالی چندین سال پس از سفر فریزر نوشته است در نخستین نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری ساکنان شهر مشهد ارك را بزرگترین و جالب‌ترین بنای مشهد می‌دانستند؛ اما به گفتهٔ بازرگان انگلیسی در عمارت ارك نیز حتی یك اتاق بچشم نمی‌خورد که با سلیقه ساخته شده و یا با ذوق سلیمی آرایش شده باشد. همه چیز ظاهراً کوچك، کثیف و مخروبه بود، جز بارو و استحکامات ارك که فریزر آنهارا به تفصیل تمام شرح داده است.

اگر فتحعلیشاه به بناهای آستان قدس توجهی داشت برعکس پسران وی محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا که هرکدام مدت درازی والی خراسان بودند هیچ گونه توجهی به میراث گذشتگان نداشتند واین بیمبالاتی وعدم توجه باعث شد که آرامگاه نادر و پسرش رضاقلی میرزا رو بویرانی نهد. به گفتهٔ فریزر که از این ویرانه‌ها دیدن کرده‌است هرکدام ازاین آرامگاهها درمیان محوطه بزرگی باآجرهای بسیار زیبا ولوحه‌هائی ازسنگ تراشیده ساخته شده‌بود. نمای شرقی آرامگاه نادر دری ازسنگ مرمر داشت و تمامی سنگ مرمری را که در تزیین آرامگاه مزبور بکار رفته بود در طی چند سال ازمراغه آورده بودند. فریزر باتوجه به پی آجری بنای آرامگاه نادر مدعی است که آن را با نهایت استادی و سلیقه ساخته بودند و اشخاصی که دو آرامگاه مزبور را در جوانی بچشم دیده و جزئیات آنها را به یاد داشتند حدس وی را تأیید می‌کردند.

ظاهراً آرامگاه خود نادر در سمت شمال شرقی رودخانه و آرامگاه فرزندش رضاقلی میرزا در سمت جنوب غربی آن قرار داشت و در همین محل (تقاطع دو

خیابان نادری و شاه رضای فعلی) بود که به‌سال ۱۲۹۷ شمسی در صدد احداث باغ و بنای کوچکی بر آمدند که تا بحال موجود است. نویسندهٔ دانشمند کتاب راهنمای مشهد که از روی کمال بزرگواری ستمگریهای عهد نادری را به طاق نسیان سپرده است از هم میهنان خراسانی خود تقاضا می‌کند که آن ساختمان روبه ویرانی‌را از بنیان بردارند وبجایش تندیسی از برنز قرار دهند و « درکنار باغ به ساختمان موزه و کتابخانه‌ای به‌روش نوین اقدام نمایند. »(۱٤) شاید یادآوری این نکته بی فایده نباشد که یاد ستمگریهای دوره‌های گذشته به‌آسانی از لوح وجدان ناآگاه ملتها پاك نمی شود. عبدالکریم نامی که هنگام بازگشت نادر از هندوستان به همراهی اردوی وی به مشهد آمد تا از آن جا متوجه خانهٔ خدا شود در سفرنامه ای که بجا نهاده است می‌نویسد :

« مقبرهٔ نادر دربالا خیابان است. وقتی این مقبره تمام شد شخصی بر دیوار آن نوشت که اسم تو در تمام اشعار مندرج است و دنیا را پر کرده ، اما جای حقیقی تو خالی است. مردم مشهد از ملاحظهٔ این لطیفه بسیار خندیدند ؛ امابعد ، از ترس آن که مبادا نادرشاه مطلع شود و همه را به هلاکت رساند باکمال‌دقت عبارت مزبور را از دیوار تراشیده و محوکردند. » (۱۵)

بنیاد شهر طوس و پیشینهٔ تاریخی آن

طوس نام ولایتی بسیارکهن سال است که همیشه مورد توجه جهانگردان بیگانه قرارگرفته است و محققان داخلی و خارجی ، به ویژه در خلال صد سالهٔ گذشته دربارهٔ بنیاد و ترقی و زوال آن به تفصیل سخن رانده‌اند. چون دراین پژوهشها ما نظر به نوشته‌های جهانگردان بیگانه و سفرنامه های ایشان در بارهٔ خراسان داریم این‌جا از نقل چکیدهٔ آرای آنها در بارهٔ این موضوع گزیری نیست. فردوسی در شاهنامه بنیادگذار این شهر را طوس پسر نوذر میداند وحال‌آن که حمدالله مستوفی بنیاد طوس را به جمشید پیشدادی نسبت داده است وی گوید که پس از ویران شدن آن شهر ، طوس مجدداً آنجا را آباد گردانید . نام طوس ، همان قهرمان افسانه ای جنگ با تورانیان درکتاب اوستا توسا (۱) ضبط شده

1 - Tossa

است. اسکندر مقدونی که سر درعقب قاتل داریوش سوم نهاده بود ظاهراً از این ناحیه عبور کرد. از آبادی و روزبهی ولایت طوس در عهد ساسانیان آگاهی نداریم. مشهور است که یزدگرد سوم بر اثر لگد اسبی درکنار دریاچهٔ ساب یا چشمهٔ سبز نزدیکی طوس درگذشت (٦٥٢ م.) . دراین سخن نیز اختلاف است زیرا به عقیدهٔ یکی از محققان بزرگ عهد قاجاریه مراد از چشمهٔ ساب همان چشمه گیلاس است که یکی از سرچشمه های شرقی کشف رود بشمار می‌رود. (١٦)

از نوشته های مهمترین مورخان و جغرافی دانهای اسلامی چنین برمی‌آید که در نخستین سده های اسلامی ناحیهٔ طوس چهار شهر مهم داشته است، ازاین قرار : رادکان ، طابران ، بزدغور و نوقان. بی گفتگو در آغاز سدهٔ سوم هجری نوقان بزرگترین شهر طوس بود ،(١٧). با تمام این اوصاف تا چند سده بعد هنوز دو شهر طابران و نوقان که اولی به مراتب بزرگتر از دومی و فاصلهٔ میان آندو شش فرسنگ راه بود با یکدیگر رقابت می کردند و هر دو از مهمترین و پر جمعیت‌ترین نواحی ولایت طوس بودند. نام قریهٔ سناباد از توابع طوس هنگامی در میان شیعیان شهره شد که حضرت علی بن موسی الرضا ع هشتمین امام شیعیان رادر آنجا بسال ٢٠٣ ﻫ (٨١٨ م.) بخاك سپردند. در آن هنگام فاصلهٔ سناباد و نوقان چهار فرسنگ بود.(١٨)

طوس از حملهٔ مغول ببعد

بلای هجوم مغول ولایت طوس را مانند دیگر نواحی خراسان بکلی ویران ساخت. ابتدا طابران و نوقان بدست تولی پسر چنگیزخان با خاك یکسان گردید ؛ اما چون اوکتای پسر چنگیز برسریر پدر تکیه زد و موجهای قهر و غضب مغولان فرو نشست مهاجمان پیروز به ترمیم ویرانیهای طوس پرداختند و آن ناحیه قرارگاه حکمرانان مغولی شد. در دوران فرمانروائی اباقا که به سال ٦٦٣ ﻫ بجای پدرش هلاگو نشست فرزندش ارغون خان بر بخش بزرگی از ایران و از آن جمله بر خراسان فرمان می‌راند . ارغون به سال ٦٩٠ هجری پس از هفت سال سلطنت در شهر رادکان طوس درگذشت. طبق مدرکهای موجود از این تاریخ تا دست کم یکصد سال بعد طوس هم‌چنان اعتبار و اهمیت نسبی خود را حفظ کرد. در خلال

این دوره، ولایت طوس با قوچان، کلات، ابیورد، نسا و مرو در قلمرو کشور کوچکی بود که توسط علی بیگ جانی قربانی(۱) سرکردهٔ طایفهٔ مغول و زیر فرمان ارغونشاه اداره می‌شد. ارغونشاه از پسران نوروز و نوادهٔ ارغون خان بود و این همان کسی است که فرزندش علی بیگ جانی قربانی از تیمور شکست خورد و به فرمان آن فاتح سخت دل در فرغانه کشته شد.

طوس یکی از ولایاتی بود که مردمش دست از جان شسته در برابرهجوم لشکریان تیموری پایداری ورزیدند. مقاومت دژهای طابران و نوقان در برابر سیل سپاهیان میرانشاه، پسر تیمور، شگفت انگیز اما زودگذر بود. طبق نوشتهٔ پاره‌ای از مورخان در قتل عامی که به دنبال گشودن این دژها به سال ۷۹۱ ه (۱۳۸۹ م.) روی داد در حدود ده هزار نفر کشته شدند و به گواهی شرف الدین علی یزدی در کنار دروازهٔ هریک ازشهرهای طوس مناره‌ای ازسرهای بریده برپا گردید.(۱۹) میرانشاه فرزند دیوانهٔ تیمور از رادکان که کمتر از طابران و نوقان لطمه‌های جنگ را چشیده بود مژدهٔ پیروزیهای خویش را به اطراف واکناف فرستاد. باآن که در دوران سلطنت شاهرخ و دیگر بازماندگان تیمور کوشش هائی برای آبادی پاره‌ای از شهرهای ولایت طوس بعمل آمد؛ اما مسلماً هیچ کدام از شهرهای مهم چهارگانهٔ آن ولایت از ویرانیهای ترمیم ناپذیر سال ۷۹۱ ه کمر راست نکرد. مردمی که از برابر سپاهیان درنده خوی میرانشاه جان سالمی بدر برده بودندبه سناباد پناهنده شدند و ظاهراً از آغاز سدهٔ نهم هجری نام طوس با مشهدامام هشتم شیعیان مترادف گردید. رغبت مردم به داشتن گوشهٔ امنی در کنار مشهد کمک به گسترش مرزهای قریهٔ سناباد کرد وبابرگردانیدن نهرهائی که به طابران ونوقان می‌رفت فنای آن ناحیهٔ آباد که پس از تسلط تازیان مهمترین سنگر آیین زرتشتی و پایگاه مقاومت میهن پرستان خراسان بشمار می آمد حتمی گردید.

قرنیزر در ویرانه های ولایت طوس

محققان و جهانگردانی که در بیرون محوطهٔ شهر مشهد کنونی به دنبال ویرانه‌های طوس یا باقیماندهٔ بنا یا عمارتی که تاریخ داشته باشد رفته‌اند بسختی مأیوس شده‌اند. محققاً باستان شناسانی که در آینده طوس را به عنوان یک ولایت

---

۱ ـ اصطلاح به لهجهٔ ترکی یعنی قربان جانت

یا ناحیه‌ای مرکب از شهرهای متعدد، مورد بررسی و کاوش قرار دهند مانند دانش پژوهان دوره‌های گذشته خود را با اشکال و نومیدی مواجه نخواهند دید. برای تصور فضائی موقعیت جغرافیائی ناحیهٔ طوس نباید از نظر دور بداریم که شهر باستانی نوقان (که ضمناً هیچگونه ارتباطی با کوی نوغان کنونی مشهد ندارد)(۱) پیش از آن که در قتل عام سال ۷۹۱ ه بکلی ویران گردد در چهار فرسنگی قریهٔ سناباد که هستهٔ اصلی و مرکزی مشهد کنونی است قرار داشته و بین نوقان و طابران شش فرسنگ راه بوده است. بنا بر این باقیماندهٔ دیوارهای شکسته و فرو ریخته ای که امروزه در ۲۹ کیلومتری شمال باختری مشهد قرار دارد نمونه‌ای از باروی طابران باستانی است؛ و محل رادکان باستانی را باید دست کم به همین فاصله در شمال غربی طابران جستجو کرد.

جیمس بیلی فریزر بازرگان انگلیسی که در ۱۲۳۸ ه ویرانه های طابران باستانی و بخشی از دیوارهای فرو ریختهٔ شهر مزبور را به چشم دیده است چنین می نویسد:

«این دیوارها از خشت خام است وطبق معمول به فاصله های معین در این دیوارها برجهائی برای دیده‌بانی ساخته بودند که اکنون همه ویران گردیده است؛ اما بقایای آنها هنوز اندکی بالاتر از زمین بچشم می خورد. محیط درون این دیوار در حدود چهار میل است و تصور می کنم که در اصل چهارگوش بوده؛ اما در درون این محوطه چیزی که حکایت از شکوه و عظمت دیرینهٔ شهر کند دیده نمی شود. کشاورزان دهی که اکنون در روی تپهٔ عریانی، در گوشه‌ای از طوس باستانی، زندگی می کنند در بیشتر زمینهای این ناحیه به کشت مشغولندو اززمینی که روزی در آن جا خانه هائی قرار داشته و اینک فرو ریخته است گندم و جو بر می‌دارند .... از آثار باستانی فقط سه یا چهار تا باقیمانده است که جلب نظر می کند. مهمترین و نخستین اینها بنای چهارگوش بزرگی است که گنبدی دارد و تقریباً در وسط این محوطه قرار گرفته. این بنا بسیار بلند و با شکوه است وشباهت به مزار فرمانرویان پاتان در نزدیکی شهر دهلی دارد.» (۲۰)

فریزر پوشش خارجی گنبد مزبور را خراب اما پوشش درونی آن را کاملاً سالم یافته بود. سنگ گوری در یک سوی در ورودی این آرامگاه قرار داشت که

فقط کلمهٔ الله بر روی آن دیده می‌شد و اندکی دور تر از این بنا سنگ گور دیگری دیده می‌شد که به عقیدهٔ جهانگرد انگلیسی آن را از جای دیگری برداشته وبدانجا منتقل ساخته بودند. مضحک آنکه بگفتهٔ راهنمای فریزر، میرزا عبدالجواد مجتهد، در یکی از دوگوری که در زیر گنبد قرار داشت جسد شاهزاده محروق مدفون بود! وگور دومی را مردم محل ازآن بورق اسود می‌دانستند. بورق اسود را فریزرغلام سیاهی از پیروان حضرت عیسی دانسته است و می‌گوید عوام معتقدندکه غلام مزبور پس از مصلوب شدن عیسی مسیح گریخته و به طوس آمد و در همان‌ناحیه فوت شد و جسدش را در آنجا بخاك سپردند.

آرامگاه فردوسی

اندکی دورتر از این محل، ظاهراً بیرون حصار شهر، فریزر به بنائی رسیده است باگنبدی کاشیکاری شده و به حدی کوچك که در آغاز آنجا را بخشی از خانهٔ خصوصی پنداشته است. راهنمایان فریزر مدعی بوده‌اندکه فردوسی درآن‌جا بخاك سپرده شده بود. دربارهٔ این آرامگاه و گنبد آگاهی درستی نداریم. پاره‌ای ساختمان گنبدرا به عبیدالله خان‌امیر بخارا نسبت‌داده‌اند. جالب آن‌است که‌سی‌وهشت سال پس از سفر فریزر به ناحیهٔ طوس خانیکف (١٨٥٨ م.) نیز از همین محل دیدن کرده و ازگنبد مزبور اثری ندیده است و فقط حکایت ازکشتزارهای گندم می‌کند. (٢١) همچنین هفتاد سال پس ازسفر فریزر، محقق ارجمند روسی ژوکوسکی(١)(١٨٩٠ م.) درآن جا تپه‌ای یافته است که بر رویش مقدار زیادی سنگ و نیمه آجر و تکه‌های شکستهٔ کاشی انبارکرده بودند. (٢٢) اما شگفت آن که بیست‌سال پس ازسفر ژوکوسکی، محقق نامدارامریکائی ویلیامزجاکسون(٢) که در خلال ١٩٠٧ و١٩٠٨ میلادی (٢٦-١٣٢٥ ه) از همین ناحیه دیدن کرده است چنین می‌نگارد:

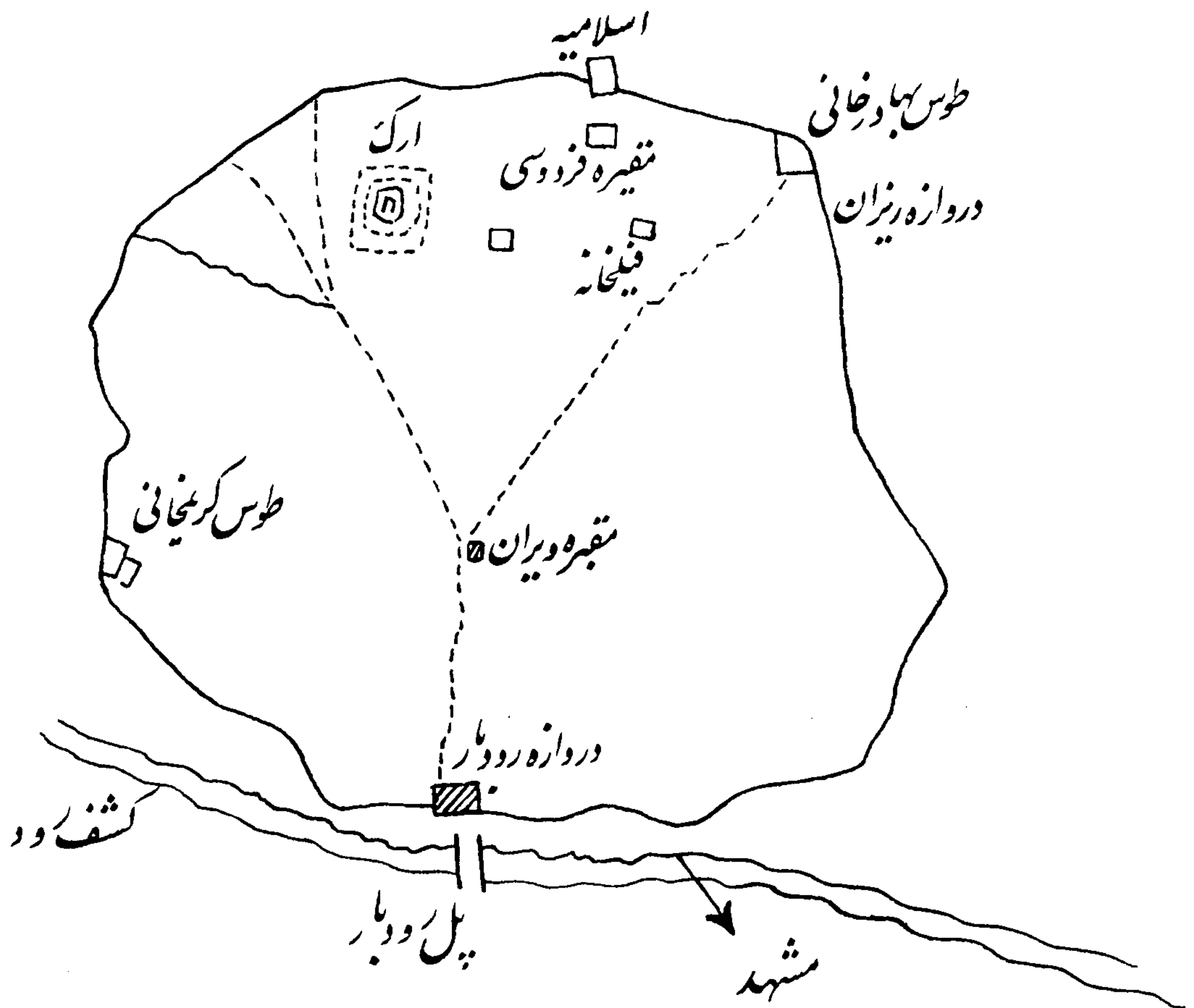
« منظری که پیش چشم ما گسترده شده بود نمودارعجیبی ازآثار خرابیهای بشر و قدرت جاودانی طبیعت بود که هماره از میان ویرانیها سر برمی‌دارد و دوباره بارور می‌شود. هجومهای بنیان‌کن غزها و مغولان دست به دست زلزله‌های

1 - V. A. Zhukovski   2 - Williams A. V. Jackson

پی در پی داده و در واقع طوس نیرومند باستانی را با خاك یکسان ساخته است؛ اما خاك هنوز مستعد پروراندن گل و گندم است و در میان صحنه‌ای مرگبار نغمهٔ داستان زندگی را از نوساز می‌کند. جریب‌ها جو و کشتزارهای پوشیده ازمیخك در هر سو منظر زمردینی می‌گسترد که با زمین‌های خشك و ویرانه‌های گذشته تضاد عجیبی دارد . . . . . . اکنون به آرامگاه بلند پایهٔ فردوسی رسیده بودیم که گنبد ویران آن هنوز بخش مرکزی ویرانه‌های طوس‌را تشکیل می‌دهد. سبك معماری آن یاد آرامگاه سلطان سنجر را در ذهن من زنده کرد. ساختمان‌این آرامگاه باید تقریباً همزمان با آن مزار (حدود ۱۱۵۰ م.) بوده باشد. این بنا باطاق نمای آجری آن حتی در حال حاضر که به شکل ویرانه ای افتاده است در خاطر آدمی اثر می‌گذارد. مردم محل این جا را فقط به نام مزار یا قصریا گنبد می شناسند و گاهی آن‌را آرامگاه فردوسی می‌خوانند.» (۲۳)

بعیداست که فریزر آن سوداگر دانش پژوه علاقه‌مند براه خطا رفته باشد بویژه که محقق بزرگی چون محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله بیشتر نوشته های وی را تأیید می کند. دراین نکته نیز تردید نیست که محقق موشکاف آمریکائی جاکسون آرامگاه کوچکی‌را که به فردوسی نسبت می‌داده‌اند دیده‌است. چون فریزر وجاکسون هر دو دربارهٔ محل واحدی سخن گفته‌اند چنین می‌نماید که خانیکف دربارهٔ محل دیگری سخن گفته باشد وژوکوسکی نیز به پیروی از وی آرامگاه فردوسی را برروی تپه‌ای درمیان پاره‌های آجر وتکه های شکستهٔ کاشی پنداشته باشد. بعقیدهٔ مؤلف این اشتباه‌باید ازآنجا ناشی شده باشد که محققان روسی درنقطه‌ای که یك‌چهارم فرسنگ بامشهد فاصله داشته است بجستجوی آرامگاه فردوسی شتافته‌اند وحال آنکه فریزر وجاکسون در چهار فرسنگی مشهد بدیدن محل واقعی آرامگاه رفته‌اند. آنچه مؤید نظر ماست آنست که یاقوت حموی و برخی دیگر از جغرافیا نویسان اسلامی به اقرب احتمال این فاصله یعنی کلمهٔ «اربع» را «ربع» خوانده و بهمان شیوه ضبط کرده اند و یا امکان دارد که این تحریف بعد از یاقوت و مقدسی صرفاً بدست نسخه نویسان صورت گرفته باشد.

فریزر در سفر خود به طوس به بقایای بستر نهرهائی بر خورده است که همه ازکشف رود جدا می‌شده و زمینهای چندین ده را سیر اب می کرده است.



موقعیت جغرافیائی طوس

از روی نقشه اصلی پرسی سایکس - مجله انجمن شاهی آسیائی - لندن
۱۹۱۰ م - ص ۱۱۱۳

همچنین بین مشهد و طوس وی به محوطهٔ چهارگوش بسیار بزرگ ویرانی رسیده که آن را باغ ییلاقی شاهان باستانی طوس پنداشته و برای توجیه این معنی گفته است که چون درون آن محوطه کوچکتر از آن بوده که شهری را تشکیل دهد و بزرگتر از آن بوده که باغ خصوصی مردم عادی بشمار رود از اینرو آن محوطه نمی‌توانسته است چیزی غیر از باغ شاهان باشد. (۲٤) چنان که صنیع‌الدوله در کتابش بیان کرده است حدس فریزر در این مورد درست نیست . صنیع‌الدوله محل دقیق این محوطه را که بنظر وی قلعه‌ای بوده است در سمت مشرق چمن و قریهٔ قهقهه می‌داند و می نویسد:

« طول این‌قلعه ۶۰۰ و عرض آن ۵۸۰ ذرع است و چهار دروازه دارد که عرض مدخل دروازه پانزده و از کلفتی دیوار شش ذرع باقیمانده . . . . ضخامت هر خشتی ۷ سانتیمتر ، عرض و طول خشت چهل سانتیمتر است و از اینرو از کلفتی و قطر دیوار معین می‌شود که در بنای دیوار قلعه ، عمده نقطهٔ مقصود ، استواری و استحکام آن بوده است. » (۲۵)

بنا بر استدلال قاطع این جغرافی دان دانشمند ، حدس فریزر و سایر جهانگردانی که به پیروی از وی این محوطه را باغ شاهی پنداشته اند درست نیست زیرا در تاریخ معماری ایران هرگز سابقه نداشته است که کسی دیوار باغی را به ضخامت شش ذرع ساخته باشد. ازینرو می‌توان نظر صنیع‌الدوله را پذیرفت و تصور کرد که فریزر دربارهٔ قلعهٔ شهر کوچکی از شهرهای طوس باستانی سخن می گفته است و یا آن محل را مرکز پادگان لشکریان پیش تاز خراسان دانست که بواسطهٔ نزدیکی خاك ترکستان و هجومهای ناگهانی و برق آسای طایفه‌های اوزبک و ترکمان همیشه در دره‌های کشف رود ، در خاك طوس بحال آماده باش قرار داشتند .

بزدغور در اوکان دیروزی و امروزی

ویلیامز جاکسون به پیروی از بعضی محققان خاطر نشان ساخته است که بزدغور باستانی در حدود دیهی قرار داشته که امروزه آن را پاز می خوانند . نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقالهٔ خود زادگاه فردوسی را دیه باژ از ناحیهٔ

طبران (طابران) دانسته که اندکی در جنوب رزان قرار داشته است و ظاهراً این همان فاز یا پاز امروزی از توابع دهستان تبادکان در پنج فرسنگی شمال مشهد می باشد. همین جهانگرد فاصلهٔ میان طابران و رادکان باستانی را بیست‌میل یا پنج فرسنگ ضبط کرده است. امروزه نام رادکان بر یکی از دهستانها ی بخش حومهٔ شهرستان مشهد اطلاق می‌شود که از سمت شمال و شمال شرقی به کوه‌هزار مسجد ، از طرف جنوب و جنوب غربی به دهستان چناران و از سمت غربی به کوه تخت رستم محدود است. کشف رود از این دهستان سرچشمه می گیرد و تا پل خاتون جریان می‌یابد. این دهستان اکنون سی و چهار پارچه آبادی و طبق آخرین آمار موجود در حدود ده هزار نفر جمعیت دارد .

مسافری که امروزه متوجه ویرانه‌های طابران می‌شود هنوز بخشی ازراهی را می‌پیماید که از سناباد به دروازهٔ جنوب شرقی آن شهر باستانی منتهی می‌شد و از روی پل هشت چشمه‌ای که بر روی کشف رود ساخته بودند می گذشت. از هنگام سفر فریزر تا عهد جاکسون یعنی در حدود صد سال ظاهر این پل چندان تغییری نکرده بود. محقق امریکائی آخرین جهانگرد نامداری است که در ۱۹۰۸ درازای این پل را حدود صدگز ، عرض آن‌را هژده پا و پهنای گذرگاه روی پل را چهارده پا حساب کرده است.(۲۶)اگر باقیماندهٔ آثار تاریخی‌طابران وسایرشهرهای باستانی طوس در خلال مسافرتهای این دو جهانگرد بیش از پیش بر اثر باد و وباران و سیل و زلزله لطمه دیده بود پاره ای از زمینهای بیحاصل میان مشهد و طابران و رادکان آباد و آبادتر می‌شد. فریزرکه از این ناحیه به چناران ورادکان و سپس به قوچان رفته است وفور نعمت ، آبادی و رفاه پاره‌ای ازاین دهات را می‌ستاید. میل رادکان که در نیم فرسنگی جنوب شرقی آبادیهای رادکان قراردارد به گفته فریزر یکی از بناهای جالب دوران اسلامی است. این برج هشت‌گوشه که به گفتهٔ صنیع‌الدوله شاید از آثار عهد آل بویه باشد در مقام قیاس با سایر آثار تاریخی کمتر آسیب دیده است. فریزر در بارهٔ آن به تفصیل سخن نمی گوید ؛ اما بار تولد(۱) از محققان مشهور سدهٔ بیستم میلادی نظر صنیع‌الدوله را تأیید کرده و میل رادکان را از لحاظ سبک معماری و تاریخ ساختمان همانند گنبد قابوس دانسته‌است که به سال ۳۹۷ هـ در دوران زندگی قابوس پسر وشمگیر ساخته‌شد. (۲۷)

1 . Barthold

قوچان از نظر فریزر

بیشتر جهانگردان آگاه و موشکافی که از مشهد خود را به درهٔ کشف رود و سر زمین طوس باستانی رسانیده و از آنجا متوجه شمال غربی و بالاخره شهرقوچان شده اند می دانسته‌اند که بخشی از همین راه را اسکندر مقدونی دست کم دوهزار و دویست سال پیش از آنها ، ضمن سفرش به گرگان در نوردیده بود . فریزر که هنگام نوروز و آغاز فروردین ماه به این شهر رسیده است از لحاظ آب و هوا قوچان را مطبوع و معتدل دیده است. وی می‌نگارد که در درهٔ قوچان معمولا درختان تا دو ماه پس از عید نوروز برگ نمی کنند و تپه‌ها تا یک ماه پس ازآن موعد کاملا سر سبز و خرم بنظر نمی‌رسد ؛ اما درهٔ مزبور چراگاههای بسیار خوبی دارد . قوچان یا خبوشان که در دوره‌های باستانی به سر زمین کوشان مشهور بوده‌به گواهی جغرافی دانهای قدیمی یکی از بهترین مراکز کشت گندم و جو و پرورش گوسفند بشمار می رفته‌است. شاه عباس‌بزرگ ، نیرومند ترین پادشاه صفوی که از قدرت روز افزون طایفه های کرد در قسمت غربی ایران بیمناك شده بود برای نخستین بار در صد بر آمد که چهل هزار خانواده کردان را از آن نواحی ، و به ویژه از سر زمینهای مرزی ایران و عثمانی به شمال شرقی ایران بکوچاند. وضع جغرافیائی و شرایط اقلیمی شمال شرقی ایران با نواحی غربی تفاوت بسیار داشت و به همین سبب شاه عباس با تمام قدرتی که داشت موفق به کوچاندن بیش از پانزده هزار خانوادهٔ کرد نگردید. این کردان تازه وارد که از چناران تا قوچان و از قوچان تا دور افتاده‌ترین نقاط گرگان پراکنده شدند رفته رفته با شرایط اقلیمی میهن جدید خود خو گرفتند و به توسعهٔ کشاورزی و دامپروری این ناحیه از ایران کمک کردند.

هنگامی که فریزر گام به شهر قوچان می نهاد نیرومند ترین و بزرگترین تیره ازکردان یعنی زعفرانلوها شهر و آبادیهای آن را در برابر ترکمانان بیابانگرد و غارتگر حفظمی کردند. سوداگر انگلیسی دژ و وسائل دفاعی شهر را کاملاً متناسب و رضایت بخش می‌دید. دیواری که برگرد شهر کشیده بودند ده تا دوازده پا ضخامت داشت. در اطراف دیوار شهر به‌فاصله های معین برجهائی برای دیده‌بانی و دفاع و پائین دیوار خندقی بسیار ژرف ساخته بودند . بازار قوچان مانندپاره‌ای از شهرهای ایران سر پوشیده نبود. در هیچ سو ویرانه‌ای دیده نمی شد و شهر

به داشتن خانه‌هائی خوب و محکم و سکنه‌ای در حدود پانزده تا بیست هزار نفر بر خود می‌بالید. آبادیهای اطراف قوچان به خوبی نیازمندیهای این شهر نسبتاً پر جمعیت را بر می‌آورد. شاید به همین سبب یا بواسطهٔ یکی از بزرگترین‌ویژگیهای اخلاقی کردان که بی نیازی از دیگران است قوچان داد و ستدی با خارج نداشت و فقط پاره ای از کالا های مورد نیاز را که انگشت شمار بود وارد می کرد. ازآن‌جا که کشتزارهای قوچان بیشتر از میزان نیازمندی ساکنان شهر گندم و جو ببار می آورد و پرورش بهترین گله های گوسفند پوست های قوچانی را گرانبهاترین پوستهای ایران ساخته بود طبعاً غله و پوستین یا پوست ازکالاهائی بود که قوچانیان در داد و ستد های پایاپای خود بکار می بردند.

قرآن بایسنقری در قوچان

فریزر نخستین جهانگرد بیگانه است که در امامزاده ابراهیم قوچان تعداد زیادی از برگهای قرآن معروفی را که به خط بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ نوشته شده و به قرآن بایسنقری شهرت داشته به چشم دیده و دربارهٔ آن به تفصیل سخن رانده است. فریزر در این باره می‌نویسد:

«محمد خان ، نیای ایلخان کنونی قوچان که همراه نادر به ترکستان رفته بود این قرآن را از روی آرامگاه تیمور در سمرقند برداشت. لشکریان محمدخان قرآن مزبور را اوراق کردند و هرکدام تکه‌ای از آن را نزد خود نگه داشتند . فرزند ایلخان در حدود شصت برگ از آنها را گرد آورده در این امامزاده نهاد که اکنون بی سرپرست در معرض گرد و غبار افتاده است. هر برگی از این قرآن بر روی کاغذ کلفتی است تا شده که چون آن را بازکنند ده تا دوازده پا درازا دارد، و پهنای هر برگی به هفت تا هشت پا می‌رسد. نقطه‌ها و علامت حزب و سوره در حاشیه با لاجورد وطلا تزیین شده؛ اما اکنون کمتر برگی از این قرآن را بی نقص و دست نخورده می‌بینیم. دریغ است که چنین شاهکاری باشکوه‌وبیمانند این سان با بی‌اعتنائی دچار تباهی گردد.» (۲۸)

سفرنامهٔ فریزر تنها کتابی نیست که در آن از مشخصات قرآن بایسنقری سخن به میان آمده است. محمدتقی‌خان حکیم از دانشمندان عهد ناصرالدینشاه که

ظاهراً خود مانند فریزر این قرآن را درقوچان دیده است درازای هربرگی از آن را دو ذرع ونیم ، پنهای هربرگی را یک‌ذرع و ده گره ، درازای هرسطری‌را یک‌ذرع و پهنای هر سطری را پنج گره و فاصلهٔ میان سطرهارا چهارگره، اندازهٔ نیش قلم‌را یک سانتیمتر و درازای جدول را یک ذرع و سه چارك نوشته است. همین مؤلف پس از نقل داستان لشکرکشی نادر به سمرقند و پاره پاره شدن قرآن بایسنقری می‌نگارد :

«نادر پس از آگاهی ، امر به جمع‌آوری اوراق از دست مردم کرد. رئیس اکراد قوچان که این را شنید جزوه‌های آن گوهر نایاب را چون لته وکاغذهای عطاری بهم پیچیده و درهم شکسته میان جهاز شتر و پالان استران پنهان ساخت و بعداً در قوچان این اوراق که غالباً پاره و قطعه است بدر آمده درامامزاده گذاشته شده است.» (۲۹)

در عرض هفتاد و پنج سال پس از سفر فریزر به قوچان ، شهر مزبورسه‌بار دچار زلزله شد. زلزله‌های ۱۲۶۷ ه قمری (۱۸۵۱ م.) و۱۲۷۸ه (۱۸۶۱م.) لطمه‌های فراوان به آن شهر آباد و پر جمعیت وارد ساخت و سومین زلزله در ۱۳۱۳ ه (۱۸۹۵ م.) قوچان را بکلی ویران کرد. در این سومین و مهیب‌ترین زلزله که به گفتهٔ کرزن جمعیت شهر مزبور به هزار و دویست تن کاهش یافت(۳۰) بنای امامزاده ابراهیم که در آن برگهای قرآن گرانبهای بایسنقری قرارداشت فرو ریخت و آن شاهکار بیمانند نیز مانند بسی چیزها در زیر آوار از نظرها پوشیده‌ماند.

بارتولد محقق ارجمند روسی که از فرجام گنجینهٔ امامزادهٔ قوچان آگاهی دقیقی نداشته است ظاهراً از خواندن نوشته‌های کرزن در بارهٔ زلزلهٔ سال ۱۳۱۳ ه و یکسان شدن قوچان با خاك چنین پنداشته است که برگ‌های قرآن بایسنقری در زیر آوار بکلی نابود گردید. شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر که به سال ۱۳۳۱ ه رئیس معارف خراسان بود و از وجود این برگهای تاریخی بیمانند آگاهی داشت ضمن سفری به قوچان دستور داد که در میان ویرانه‌های امامزاده ابراهیم به کاوش پردازند. این کاوش‌ها منجر به یافتن صندوق شکسته‌ای شد که در میان‌آنها تعدادی از برگهای آسیب دیده قرآن بایسنقری قرار داشت. اکنون درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی که صاحب یکی ازکهن سالترین وگرانبها ترین مجموعه‌های

جهان اسلامی است هفت برگ از یافته های شاهزاده افسر و پنج برگ دیگر که احتمال دارد بعضی از سرداران نادر به آستانه تقدیم کرده باشند موجود است اما بدبختانه طبق فهرست‌های چاپی معلوم نیست که این برگها درچه تاریخی و به توسط چه کسانی به کتابخانهٔ آستان قدس اهدا گردیده است.(۳۱)

سفر الکساندر برنس به خراسان

الکساندربرنس(۱) که در سال ۱۲٤۸ هجری قمری یعنی دوسال پس‌از آرثور کانالی در خراسان سفر کرده است مثل فریزر جمعیت شهر مشهد را از چهل هزار نفر بیشتر نمی داند. برنس، محیط درون دیوار شهر را تقریباً هفت میل مربع دانسته؛ اما بیشتر قسمت های مشهد را مانند سایر جهانگردان این عهد ویرانه دیده است. به گفتهٔ برنس ورود وی به مشهد همزمان با آغاز جنگی بود که میان شاهزاده عباس میرزا و ایلخانی قوچان، رضاقلیخان زعفرانلو درگرفت. در آن هنگام (ربیع الاول سال ۱۲٤۸ ه) خسرو میرزا پسر شاهزاده عباس میرزا درغیاب پدر وظایف والی را انجام میداد. خسرو میرزا همان شاهزادهٔ خردسال خوش سیمائی بود(۳۲) که چهارسال پیش‌از این‌تاریخ درماجرای کشته شدن گریبایدف(۲) ازطرف فتحعلیشاه برای پوزشخواهی به دربار تزار درسن پطرزبورگ فرستاده شده بود. برنس درباره نخستین برخوردش با خسرو میرزا چنین می نگارد:

«خسرو میرزا ظاهراً بیست و سه سال بیشتر نداشت. تشریفات ورودش به ارگ مشهد چندان مفصل و باشکوه بود که انگاری پادشاه مملکت به دولتخانه می‌رفت. وی جوان پرچانه ای است. در دیداری که روی داد به تفصیل‌از جزئیات سفرش به روسیه سخن گفت. هنگام سخن گفتن سر و دستش را به شدت حرکت می داد؛ اما از نظر آداب وپیرایه‌های ظاهری به زنان آن کشور می‌ماند.» (۳۳)

پایداری رضاقلیخان زعفرانلو ایلخانی قوچان در برابر دست کم سیزده‌هزار تن لشکریان مهاجم(۳٤) وتوپخانهٔ نیرومندی که‌نائب السلطنه عباس میرزا زیر نظر افسران انگلیسی تدارك دیده بود نموداری از قدرت خانهای مقتدر خراسان است که حضور نائب السلطنه را در خراسان ایجاب میکرد. تسلیم شدن خان زعفرانلو

1 - Alexandre Burnes 2 - Gribydov

و افتادن قوچان بدست عباس میرزا مژدهٔ بزرگی بود که به گفتهٔ برنس همگی‌مردم به ویژه مأموران حکومت را خرسند ساخت. از اهمیت این رویداد همین بس که سه شبانروز پی در پی در مشهد چراغانی کردند . برنس مهارت و چیره دستی دکانداران مشهدی را در چراغانی و به ویژه زیبائی دکانهای قصابی و تکیه‌ها را می‌ستاید و مدعی است که از آنچه در قارهٔ آسیا دیده بود صحنهٔ چراغانی مشهد به چراغانیهای بریتانیا نزدیکتر و شبیه تر بود .

به گفتهٔ برنس در نظر مسافری خارجی ، آرامگاه ویران نادر یکی ازجالبترین منظره‌های شهر بود. هنگامی که تازه وارد به محوطهٔ آرامگا مزبورگام می نهاد دیگر از آبفشانها و گلزارهائی که روزی گرداگرد مزار را فراگرفته بود اثری‌نمی‌دید. درختان هلو که به هنگام بهار شکوفه می کرد و زیبائی خاصی به آن محوطه می بخشید به ضرب تبر فرود افتاده بود ؛ درختان بید و صنوبر را از ریشه کنده و برجای آنها شلغم کاشته بودند و اخلاف نادر ، همان سردار بی‌باکی که روزگاری زلزله در ارکان دولتهای نیرومند مشرق زمین انداخته بود در عین محرومیت از نعمت بینائی ، در نهایت فقر و تنگدستی بسر می‌بردند و حتی به گفتهٔ بلد وراهنمای برنس آن بازماندگان نابینای خانوادهٔ نادری ،اغلب اوقات برای سد جوع و پیدا کردن لقمه نانی بر سرکوی و بازار مشهد گدائی‌میکردند. (۳۵)

اندکی پس از افتادن قوچان بدست نائب السلطنه و تسلیم شدن‌رضاقلیخان زعفرانلو هنگامی که یار محمد خان وزیر با تدبیر کامران میرزا در اردوی عباس‌میرزا حضور داشت از برنس دعوت کردند که برای ملاقات با نائب السلطنه به قوچان رود. جهانگرد انگلیسی که برای نخستین بار قدم به این بخش از خاك خراسان می نهاد چنین می‌نویسد :

«سه روز پس از آن که مشهد را پشت سر نهاده بودیم به قوچان رسیدیم. میگویند که این ناحیه سرد ترین بخش خراسان است و به احتمال کلی این گفته درست‌است‌زیرا هنگام بر آمدن آفتاب در ماه سپتامبر گرماسنج به ۹ ۲ درجهٔ فارنهایت(۱) پائین آمده‌بودو چون آب در ۶ . ۲ درجه(۲) جوشید معلوم بود که ما در حدود چهار هزار پا بالای سطح آزاد دریا قرار داریم. پهنای درهٔ قوچان بین دوازده تا بیست میل بود ، و درپای تپه‌ها گاهی به نقاط خرم و سر سبزی می‌رسیدیم که در آن‌جا

---

۱ ـ ۱/۶ درجه سانتگرادزیرصفر ۲ ـ ۹۶/۶ درجه سانتیگراد

بهترین انواع میوه عمل می‌آید. صرفنظر ازاین‌گونه نقاط زمین‌ها خالی از سبزه و تاریک بود ؛ و در دامان تپه‌ها از بیشه اثری دیده نمی شد و حتی خارشتر نیز نمی روئید. این تپه‌ها هرکدام به بلندی دو تا سه هزار پا بر بالای دره قرارداشت. ضمن سفر در چندین دهکده که بر سر راهمان بود درنگ کردیم اما بواسطهٔ جنگ باکردها تمامی این دهکده ها خالی افتاده بود.» (۳۶)

برنس در بارهٔ دیوار و استحکامات دژ قوچان ووسایل جنگی که زیر نظر عباس میرزا در جنگ با ایلخانی زعفرانلو بکار رفته بود شرح دقیق و مفصلی نگاشته است. در زیر دیوار قلعهٔ قوچان ، چند روزی پس از آن‌که هشت هزار تن مدافع کرد به امر رضاقلیخان زعفرانلو سلاح بر زمین نهاده و دروازه‌های شهر را گشوده بودند برای نخستین بار الکساندر برنس بدیدن عباس میرزا نایل آمد. از نوشته های برنس پیداست که عباس میرزا آن سردار بزرگ و بیمانند قاجار در آستانهٔ مرگ بود. مرد رشید خوش سیمائی که روزی دشمنان ایران از شنیدن نامش خواب راحت نداشتند اکنون پیر مردی کوفته بنظر می رسید ، چشمانش اشک ریز وگونه‌هایش چین وچروك برداشته بود ، قامتی خمیده، جامه‌ای ساده بر تن و عصائی در دست داشت .

بازرگانی خارجی ایران در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم

مهمترین و جالب ترین بخش از نوشته‌های برنس ارتباط با داد و ستد و اوضاع بازرگانی ایران در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری قمری دارد. به عقیدهٔ برنس بازرگانی خارجی ایران در مقام قیاس‌باکرانه‌ها و بندرهای متعددی‌که داشت بسیار محدود و نا چیز بود. چون بندرهای شمالی و جنوبی کشور در دست‌بیگانگان بود میل و سلیقهٔ بازرگانان خارجی عامل مهمی در انتخاب و رواج کالا بشمار می‌رفت و چون این بازرگانان میدان را بدون رقیب در دست داشتند هرگاه وبهرگونه که می‌خواستند بر میزان واردات کالا ی‌ویژه‌ای می افزودند یا از آن می کاستند. پیش از سفر برنس به ایران ، یعنی در خلال سی‌سالهٔ اول سدهٔ سیزدهم هجری هنوزکالاهای ساخت انگلیس از راه بندر بوشهر به ایران وارد میشد ؛ اما معلوم بودکه بندر بوشهر تدریجاً اهمیت واعتبار خود را ازدست می‌دهد زیرا بازرگانان

انگلیسی درصدد گشایش راه بازرگانی طرابوزان بودند و اطمینان داشتند که تنها از آن راه می‌توانند به بازار ایران رخنه و در عرضهٔ کالا با روسیهٔ تزاری منصفانه رقابت کنند. به هر حال کاهش اهمیت بندر بوشهر را از آن‌جا باید قیاس گرفت که به گفتهٔ برنس عایدات سالانهٔ آن بندر از لحاظ گمرك در سال ۱۲٤۷ ه از چهار هزار تومان تجاوز نمی کرد.(۳۷)

بی گفتگو وارد کردن کالا از راه طرابوزان به سود بازرگانان انگلیسی تمام میشد زیرا علاوه بر آن که راه مزبور کوتاهتر بود به مراتب بر راه بازرگانی حلب ویا دمشق که از سرزمینهای پر خطری عبوری کرد رجحان داشت. با این همه بـه عقیدهٔ برنس گشایش راه بازرگانی طرابوزان دلیل آن نبود که داد و ستدبازرگانان انگلیسی در مشرق ایران متروك گردد. مردم نواحی شرقی به ویژه ساکنان هرات و مشهد تا حدودی نیازمندیهای خود را از بازار قندهار مرتفع می کردند ، و این راه بازرگانی به مراتب بهتر و پرسود تر از آن‌بود که اکثر بازرگانان می پنداشتند . یك فروند کشتی میتوانست به آسانی در عرض ده روز خود را از بمبئی به کرانهٔ مکران برساند و فاصلهٔ میان قندهار و کرانهٔ مکران برای کند ترین کاروانها بیش‌از هژده روز راه پیمائی نبود. به علاوه شهر قندهار موقعیت بازرگانی مهمی داشت زیرا کالاهای هندوستان از طرف شرقی این راه به کابل و از سمت غربی آن به ایران می‌رفت و بدون روبرو شدن با هیچ گونه رقابتی در بازارها عرضه میشد. بانفوذی که انگلیسها در هندوستان و خلیج فارس داشتند ظاهراً امکان نداشت که بازرگانان ملت دیگری در آن ناحیه نفوذی بهم رسانند. با تمام این احوال برنس وضع را به شکل دیگری دیده است زیرا می‌نویسد :

« بسیاری از کالاهائی که وارد بوشهر میشود از آن بازرگانان غیر انگلیسی است. هلندیها به داد و ستد از راه بندر بوشهر خوگرفته اند و حتی چندی پیش برای این منظور شرکتی نیز تأسیس کردند. با آن که شرکت مزبور از بدو تأسیس چندان فعالیتی نداشته و اکنون نیز کارهایش بواسطهٔ ترس از واگیری وبا متوقف گردیده است دستی به ترکیبش نزده‌اند. هلندیان از فرآورده‌های باتاویا مقداری نیل ، ادویه ، قند ، شکر و قهوه به بوشهر می‌آورند. میزان‌واردات قماش‌آنهاناچیز است ونیلی که در بازار عرضه می کنند مانند نیل هندوستان مرغوب نیست.»(۳۸)

از نوشته‌های برنس پیداست که بازرگانان هلندی یکه تاز میدان دادو ستد نبودند ، فرانسویان و امریکائیان نیز شدیداً رقابت می‌کردند. ورود امریکائیان به صحنهٔ بازرگانی خارجی ایران پدیدهٔ جالب و شگفت آوری بود . بازرگانان امریکائی معمولا کالاهای خود را به‌کرانهٔ شرقی افریقا پیاده می‌کردند وسپس آنها را از راه مسقط و عمان به ایران می‌آوردند. تا سال ۱۲٤۸ ه قماش امریکائی چندان در بازارهای ایران رخنه‌کرده بود که می‌توانست با قماش انگلیسی رقابت کند. چنان که بعضی از بازرگانان ارمنی ساکن اصفهان به برنس گفته بودند پارچهٔ امریکائی مرغوبتر از پارچهٔ انگلیسی بود زیرا امریکائیها پنبه را درکشور خودشان عمل می آوردند و پنبهٔ امریکائی بر خلاف پنبه‌ای‌که انگلیسها از مصر وسایر کشورها می‌خریدند چون احتیاجی به حمل و نقل و بسته‌بندی نداشت براثر فشردن خراب نمی‌شد. شاید به همین سبب بود که پارچه‌های امریکائی بخوبی شسته میشد و مدتها پس از پوشیدن از ترکیب نمی افتاد .

برنس در سفرنامهٔ خودتوصیه می‌کند که اگر بازرگانان انگلیسی بخواهند موقعیت مطلوب خود را در بازارهای ایران حفظ کنند و رقیبان روسی خود را شکست دهند نباید اجازه دهند که داد و ستد از راه طرابوزان بازار قندهار و تجارت مشرق را کاسد گرداند و ضمناً متوجه باشند که راه بهتری از طرف رود کارون وجود دارد. به پاره‌ای از مورخان خودی‌که علاقهٔ شدید انگلیسها را به ایران در خلال سدهٔ سیزدهم هجری صرفاً معلول انگیزه‌های سیاسی‌دانسته‌اند باید خاطر نشان ساخت که در آن عهد نیز قدرت و نفوذ سیاسی مقدمهٔ بازاریابی بود و در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هر بازرگان انگلیسی که با ایران معامله می‌کرد سی تا چهل در صد سود می‌برد. اما برای بازرگانان بیگانه بازاری این سان سود بخش خالی از خطر نیز نبود . ورشکستگی ، فراوان اتفاق می افتاد و امری عادی تلقی می‌شد ، چنان‌که در ۱۲٤۷ ه بواسطهٔ نرسیدن ابریشم ازگیلان ، دست‌کم پانزده تن از بازرگانان کلان اصفهان ورشکست شده بودند.(**۳۹**)

کلید منابع و توضیحات فصل دوم

۱ - ن.ک. به جغرافیای کشور شاهنشاهی ایران ـ مکدانالد کنیر . لندن ۱۸۱۳ ص ۱۷۰

۲ - « « همان کتاب ص ۱۸۲

۳ - « « همان کتاب ص ۱۷۱

٤ - « « همان کتاب ص ۱۷۵ و ۱۷٦

۵ - « « کتاب سفرنامهٔ آرثور کانالی ج ۱ ص ۲۷۸

٦ - « « همان کتاب ج اول ص ۲۳٤ و ۲۳۵

۷ - « « همان کتاب ج اول ص ۲۹۳

۸ - « « همان کتاب ج اول ص ۲۹۵

۹ - « « مسافرت در خراسان ـ فریزر ـ ص ۲٦۳ و ۲٦٤

۱۰ - « « مسافرت در خراسان ـ فریزر ـ ص ۲٦۷ و ۲٦۸

۱۱ - « « مسافرت در خراسان ـ فریزر ـ ص ٤٤۳

۱۲ - « « مسافرت در خراسان ـ فریزر ـ ص ٤۵٤ و ٤۵۵

۱۳ - « « مسافرت در خراسان ـ فریزر ـ ص ٤۵۹

۱٤ - « « کتاب راهنمای مشهد ـ غلامرضا ریاضی ـ ص ۱٤۱

۱۵ - « « مطلع الشمس . صنیع الدوله ج ۲ ص ٤۷

۱٦ - « « مطلع الشمس . صنیع الدوله ج ۱ ص ۲٤۱ و کتاب ویلیامز جاکسون « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام » ص ۲۷۸ و هم‌چنین کتاب « سرزمینهای خلافت شرقی» گای لسترنج اصل انگلیسی ص ۳۳۹

۱۷ - « « مقالهٔ طوس در دایرة المعارف اسلامی که در آنجا نویسندهٔ مقاله گفته های ادریسی ، یعقوبی ، بلاذری و ابن خرداذبه را با هم برابر می‌نهد.

هم‌چنین ن‌ک به مسالک و ممالک چاپ تهران ص ۲۰۵

۱۸ - یاقوت حموی و برخی دیگر از جغرافیا نویسان تازی به‌احتمال کلی « اربع » را « ربع » نوشته‌اند و یا امکان دارد که این تحریف از جانب نسخه نویسان ناشی شده باشد. ن‌ك به‌مسالك و ممالك اصطخری چاپ تهران ص ۲۰۵

۱۹ - ن.ك. به ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ج اول ص ۴۶۸ و ۴۶۹

۲۰ - « « مسافرت در خراسان. فریزر ص ۵۱۷ و ۵۱۸

۲۱ - « « کتاب یاد داشتهای آسیای مرکزی - خانیکف ص ۱۱۰

۲۲ - « « مجلهٔ پژوهشهای جغرافیائی و تاریخی شماره ۶ سال ۱۸۹۱ مسکو ص ۳۰۸ تا ۳۱۴. مقالهٔ ژوکوسکی زیر عنوان «گور فردوسی»

۲۳ - « « کتاب « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام » ص ۲۸۶ و ۲۸۷

۲۴ - « « مسافرت در خراسان ص ۵۲۰

۲۵ - « « مطلع الشمس ج ۱ ص ۲۷۷

۲۶ - « « کتاب از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۳۸۵

۲۷ - « « تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران. بارتولد ص ۱۶۵

۲۸ - « « مسافرت در خراسان ص ۵۷۴

۲۹ - « « نوشته‌های محمد تقی خان حکیم درگنج دانش. چاپ‌تهران

۳۰ - « « ایران و مسئلهٔ ایران - جورج کرزن ج ۱. ص ۱۰۹

۳۱ - « « کتاب راهنمای مشهد ص ۱۱۶ و ۱۱۷

۳۲ - برای جزئیات قیافهٔ این مرد ن.ك. به‌کتاب « مرگ و دیپلوماسی درایران» اثر یوری تی‌نیانوف. ترجمهٔ الك براون ص ۳۴۵ و ۳۴۶

۳۳ - ن.ك. به سفرهائی در بخارا - الکساندر برنس ج ۳ ص ۶۸

۳۴ - « « روضة الصفا ج ۱۰ ص ۱۰ تا ۱۷

۳۵ - « « سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۷۱

۳۶ - « « سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۷۵

۳۷ - « « سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۵۸

۳۸ - ن.ك. به سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۶۰

۳۹ - « « سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۶۳

فصل سوّم

از جنگ هرات

تا

قحطی ۱۲۸۸ هجری

فصل سوم :

از جنگ هرات تا قحطی سال ۱۲۸۸ هجری قمری

هنگامی که آرثور کانالی به سال ۱۸۳۰ م. یعنی هشت سال پس از سفر جیمس بیلی فریزر از خراسان گذر کرد آشوب خوانین نیرومند آن ایالت به اوج شدت رسیده بود. برای خوابانیدن فتنهٔ این گونه سر کشان و به ویژه والی خوارزم بود که فتحعلیشاه فرزند دلیرش عباس میرزا نایب‌السلطنه را از آذربایجان فراخواند. عباس میرزا در اندك مدتی سراسر خراسان، یزد و کرمان را امن گردانید؛ به آسانی قوچان، سرخس وترشیز را ازچنگ سرکشان بیرون آورد؛ ترکمانان را عقب راند خان خیوه را فرمانبردار و والی هرات کامران میرزا پسرمحمودشاه افغان را بیمناك ساخت. با آن که محاصرهٔ هرات بآسانی میسر گردید اما عباس میرزا که ناگهان به پایتخت فرا خوانده شده‌بود نتوانست آن مهم‌را به پایان رساند. درغیبت ولیعهد فرزندش محمد میرزا مأمور شد هرات را در محاصره نگه دارد وجنك را دنبال کند. چون محاصرهٔ هرات بدرازا کشید کامران میرزا چاره‌ای جز قبول پیشنهادهای عباس میرزا ندید. یارمحمد خان وزیر با تدبیر کامران میرزا برای تعیین میزان خراج به مشهد آمد ومذاکراتی دراز وبی‌نتیجه درگرفت که عباس میرزا را بی‌نهایت خشمگین گردانید. بدین سان دوباره جنگ آغاز وحلقهٔ محاصره بر دور هرات تنگ شد وچیزی نمانده بود که این جریان به پیروزی لشگریان ایرانی و شکست کامران میرزا انجامد که عباس میرزا در مشهد به بیماری کلیه درگذشت (۱۲۴۹ ﻫ - ۱۸۳۳ م).

با درگذشت عباس میرزا، سردار رشید و کاردانی که چشم امید همگی مردم ایران به‌وی دوخته شده بود، محمد میرزا درآستانهٔ پیروزی مجبور به سازش و قبول شرایط صلح کامران میرزا گردید. یکسال پس‌ازاین رویداد فتحعلیشاه که نوادهٔ خویش محمد میرزا را نامزد مقام ولیعهدی کرده بود درگذشت (۱۲۵۰ ﻫ).

محمد میرزا که به نام محمد شاه تاج بر سر نهاد ازآغاز کار فقط یک فکر درسر داشت و آن فتح هرات‌بود ؛ اما انجام چنین نقشه‌ای با خط مشی نایب‌السلطنهٔ هندوستان تناقض داشت . حکمرانان انگلیسی هند بر رغم موافقتی که قبلا میان فتحعلیشاه و دولت انگلیس حاصل آمده بود می خواستند به هر نحوی باشد افغانستان را ازحیطهٔ نفوذ روسیهٔ تزاری و ایران بیرون نگه‌دارند. نزدیک به پایان سال ۱۲۵۳ ه که محمد شاه به سوی هرات لشکر کشید دوست محمدخان که‌بر کابل حکمفرما بود دست ازاتحاد با انگلیسها شسته به دوستی با محمد شاه راغب شد ، و محمد شاه به آسانی قلعهٔ غوریان را گرفته وهرات را محاصره کرد. این بار محاصرهٔ هرات ۹ ماه بدرازا کشید و همین که مدافعان شهر نزدیک بود تسلیم شوند کشتیهای جنگی انگلیس به‌جزیزهٔ خارك رسیدند و دولت انگلیس به وسیله سرهنگ استودارت (۱) به محمد شاه پیغام داد که ادامهٔ محاصره بزیان وی خواهد انجامید . محمد شاه ناگزیر دست ازمحاصرهٔ هرات برداشت و به تهران بازگشت. شکست فرزند عباس میرزا درواقع داستان بی‌کفایتی صدراعظمی چون حاجی میرزا آقاسی ، رقابتها و کینه‌ورزیهای کودکانهٔ درباریانی ابله ونادانی زمامدارانی آزمند و کوتاه فکر است که صحنه هائی چند ازتاریخ قاجاریه‌را ننگین وسیاه ساخته است.

سفر دکتر ولف به خراسان

آرثور کانالی که قبلا دربارهٔ سفرش به خراسان سخن گفتیم و کلنل استودارت که هنگام محاصرهٔ هرات به سفارت نزد محمد شاه روانه شده بود هر دو در دسامبر سال ۱۸٤۱ م دربخارا دستگیر وزندانی شدند. چون خبر بازداشت وزندانی شدن این دوتن به لندن رسید ومقامات دولتی نخواستند یا نتوانستند درصددچاره برآیند گروهی از دوستان و هواخواهان خشمگین آنها کمیته‌ای تشکیل داده درصدد گردآوری پول وگرفتن کمک مالی ازهر کسی که علاقه‌مند به آزادی کانالی و استودارت بود برآمدند. کارمندان کمیتهٔ مزبور پس از کنگاشهای فراوان بر آن شدند که دکتر ژوزف ولف (۲) نامی را که از عادات و اخلاق و زبانهای مردم مشرق زمین آگاهی زیادی داشت به بخارا گسیل‌دارند ، تا وی پس از پژوهش درصورتی که ممکن باشد موجبات آزادی آن دو زندانی را فراهم سازد . ازخلال

1 - Col. Stoddart 2 - Dr. Joseph wolf

نامه‌های پنجگانه‌ای که آرثور کانالی درماههای فوریه و مارس سال ۱۸۴۲ م از زندان امیر بخارا خطاب به دوستانش نوشته است به‌خوبی استنباط می‌شود که وی و استودارت را درسیاه‌چال تنگ و تاریک وبدبوئی که کانون پرورش حشره‌های موذی وهمه گونه طفیلی بود زندانی ساخته بودند. درچنین محیط وحشتناکی «کلنل استودارت پوست واستخوان شده بود» هر دو بکلی از زندگی قطع امید کرده وبه انتظار بازپسین دقیقه‌های زندگی نشسته بودند تا مگر مرگ برآنها رحمت آورده به دردهایشان پایان بخشد. سرانجام کانالی واستودارت درهفدهم ژوئن ۱۸۴۳م. (۱۲۵۹ ه) درهمان دخمهٔ تاریک جان سپردند.(۱)

دکتر ولف ازیهودیانی بود که درآغاز جوانی ترک کیش نیاگان خود گفت وبه دین عیسی گروید وخود کمر همت به تبلیغ عیسویت بست. درسال ۱۸۳۰ میلادی ، همان سالی که کانالی درخراسان بود ژوزف ولف برای نخستین بار آهنگ مشرق زمین کرد. وی پس‌از عبور ازنواحی غربی ایران خودرا به مشهد رسانیده حین سفر به بخارا بدست ترکمانان اسیر شد وچون‌بختش بلند بود سرانجام یهودیان اورا خریده وآزاد کردند. ولف خودرا به هندوستان وچین رسانید وسپس به‌انگلستان بازگشت. کمیتهٔ کمک به کانالی واستودارت ازآن جهت دکترولف‌را برای انجام مأموریتی چنین خطرناك برگزید که‌به کاردانی وتجربیات فراوان وی درمشرق زمین ومهمتر ازآن به زبان‌دانی ولف اعتماد کامل داشت. ولف ابتدا درتهران به حضور محمد شاه باریافت وپس‌ازگرفتن دستخطی خطاب به امیر بخارا درمارس سال ۱۸۴۴ م. (۱۲۶۰ ه) درست یکسال پس‌از آن‌که انگلیس را ترك گفته بود خودرا به‌شهر مشهد رساند وازآن جا درصدد تدارك سفر بخارا برآمد.

ازآن جاکه ژوزف ولف صرفاً توجه به انجام وظیفهٔ اصلی خود داشته و علاقه‌مند به‌ترویج دین مسیح بوده‌است درسفرنامه‌اش که مقبول عام افتاد، ودر عرض کمتراز یکسال دست کم سه مرتبه به چاپ رسید ازاین دو موضوع به تفصیل سخن رانده‌است. وی برای تبلیغ دیانت فرستادن پزشکان انگلیسی وکارشناسانی‌را که در پیدا کردن وبهره‌برداری ازکانها اطلاع داشته باشند بهترین راه رسیدن به مقصود دانسته است و دراین باره می‌نویسد :

« درخراسان کانهای گوناگونی وجود دارد و والی‌آصف‌الدوله بسیارعلاقه‌مند است که دست نیاز بسوی انگلستان درازکند وبرای یافتن وبهره‌برداری ازاین کانها

کسانی را که تخصص دراین گونه فنون دارند به خراسان فراخواند. بنابراین تصور میکنم که اگر متخصصان محترم ومعتبری برای این منظور به خراسان فرستاده‌شوند درجلب محبت وتحکیم پیوند دوستی مفید باشد.» (۲)

چون ژوزف ولف با اقلیت یهودیان‌مشهد رابطه داشته است مفصلاً دربارهٔ یهودیان آن شهر سخن می گوید. وی مدعی است که در ۱۲۵۴ هـ. اقلیت مزبور بواسطهٔ تعصب گروهی ازمردم جاهل ، وحسادت عناصر آزمند وتنگ نظری که بر تمول یهودیان غبطه می‌خوردند قتل عام شدند. باآن که محمد شاه فرمان اکید به بازجوئی ومجازات مسئولان امر داد هرج ومرج اوضاع وخودکامگی امیران و فرمانداران محلی به حدی بود که هیچ کس به فرمان شاه اعتنائی نکرد وهیچ کاری صورت نگرفت .

به عقیدهٔ ولف مقتدرترین افراد درمشهد ، پس‌از اللهیارخان آصف الدوله والی، به‌ترتیب عبارت‌بودند ازمیرزا عسکری امام جمعه ، میرزا موسی‌خان وزیر ، میرزا حاجی هاشم از پیش‌نمازان معروف وبالاخره رئیس نظمیهٔ شهر. بیرون مشهد هنگام سفر ولف فتنهٔ خوانین به‌کلی‌خوابیده بود وفقط ناحیهٔ قائن هنوزدربرابرقدرت والی سرتسلیم فرود نمی آورد . همزمان باحرکت دکتر ولف به سوی بخارا میان امیر اسدالله‌خان بیرجندی ، خان قائن (یعنی تنها کسی که دربرابر لشکریان نائب السلطنه عباس میرزا پایداری ورزیده بود) وقوای آصف الدوله جنگ درگرفت. این زد وخوردها که به پیروزی آصف‌الدوله انجامید چندین ماه ادامه داشت و به عقیدهٔ ولف مهمترین عاملی که شکست امیر اسدالله خان بیرجندی‌را مسلم ساخت وقوع زلزله‌ای‌بود که‌براثر آن هزاران‌تن ازمردم ناحیهٔ قائنات به هلاکت رسیدند (۳)

قائنات سرزمین جنگاوران باستان

درشهرستان‌قائنات که از سه سو باکویر وبیابان‌محاط است‌خشکی‌زمین‌ونبودن رود یا قناتی دائمی وضع اقلیمی ویژه‌ای بوجود آورده است که مانندش نه تنها در خراسان وبلکه درهیچ جای ایران دیده نمی شود. همه‌جا زندگی جانداران وترقی شهرها بستگی به وفور آب دارد؛ اما بدبختانه دراین ناحیه ازایران چشمه‌سارها و قناتهای آب شیرین انگشت شمار است وآب این منابع طبیعی نیز بستگی به میزان

بارش سالیانه دارد. میانگین باران سالیانه شهرستان قائن ازنوزده سانتیمتر تجاوز نمی‌کند و گه گاه ممکن است چند سال به چند سال قطره‌ای باران نبارد. ازاین‌رو همواره خشکسالی باکاهش جمعیت این ناحیه ازخراسان بستگی مستقیم داشته است ، چنان‌که درسالهای ۱۳۲٤ و ۱۳۲۵ خورشیدی‌که دربخش بزرگی از شهرستان قائنات قطره بارانی نبارید به‌گفتهٔ دانشمند صاحب نظری بیش‌از یک ششم جمعیت آن شهرستان یعنی درحدود چهل هزار نفر ترك زاد بوم خودگفته در سایر نواحی‌ایران پراکنده شدند.(٤) با این‌همه وجود آبادی وبرقراری مراکز شهری درقائنات بهترین‌نمونهٔ سخت‌کوشی وپایداری آدمی دربرابر شرایط وعوامل نامساعد اقلیمی است. میان‌دورشته ازکوههای شرقی وغربی این شهرستان درهٔ خشک بی آب وعلفی به درازای ۱۰۰ کیلومتر قراردارد‌که آبادیهای آن ازکهن‌ترین دوره‌های تاریخی منحصر به حول وحوش قناتها وچشمه‌سارهای‌دامان کوهها بوده است. خاك این‌دره بسیار بارور است ولی فقدان آب ،کشاورزی را بیش ازسایر نقاط خشک ایران‌کاری دشوار میسازد. دربخشی از این دره ، شهرکنونی بیرجند قرارگرفته‌که درازای آن از یک‌کوهپایه تاکوهپایهٔ‌دیگر بیش ازبیست‌کیلومتر نیست.

صرف نظر از وضع اقلیمی‌گاهی پدیده‌هائی نیز کمک به‌ترقی یا ازبین رفتن مراکز مهم جغرافیائی می‌کند ، وازاین جهت بی مناسبت نیست برسبیل معترضه چند‌کلمه‌ای درباره ترقی ناگهانی بیرجند یا بیرگند‌گفته شود. باوجود وضع اقلیمی نامساعد این ناحیه نزدیک به برچیده‌شدن بساط حکمرانی دودمان صفوی بواسطهٔ پیشرفت وعقب‌نشینی‌های پیاپی سپاهیان مهاجم افغانی وسپس لشکرکشیهای نادر شاه به‌هندوستان بیرجند اهمیت ویژه‌ای یافت. چنان‌که درعرض اندك مدتی قصبه‌ها به شکل شهرهای نسبتاً آباد درآمد ومثلا بیرجند‌که درآغاز تشکیل سلسلهٔ قاجار جمعیتی شاید زیادتر از سه‌هزار نفر نداشت درآغاز تشکیل سلسله پهلوی شهری صاحب ۱۸ هزار نفر سکنه بود.

مهمترین عاملی‌که به توسعهٔ ناگهانی این شهر وازدیاد جمعیت آن‌کمک کرد ترقی وبسط راه آهن بود. هنگامی‌که خط آهن هندوستان وبلوچستان انگلیس از مرز ایران‌گذرکرد وکراچی را به زاهدان پیوست بیرجند تنها ومهمترین مرکز فروش وپخش‌کالاهای انگلیسی وهندی وهلندی‌گردید. ازاین محل بود‌که قند وشکر وچای وقهوه وادویه ونیل وقماش وهرگونه‌کالای دیگری‌راکه به ایران

وارد می‌کردند به سایر مراکز بازرگانی می‌فرستادند و هم‌چنین از این راه تمامی کالاهای ایران ازقبیل قالی وخشکبار، پوست، پشم، وزعفران را به خارج صادر می‌کردند.

همانطورکه پیدایش وتوسعهٔ راه‌آهن به آبادانی بیرجند وقائن ونواحی اطراف آندوکمک کرده بود به همان روال رواج اتومبیل سواری‌وکامیونهای‌باربری سبب بروز بحرانی اقتصادی وکساد بازار داد وستد این بخش ازایران گردید. چون شتر جای خودرا به‌کامیون داد وکاروانسرا بدل به‌گاراژ شدگروه زیادی ازمردم این نواحی‌که با تهیهٔ علوفه وجا وآب برای‌کاروانها روزگار می‌گذرانیدند خودرا بیکار ومستمند دیدند. بالاخره ایجاد راه‌آهن سرتاسری ایران طرح اساسی دادوستد ایرانیان را با بازرگانان خارجی‌دگرگونه ساخت. مرکز ثقل بازرگانی‌ازجنوب شرقی و مشرق به جنوب غربی ومغرب ایران منتقل شد وکسادی‌که دربازار تجارت بیرجند پدید آمده بود درسالیان بعد بواسطهٔ معاملات پایاپای میان ایران وآلمان ومحدود شدن «بنادر وارداتی» به مرزهای غربی افزایش یافت.

بیرجند وقائنات طبق تقسیم‌بندی اداری جدید بر رویهم یک شهرستان‌را تشکیل میدهدکه ازطرف شمال به تربت‌حیدری وگناباد، ازجنوب به زاهدان و کویر لوت، ازمشرق به افغانستان وازسمت مغرب به‌طبس، فردوس وکویرلوت محدود می‌شود. کویر لوت‌راکه درمغرب وجنوب این شهرستان قرار دارد یکی‌از بدترین وشاید بزرگترین بیابانهای بی‌آب وعلف جهان دانسته‌اند زیرا بلندی این بیابان ازسطح دریای‌آزاد بیش‌ازسیصد وهشتاد متر نیست وبه‌همین سبب سیلابهای بهاری برروی این‌کویر جمع می‌شود وباطلاقهای نمک‌را تشکیل می‌دهد. درخلال چندین سدهٔ پیاپی هجوم اقوام مختلف برخراسان وبریدن درختان جنگلها درحاشیهٔ کویر به‌فرسایش تدریجی زمین وپیشرفت توده‌ای ریگ روان‌کمک‌کرده است. دو شهر قائن وبیرجندکه درسدهٔ سیزدهم هجری قمری به ویژه مورد توجه جهانگردان بیگانه قرارگرفته است برسر راه مشهد به زاهدان وسیستان واقع وامروزه فاصلهٔ بین مشهد تا قائن از راه شوسه اصلی ۳۹۰ کیلومتر وتا بیرجند ۴۹۸ کیلومتر است.(۵)

درعهدی‌که ژوزف ولف ازقسمت شرقی خراسان عبور می‌کرد قائن یکی‌از نواحی بسیارآباد آن ایالت بود. چنان‌که گفته‌ایم‌مارکوپولو جهانگرد مشهورونیزی

درسفرنامه‌اش به‌تون(فردوس امروزی)وقائن هردواشاره کرده‌بود. قائن‌مانند بسیاری دیگر ازمراکز حاشیهٔ کویر لوت ودشت ناامید ازدست اندازیهای اقوام مهاجم ایمن ماند. این شهرکه امروزه ما آن‌را مهمترین مرکزکاشت زعفران ایران میدانیم از دوره‌های بسیارکهن قرارگاه مردان دلیری بودکه از راه شمشیر زنی وکمانکشی روزگار می‌گذراندند. حمدالله مستوفی قزوینی جغرافیادان بزرگ ایرانی به عهد خویش بیشتر مردم قائن‌را جنگاور وسپاهی دیده بود، ومی‌نوشت که همگی مردم اسباب وافزارجنگی‌مهیا داشتند(٦). درحدود پنج سده ونیم یعنی ازسفر مارکوپولو جهانگرد ونیزی تا دیدار دانشمند خاورشناس روسی خانیکف ازناحیهٔ شرقی ایران ظاهراً ویژگیهای اخلاقی مردم این ناحیه هنوز تغییر نکرده بود زیرا به گفتهٔ خانیکف دردورانی که خراسان دچار آشوب وناامنی بود حکمرانان قائن همیشه سواران جنگی قابلی دراختیارکاروانها می‌گذاشتند ومسافران را تا سرحدکرمان بدرقه می‌کردند(٧). بدبختانه پی‌بردن به پیشینهٔ تاریخی‌این‌ناحیه بواسطهٔ فقدان مدرکها و سندهای لازم ممکن‌نیست؛ اما بی‌گفتگو باستان شناسان ایرانی درآینده معلوم خواهندکردکه تمدن وشهرنشینی درناحیه‌ای‌که بخشی ازقرارگاه پارتها بشمار میرود تا چه اندازه پیشرفت‌کرده بود زیرا آثار تپه‌های‌کوچک وپیدا شدن مقدار زیادی سفال وسنگ درپیرامون قائن حکایت ازوجود شهر باستانی بزرگ وپرجمعیتی می‌کند.

سفرژنرال فریه بخراسان

بدنبال محاصرهٔ نافرجام هرات وبازگشت سپاهیان ایرانی ازخراسان درسال ١٢٥٤ هـ هنگامی‌که رشتهٔ مناسبات میان دودولت ایران وانگلیس پاره شد افسری فرانسوی موسوم به‌فریه(١) به خدمت دولت ایران درآمد و به دریافت درجهٔ‌آجودان ژنرالی مفتخر گردید. ژنرال فریه بداشتن احساسات ضد روسی مشهور بود، و مخالفت‌های شدیدش با طرحهای توسعه طلبانهٔ روسها درایران نمایندگان‌تزار، به ویژه سفیر روس را در تهران خشمگین گردانید. سرانجام بر اثر دسیسه‌های سفیر مزبور، ژنرال فریه را از ارتش ایران بیرون‌کردند. فریه به‌فرانسه بازگشته ومدت تقریباً یکسالی‌را در زادبوم خویش گذرانید وسپس‌سودای سیاحت مشرق زمین

1 - J. P. Ferrier

درسرش افتاد وبه همین سبب دربهار سال ۱۲۶۱ ه (۱۸۴۵م.) ازبغداد متوجه کرمانشاه وازآنجا عازم تهران شد و ازراه خراسان خودرا به خوارزم ،بخارا وسرانجام به لاهور رسانید.

سفر نامهٔ ژنرال فریه که یکسال پس از ژوزف ولف گام بخاك خراسان نهاده است حاوی مطالبی است که ازنظر عمق، دقت وریزبینی برنوشته‌های بسیاری از معاصران وی رجحان دارد. فریه سکنهٔ شهر مشهد را به‌علت ورود مهاجران ازمرو، سرخس، قندهار وهرات شصت هزار دانسته ومعتقد است که عدهٔ بیگانگان مقیم وزوار به سی هزار نفر می‌رسیده‌است. تصویری که فریه ازشهر مشهد برخوانندهٔ خود عرضه می‌دارد باآن چه جیمس بیلی فریزر بیست وسه سال قبل ازوی نوشته بود چندان تفاوتی ندارد. هنوز دیواری ازخشت خام شهررا دربرگرفته بود که درازای آن به‌عقیدهٔ فریه ازچهارمیل ونیم تجاوز نمی‌کرد ووسیلهٔ دفاعی مناسبی نبود. گرچه خود شهرمشهد درنظر این مسافر فرانسوی جالب نبود، رونق بازار تجارت بدرجه‌ای بود که نظرگیر باشد. فریه بازار تجارت شهر مشهد، به‌ویژه قند وشکررا که ازیزد به‌خراسان وبالاخره به‌حدود آسیای مرکزی حمل می‌شد پرسود دیده‌است. پارچه‌های حریر و پنبه‌ای وظرفهای بلور وچینی ساخت اروپا ازتهران وارد می‌شد ودربازارهای آسیای مرکزی بفروش می‌رفت، ودرمقابل شال کشمیری، پوست سیاه بخارائی، برك و پوستین های کابلی،اشتران خیوه واسبان ترکمان دربازار مشهد بفروش می‌رفت. بازارکالاهای داخلی نیز رونق فراوان داشت زیرا خراسان به‌بافتن‌قالی وحریر وتهیهٔ نمد وهمه‌گونه سلاح به ویژه شمشیرهای خراسانی مشهور بود. (۸)

نظرخانیکف دربارهٔ مشهد و بازرگانی خراسان

نوشته‌های خانیکف که درهمین تاریخ ازطرف تزار روسیه به بخارا روانه شده بود تاامیر بخارا را به‌آزاد ساختن استودارت وکانالی تشویق کند مؤید مطالب ژنرال فریه‌است. خانیکف که بعدها به سمت ژنرال کنسول دولت روسیه به تبریز فرستاده شد و ما اورا به‌عنوان یکی‌از خاورشناسان ارجمند ونامدار می‌شناسیم مانند فریه عدهٔ ساکنان شهر مشهد را شصت هزار نوشته؛ اما معتقد است که درعرض یکسال دست کم پنجاه هزارنفر برای زیارت آستان قدس رضوی به‌مشهد می‌رفته‌اند.

ضمناً خانیکف نخستین محقق خارجی‌است که کتابخانهٔ آستانه‌را دیده و یا اطلاعات دقیق وجالبی دربارهٔ آن بدست آورده است. طبق نوشتهٔ وی درآغاز سال ۱۲۶۰ ه تعداد کتابهای کتابخانهٔ آستان قدس بالغ بر دو هزار و نهصد ونود وهفت نسخه ومشتمل بر سه هزار وششصد وپنجاه وچهار مجلد می‌شده است. سی وشش سال بعد ازسفر خانیکف، در ۱۲۹۶ ه که میرزا سعیدخان انصاری مشهور به مؤتمن الملک، متولی باشی آستان قدس نخستین فهرست کتابخانهٔ مزبوررا ترتیب داد تعداد کتابها را ۲۰۶۹ جلد ضبط کرد وحال‌آن که امروزه این رقم از ۶۰۰۰۰ جلد فزونتر است.

خانیکف مانند فریه درنظر نخست برهنگی وسترونی دشتی را که مشهد میان آن قرارگرفته است معلول هجومهای پیاپی غارتگران سنگدل ترکمان، اوزبک وافغان دانسته است. بااین همه خشنود است که فقط درجلگه حال بدین منوال است و درپایهٔ کوههائی که شهر مشهدرا دربرگرفته همه جا حکایت فراوانی کشتزاز و باروری زمین وشادابی مرغزارهاست، چنانکه فرآورده های این ناحیه نیازمندیهای ساکنان همیشگی و زوار آستان قدس‌را بخوبی مرتفع می سازد. به گفتهٔ خانیکف وجود کاروانسراهای متعدد مشهد نموداری از رونق بازار دادوستد آن شهر بوده است ووی چهارده باب ازاین کاروانسراها را بدین‌سان نام می‌برد: کاشیها، در-رود(ترود)، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، گمرك، زنبورکچی، ابدالخان، امام جمعه، زغالی، سلطانی، میر معین، دارالزیاره وشاه ویردیخان. امروزه ازکاروان سراهائی که خانیکف نام‌برده بود فقط دوباب باقیمانده‌است: یکی سرای شاه‌وردیخان از سرداران معروف‌نادر، که بسال ۱۰۹۱ ه ساخته شده ودیگری سرای سلطانی که از ساختمانهای دورهٔ پادشاهی طهماسب اول صفوی بشمار می‌آید؛ اما سرای امام جمعهٔ امروزی هیچ ارتباطی باکاروانسرای قدیمی امام جمعه ندارد.

ازنخستین محاصرهٔ هرات تا پایان پاریس

درسال ۱۲۴۲ ه که انقراض سلسلهٔ درانی بدست دوست محمدخان بارك-زائی مسلم شد سراسر خاك افغان جز هرات ازحیطهٔ نفوذ ایران بیرون رفته بود. چنان که پیشتر نیز اشاره شد در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری، پس از نشستن محمد شاه برتخت سلطنت، مسئلهٔ هرات بواسطهٔ تغییر خط مشی سیاسی انگلیس، دخالتهای

کارگزاران آن دولت ، عهدشکنی‌ها و برادرکشی‌های پیاپی شاهزادگان افغانی و بالاخره نادانی ونابخردی مشاوران وسیاستمداران دربار قاجار به بن‌بست کشید و با آمدن کشتیهای جنگی انگلیسی به خلیج فارس برای محمد شاه جزقبول تمامی تقاضاهای دولت انگلیس چاره نماند.

پیروزی دیپلوماسی انگلیس درافغانستان دولتی زودگذر بود زیرا کمتراز چهار سال پس‌از شکست سیاسی محمد شاه ، کامران میرزا ، آن متفق بوقلمون صفت بدست یارمحمد خان کشته شد ویارمحمدخان خودرا نماینده وفرمانبردار پادشاه‌ایران خواند؛ وسکه بنام محمد شاه قاجار زد. درجنگی که میان نیروهای انگلیس و لشکریان افغانی درگرفت انگلیسها شکست سختی خوردند و تلفات زیادی دادند. بدین سان در پایان سلطنت محمد شاه وآغاز دوران پادشاهی پسرش ناصرالدینشاه (۱۲٦٤ ﻫ) مهمترین فرمانروایان افغان یعنی دوست محمد خان درکابل ، یارمحمد خان درهرات وکهندل خان درقندهار خود را فرمانبردار وخراجگزار شاه ایران ـ می‌دانستند . عامل مهمی که به‌این امر کمک کرد و دوباره به اوضاع درهم ریختهٔ خراسان نظم بخشید روی کار آمدن میرزا تقی خان امیر کبیر وگماشتن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به حکومت خراسان بود.

آرامش نسبی خراسان و برقراری روابط دوستانه بین ایران وشاهزادگان افغانی مدت هشت سال (تا ۱۲۷۲ ﻫ) محفوظ ماند تا آن که دو تن ازنوادگان حاجی فیروزکه درمشهد اقامت داشتند و ازدولت‌مرکزی ایران مستمری می‌گرفتند بی‌اجازهٔ حکومت و والی خراسان به هرات بازگشتند وعهد دیرینه شکسته علم شورش برافراشتند. شورش این دو برادر ودست‌اندازی دوست محمد خان به سرزمین سیستان موجب خشم ناصرالدین‌شاه گردید. سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه مأمور خوابانیدن فتنه وگرفتن هرات شد . افتادن مجدد هرات بدست سپاهیان ایران و شکست دوست محمد خان مخالف مصالح انگلیس بود وبه‌همین سبب دولت مزبور به بهانه‌ای قطع رابطه کرده به ایران اعلان جنگ داد. درچهارم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ ﻫ (۱۸۵٦ م) چهل وپنج فروند کشتی جنگی انگلیسی دربندر بوشهر لنگر انداختند و دو روز بعد از آن خارك وبوشهر را متصرف شدند.

تنها کافی نیست که دخالت انگلیس‌را عامل قاطعی دراین مرافعه بدانیم. ناصرالدین شاه مشکل هرات را ازحاجی میرزا آقاسی به‌ارث برده بود. اگر میرزا

تقی‌خان امیرکبیر براثر توطئه‌های داخلی و دسایس خارجی ازبین نرفته بود شاید مشکل مزبور به شکلی چنین پیچیده بروز نمی‌کرد و ایران باتکالیف دشواری که انگلیس بروی تحمیل می‌کرد مواجه نمی‌شد.(۹) به هرتقدیر دربرابر تجاوز و پیشرفت لشکریان انگلیسی ، ناصرالدین شاه و صدراعظم وی میرزا آقاخان نوری ، حسام‌السلطنه‌را ازماندن درهرات منصرف ساختند وفرخ‌خان امین‌الملک را برای مذاکرات صلح از راه استامبول به پاریس فرستادند تا مگر به پایمردی ناپلئون سوم اختلاف برطرف گردد. مذاکرات سفیر انگلیس وفرخ‌خان امین الملک منجر به عقد پیمان پاریس(۷ رجب ۱۲۷۳ ه ٤ مارس ۱۸۵۷ م.) شد که مقرر می‌داشت سربازان انگلیسی ازخاك ایران ولشکریان ایرانی ازهرات وافغانستان بیرون روند و اگر ازآن پس اختلافی میان ایران وافغانستات بروزکند هردوطرف به حکمیت انگلیس راضی باشند. با آن‌که پیمان پاریس اصولا دست ایران را ازحکومت هرات کوتاه ساخته‌بود اما نفوذ ایران درآن شهر عملاً تاسال ۱۲۷۹ ه ادامه داشت و درآن سال بود که دوست محمد خان با محاصره و تسخیر هرات این رابطه را بکلی قطع کرد.

هرج ومرج اوضاع خراسان

کشمکش هائی که میان‌شاهزادگان افغانی درگرفته‌بود دست کم مدت بیست و یکسال از ۱۲۵۸ تا ۱۲۷۹ ه گه‌گاه اوضاع خراسان‌را آشفته می‌ساخت.ادوارد ایست ویک (۱) کاردارسفارت انگلیس درتهران که درسال ۱۲۷۹ ه به خراسان گام نهاده است دربارهٔ این تزلزل مینویسد:

«حالت عادی درخراسان جزجنگ چیزی نیست. همه‌هفته ازخرده غارتگری راهزنی ، شورشهای کوچک خبر می‌رسد وهمه هفته پنج یا ده ، یا بیست تن راهزن رامی‌کشند ؛ سواران حکومت راه را بر سواران دشمن می‌بندند وهمه ساله قلعه‌ها یا شهرهائی چند به محاصره درمی‌آید ، وهر پنج سال یا ده سالی یکبارجنگ بزرگی درمیگیرد. هنگامی‌که من درمشهد بودم محاصرهٔ هرات [۱۲۷۹ ه] دو روئی وتوطئه‌چینی‌های دوست محمدخان، شادی بی‌اندازهٔ ترکمانان بواسطه ازبین رفتن لشکریان سی هزارنفری حمزه میرزا درمرو اوضاع آشفتهٔ خراسان را به‌مراتب‌وخیم‌تر

1 - Edward Eastwick

گردانید. دسته‌های بزرگی ازترکمانان پی‌درپی درحرکت بودند..........
درخود شهر مشهد همه روزه جنگ و کشتار درمی‌گرفت و تماشاگر جز خونریزیهای بیرحمانه و دسیسه‌هائی گستاخانه چیزی نمی‌دید.» (۱۰)

به گفتهٔ ایست ویک بارزترین نمونهٔ بی‌نظمی ووضع پرآشوب، قیام گروهی ازکردان بودکه زیرنظر امیرحسین خان ازخوانین کرد سر به شورش برداشتند وآتش جنگ میان آنها وافرادفوج خلج زبانه کشید. جسارت کردان شورشی بجائی رسیدکه برپاسدارخانه هجوم برده چند تنی ازسربازان را زخمی وچندتنی را اسیر ساختند. این جریان امیرحسین‌خان را دلیرتر گردانید چنان‌که بزودی افراد ایل را گردآورده درصدد تاراج شهر مشهد برآمد وفقط درپرتو تدبیر و کاردانی‌حسام‌السلطنه بود که خطر شورش وتاراج برطرف گردید وجنگ مزبور به‌صلح انجامید.

ایست ویک ازمحبتهای نایب‌التولیهٔ آستان قدس، میرزاجعفر مشیر بخوشی یاد می‌کند ومدعی است که بواسطهٔ روابط دوستانه‌ای که با مشیر داشت موفق بدیدن حرم حضرت رضا وبناهای آستانه گردید. مسلماً ایست ویک چنان‌که خودش می‌پنداشته نخستین جهانگرد اروپائی نیست که ازحرم امام هشتم شیعیان دیدن کرده است اما اگر بگوئیم وی نخستین اروپائی است که بدون تغییر لباس و بدون تظاهر به مسلمان بودن گام بدرون حرم مطهر نهاده است اغراق نگفته‌ایم. هنگام سفرکاردارانگلیسی به‌مشهد نیابت تولیت آستان قدس بامیرزا جعفرخان مشیرالدوله بودکه بسال ۱۲۷۶ هـ مأمورسفارت ایران درلندن و دوسال بعد در بازگشت به تهران ازطرف ناصرالدین شاه بمقام نیابت تولیت منصوب شد. دراین موقع که‌شش سال ازامضای پیمان پاریس می‌گذشت ظاهراً افسران انگلیسی به سنت عهد عباس میرزا نایب‌السلطنه همچنان درخدمت دولت ایران به انجام وظیفه مشغول بودند. قورخانهٔ مشهد زیرنظرکلنل دولمج(۱) انگلیسی ترقی فراوان کرده‌بود. باروتی که درمشهد ساخته میشد به نظر ایست ویک با بهترین باروت ساخت انگلیس برابری می‌کرد. کارخانهٔ باروت سازی مجهز به‌دستگاههای بسیارساده ای بود و درحدود ده میلی مغرب شهر قرار داشت.(۱۱)

---

1 - Col. Dolmage

فتنهٔ سالار در خراسان

ایست ویک ضمن دیدار از آرامگاه خواجه‌ربیع که امروزه در شش کیلومتری شمال غربی مشهد قرارگرفته است می‌نویسد که درگوشه‌ای ازآن آرامگاه جسد محمد حسن خان سالار فرزند الله یارخان آصف‌الدوله را بخاك سپرده‌اند وبه‌همین مناسبت داستان قیام سالار را که یکی‌از مهمترین رویدادهای تاریخ خراسان درآغاز سلطنت ناصرالدین شاه بوده است به تفصیل بیان می‌کند. توضیح آن‌که محمد حسن خان سالار درسال ۱۲۶۳ ه یعنی بازپسین سال پادشاهی محمد شاه ازآشوب هرات وهرج ومرج دربار استفاده کرده درخراسان علم مخالفت برافراشت و دراندك زمانی قلعهٔ کلات رامتصرف شد. درهمان سال به فرمان وی تمامی قندیلها وچراغها واثاثهٔ زرین حرم حضرت رضا راآب کرده بنام وی سکه زدند. نزدیک به دوسال سالار در مشهد با استقلال تمام حکومت می‌کرد تاآن‌که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به‌کوشش میرزا تقی خان امیرکبیر والی‌خراسان گردید وکمر به‌خوابانیدن شورش سالار بست. در ۱۲۶۵ ه مشهد به محاصره درآمد، سالار وفرزندش ارسلان خان قاجار، وبرادرش دستگیر شدند وبه هلاکت رسیدند. مشهوراست‌که ارسلان خان مردی بسیار نیرومند وقوی‌هیکل بود وده‌تن ازیلان دست وپای وی راگرفته خفه‌اش کردند. ایست ویک می‌گوید که دربرابرگور وی وپدرش سالار درحدود چهل تن ازسران ودلیران شورشی را بخاك سپرده بودند.

مشهد از نظر ایست ویک

شرحی‌که ادوارد ایست ویک دربارهٔ مشهد نوشته است دقیق‌ترین وصفی است که ازکلك یك نفر بیگانه نزدیک به پایان سدهٔ سیزدهم هجری بجا مانده است. ایست ویک جمعیت مشهدرا بین هشتاد هزار تا صد هزار نفر ومحیط شهررا درحدود چهار میل دانسته است ومی‌نویسد :

« پس‌از حرکت از دروازهٔ عیدگاه وگذشتن ازکنار باغهای زیبای اطرافش ..... سرانجام به دروازهٔ ارك رسیدم. دراین‌جا زمین ناهموار است وخندق عریض شهر به ژرفای چهل پا قرار دارد که‌درصورت لزوم میتوان آن‌را ازآب انبار وقناتهائی که دورتر ازدیوار شهر قرارگرفته مملو ساخت. درحدود صد یارد از دروازهٔ ارك

که بگذریم دیوار شمالی شهر تمام می‌شود ودیوار شرقی با زاویه‌ای قائمه آغاز می گردد. دراین زاویه ، ارك قرارگرفته وبلندی دیوار به بیست وپنج پا می‌رسد. دیوار شرقی ،کنگره وار به سمت مشرق ادامه می‌یابد ، پس‌از چند صدگز ازاستخر وچشمه‌ای بسیار عالی موسوم به سراب می گذرد. دراین‌جا ، ربع میلی دورتر اززاویهٔ شمال شرقی شهر ، دروازهٔ سراب واقع است. اندکی دورتر ازاین‌محل ، دیوار تدریجاً به‌سمت مغرب متمایل می‌شود وپس‌از ربع میل دیگر می‌توان گفت که ضلع‌جنوبی دیوار شهر آغاز شده است.

پس ازآن که یک میلی بموازات این دیوار رفته بودم به دروازهٔ بالاخیابان رسیدم که مقابل مدخل صحن آستانه قرار دارد. دراین بخش ازراه زمین بسیار ناهموار بود و چاله‌ها وگودالهای فراوانی وجود داشت که هنگام محاصرهٔ شهر ازجانب لشکریان‌حسام‌السلطنه، مردم درآنها سنگر بسته وبه‌کمین‌نشسته وتیراندازی کرده بودند. پس‌ازطی نیم‌میل به‌دروازهٔ نوقان رسیدم. اندك مسافتی پیش‌ازرسیدن به این دروازه ، دیوار غربی شهر آغاز می‌شود و تامسافت سه ربع میل ادامه دارد و سرانجام به پائین خیابان می‌رسد وچون شخص ازپائین خیابان بگذرد پس از طی یک ربع میل مسافت ، دوباره خودرا دربرابر دروازهٔ عیدگاه می‌بیند. بدین سان می‌پندارم که بررویهم محیط شهر مشهد باید درحدود چهار میل باشد.» (۱۲)

اهمیت هرات ازنظر حسام السلطنه

موضوع جالب دیگری که درسفرنامهٔ ایست ویک بچشم می‌خورد وشاید ازلحاظ تاریخی برای ما بی اهمیت نباشد گفتگوی‌های‌این کاردار انگلیسی باسلطان مراد میرزا حسام السلطنه دربارهٔ هرات است. حسام السلطنه ، فاتح هرات ،که مدتها بر سر نگاهداشتن آن شهر با ناصرالدین شاه ، وصدر اعظم‌وی میرزا آقاخان نوری جر وبحث داشت ومعتقد بود که می‌تواند بکمک افغانها سپاهیان انگلیسی‌را شکست دهد به ایست ویک خاطر نشان می ساخت که درواقع پافشاری دولت ایران در حفظ هرات صرفاً از لحاظ اعتبار وحیثیت کشور بوده است و الا هرات برای ایران جز زیان و دردسر چیزی نداشت . چون ایست ویک نویسندهٔ بی‌غرضی است و در درستی سخنان حسام السلطنه نیز نمی‌توان تردید داشت ناچار باید این

استدلال را صحیح دانست. ایست ویک ازقول حسام‌السلطنه نقل می‌کند که عایدات هرات بر رویهم از صدهزار تومان هراتی یعنی هشتاد هزار تومان عراقی تجاوز نمی‌کرد. ازآن‌جا که حفظ امنیت شهر هرات ونواحی همجوارش مستلزم نگهداشتن پنج فوج سرباز پیاده و دست‌کم چهار هزار نفر سوار بود، هشتادهزار تومان عراقی فقط کفاف هزینهٔ چنین سپاهی‌را می‌داد؛ وچون پرداخت سایرهزینه‌ها و به ویژه هزینهٔ دوایر حکومتی ومانند آن ازمحل درآمدهای ثابت میسر نبود لذا یارمحمدخان برای رفع این مشکل مبلغ هژده هزار تومان از سیستان ومعادل همین مبلغ از غور مالیات می‌گرفت.

حسام‌السلطنه ازنظر بیگانگان

بی‌گفتگو درمیان فرزندان عباس میرزا هیچ کدام ازنظر کفایت، شجاعت وکاردانی مانند سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه مشهور نشده است واگر وی‌را پس‌از پدرش باکفایت ترین سردار وکاردان‌ترین حکمران عهد قاجاریه بشمریم سخن گزافی نگفته‌ایم. دلیری، کفایت وکاردانی این شاهزاده را اکثر نویسندگان بیگانه تأیید کرده‌اند، ازآن جمله آرمی‌نیوس وامبری (۱) که از زادبوم خویش، مجارستان، حرکت کرده و درسال ۱۲۸۰ ﻫ به مشهد رسیده است چنین می‌نویسد:

«هنگامی که من ازمشهد به عزم تهران حرکت می‌کردم سلطان مراد میرزا والی خراسان‌بود. بزرگترین تعریفی که‌درحق وی میکردند آن بود که چنان راهها را امن ساخته بود که کودکی‌می‌توانست بااطمینان خاطر یک سینی پراز اشرفی بدست گیرد وجادهٔ بین مشهد وتهران را طی‌کند ویک‌مو ازسرش کم نشود. آن چه‌دربارهٔ وی می‌گفتند اغراق نبود، زیرا درسراسر کشور ایران والی یاحکمرانی وجودنداشت که مانند حسام‌السطنه نیرو و نبوغ خویش‌را وقف ایمن ساختن شاهراههای کشور ویا ترویج وبسط بازرگانی کند.» (۱۳)

کاپیتن مارش انگلیسی (۲) که هفت سال پس از آرمی‌نیوس وامبری به مشهد رسیده وحسام‌السلطنه‌را دیده است همین مطالب را تأیید می‌کند. مارش درسفرنامه‌اش می‌نویسد:

---

1 - Arminius Vambery 2 - Cap. H. C. March

«حسام‌السلطنه، سلطان مراد میرزا، پنجمین فرزند عباس میرزا، پس از شاه کنونی قاجار نیرومندترین وبانفوذترین‌مرد ایران‌است و درحدود پنجاه سال ازعمرش می‌گذرد. وی‌بواسطهٔ کفایت ودلیریش درجنگ شهرت بسزائی دارد، وبه‌دادگری درنزدایرانیها معروف است. قدرت ونفوذ کلام‌حسام‌السلطنه چندان زیاداست که شاه کنونی بر وی رشک می‌برد. این‌مرد کاردان ودلیر ازسال ۱۸۵۰ م.(۱۲۶۶ ه) یعنی اندکی پس‌از آن که مشهدرا ازچنگ شورشیان بدرآورد وخراسان‌را دراواخر عهد شاه قاجار امن گردانید، تا کنون والی خراسان بوده است.» (۱٤)

وامبری در مشهد

سفرنامه‌ای که آرمی‌نیوس وامبری از خود بجانهاده است به خلاف سفرنامه های بیشتر جهانگردان این‌دوره حاوی‌هیچ گونه آمار و اطلاعات دقیقی نیست؛ اما روانی وزیبائی نثر وامبری به‌سفرنامهٔ وی لطف غریبی می‌بخشد. وامبری که‌ازتبریز متوجه زنجان، قزوین، تهران، قم، کاشان، اصفهان و شیراز شده وسپس از راه خراسان به خیوه وبخارا وسمرقند وهرات رفته است ماجرای سفر و به ویژه زیبائیهای مناظر طبیعی بین‌راه را چنان دلکش و استادانه وصف می‌کند که سبکش بی اختیار خواننده رابیاد نوشته‌های چارلزاستوارت ومناظر زیبای آذربایجان می‌اندازد. مثلا هنگامی که وی به‌شهر مشهد نزدیک شده است مناظر اطراف خودرا چنین وصف می‌کند:

«هنگامی که مابه شهر نزدیک شدیم گوئی طبیعت خلعت عید به برکرده بود. هوا درنهایت اعتدال ویکی ازبامدادهای‌دلپذیر پائیزی بود که درقسمت شرقی ایران مانندش‌فراوان دیده می‌شود. راهی که به‌شهر منتهی‌می‌شود ازمیان زمین های عریان تقریباً هموارى می‌گذرد که یکنواختی آن‌را چند تپهٔ برآمده‌ای گه‌گاه برهم می‌زند. تضاد میان زیبائی‌شهروزشتی‌محیط اطرافش بسیار درخاطر مسافر می‌نشست. مشهد باگنبدهای درخشان خیره‌کننده وباغهای اطرافش بسان گوهرگرانبهای پر تلالوئی بود که آن‌را میان چمن زمردینی نشانیده باشند .... سرانجام ورود کاروان ما به‌دروازهٔ هرات‌رشتهٔ افکارخوش مرا پاره کرد. مااز خیابان وسیع ودرازی که‌پائین خیابان نام‌داشت گذشتیم وروبه صحن شریف نهادیم. نهرعریضی که دروسط خیابان قرار دارد و مارپیچ گونه از میان شهر می‌گذرد منظره‌ای به غایت دلپذیر به شهر

بخشیده است. در دوسوی این نهربه فاصله های معین درختانی کاشته‌اند که مردم درزیر سایهٔ آنها می‌آرمند ؛ ودر واقع این ممیزه است که مشهدرا یکی ازدلرباترین شهرهای ایران می کند.» (۱۵)

جنگهای پی درپی ، هجومهای سبعانهٔ ترکمانان ، توقعات برون ازاندازهٔ ناصرالدین‌شاه از والی خراسان ، شورش خوانین و شیوع بیماریهائی چون وبا وآبله مسلماً بنیهٔ مردم‌را تحلیل برده بود. با این همه ازخواندن سفرنامهٔ وامبری چنین استنباط می شود که مشهد هنوز مرکز مهمی برای داد وستد بود . دائماً سیلی از مسافران ، زائرین و بازرگانان ، سواره وپیاده همراه کاروانهائی مرکب ازاسبان و اشتران ازدروازه‌ها به‌سوی مرکز مشهدروان بود . به گفتهٔ وامبری « دراین شهر مقدس وجالب انسان به‌هرسو بنگرد مجموعهٔ رنگارنگی‌ازلباسهای معمول و متداول درتمامی کشورهای آسیای شرقی می‌بیند. تازه وارد هنوزگام به‌شهر ننهاده متوجه می‌شود که مشهد یکی از استوارترین دژ های عالم شیعه است. سنیان متکبر ، ترکمان و اوزبک چنان بافروتنی وسرشکستگی گام برمی‌دارند که گوئی خواستار بخشودگی گناهانی هستند که در زادبوم خودمرتکب شده اند ؛ وحال‌آن که مردم بخارا ، هزاره ، هندوستان وهرات باتفاخر تمام خرامان برخاکی قدم می‌نهند که گوئی‌ذرات آن خاك این برتری‌را درضمیر آنان پرورش می‌دهد.» (۱٦)

کاپیتن مارش درمشهد

برخورد شیعیان وسنیان درمشهد وبیرون ازمرزهای خراسان آن روزی مطلبی است که همگی مسافران این دوره به‌آن‌توجه نموده‌اند. کاپیتن مارش‌انگلیسی که در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م.) از راه‌گیلان به تهران و از آن جا به‌مشهد، هرات ، وقندهار سفرکرده شهرمشهدرا ازهمه‌لحاظ جالب‌یافته است وتنها شکایتی که‌دارداز کثرت گورستانهای شهر است. مارش دراین باره می‌نویسد :

«مسافر تازه وارد شهرمشهدرا پرازگورستان می‌بیند. درخلال چندسال گذشته دستور اکید داده شده که‌دیگر جسد کسی‌را درون دیوار شهر به‌خاك نسپارند ؛ اما علاقهٔ مردم به‌دفن مردهٔخود درکنار خاك مطهر امام رضا به‌حدی است که اغلب پنهانی به‌این کار مبادرت می‌ورزند. وبا و اسهال خونی ازبیماریهای عادی این‌شهر

است وچون عدهٔمردم ازحد می گذرد ، آبله نیز شیوع می یابد. باآن که همه درمیان صحنه‌ای چنین مرگبار زندگی میکنند شگفت آن که هیچ کس دراندیشهٔ مرگ نیست. » (۱۷)

انحطاط و زوال تربت جام

شهرتربت شیخ جام که امروزه برسرراه مشهد به هرات قراردارد و فاصله‌اش بامشهد صدوچهل وپنج کیلومتر و با مرز افغانستان شصت‌وشش کیلومتر است هنگام سفرکاپیتن مارش تدریجاً از زیربار خرابیهای گذشته کمر راست می کرد. این ناحیه که درعهد جغرافیانویس بزرگ ایرانی حمدالله مستوفی قزوینی نزدیک به دویست پارچه ده داشته‌است چون برسر راه مهاجمان ترکمان و افغان قرار داشت درطی صدو بیست سال چنان ویران گردیده بود که مارش اثری ازثروت وآبادی گذشته درآنجا نمی‌دید. مارش یادآور می‌شود که تاسال ۱۲۷۲ ه تربت‌جام تاحدودی رونق وآبادی دوران گذشته‌را حفظ کرد. درآن سال والی خراسان هنگام لشکرکشی به هرات در تربت جام درنگ کرد ومدتی تربت قرارگاه لشکریان ایرانی بود ؛ اما طبق اطلاعاتی که دردست داریم خرابی تربت جام مسبوق به‌آغاز چهارمین دههٔ سدهٔ سیزدهم هجری است. کاپیتن مارش تأیید می کند که چون (در ۱۸۲۰ م.) خان خیوه علیقلی‌خان بخش بزرگی‌از نواحی شرقی‌ایران را تاراج کرد شهرتربت جام وآبادیهای اطرافش لطمه وزیان فراوان دید وچون تمامی ساکنان تربت ودهات اطرافش را گرفته به‌غلامی بردند تابیش‌از بیست سال هیچ کس جرأت بازگشت به‌این مناطق را نداشت. حتی هنگام سفرکاپیتن مارش به‌احتمال کلی جمعیت شهر تربت جام به هزار نفر نمی‌رسیده است. طبق آخرین آمار موجود اکنون درشهر مزبور نزدیک به هشت هزار نفر سکونت دارند. (۱۸)

کلید منابع و توضیحات فصل سوم

۱- ن.ك.به مقدمهٔ کتاب دکتر ولف درچاپ هفتم و هم چنین ص ۹۵۱و۹۵۲ از جلد چهارم فرهنگ بیوگرافی ملی اکسفورد زیر عنوان «کانالی»

۲- « « کتاب دکتر ولف زیرعنوان شرح‌سفر ومأموریتی‌به بخارا درسالهای ۴۵-۱۸۴۳. لندن ۱۸۴۶ چاپ سوم ص۴۰.

۳- « « همان کتاب ص۳۹۲

۴- « « مقالهٔ آقای دکتر محمدحسن گنجی در مجلهٔ یادگار سال سوم شماره ۲ ص ۵۵ تا ۶۲

۵- « « کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور ج ۳ چاپ ۲ - ۱۳۳۱ ص ۹۵

۶- « « نزهة‌القلوب ص ۱۴۵ و۱۴۶

۷- « « یادداشتهای آسیای مرکزی خانیکف ص ۱۷۰

۸- « « سفری با کاروان - فریه - ص ۱۲۴ و ۱۲۵

۹- « « مخزن‌الوقایع چاپ دانشگاه ص ۱۲۹ - امین‌الملک سفیر ناصرالدین شاه درنامه‌ای به میرزا آقاخان نوری مینویسد: «انگلیسها خود بهتراز مامیدانند که ماچقدر محق هستیم. معنی حرفها و کلمات ایشان این است که ما زور داریم وشما باید تمکین کنید.»

۱۰- « « کتاب یادداشتهای سه‌سال اقامت دیپلوماتی درایران. ا ادوارد - ایست ویک.
دوجلد ، لندن ۱۸۶۴ ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷

۱۱- « « همان کتاب ج ۲ ص ۱۹۸

۱۲- « « « « ص ۲۰۴ تا ۲۰۶

۱۳- « « آرمینیوس‌وامبری، زندگی‌وماجراهای وی ،لندن۱۸۶۴ص۲۸۴و۲۸۵

۱۴- « « کتاب سفرنامهٔ کاپیتان مارش لندن ۱۸۷۷ ص ۱۰۰

۱۵- « « آرمینیوس وامبری ص ۲۶۷ و ۲۶۸

۱۶- « « آرمینیوس وامبری ص ۲۶۸

۱۷- « « سفرنامهٔ کاپیتان مارش ص ۱۰۲

۱۸- « « عمران منطقهٔ خراسان. نشریهٔ دفتر فنی سازمان برنامه ۱۳۴۳.ص ۲۹

فصل چهارم

از سال قحطی

تا

تا پایان سدهٔ سیزدهم هجری

فصل چهارم :

از سال قحطی تا پایان سدهٔ سیزدهم هجری

صرفنظر از فتنهٔ سالار وآثار ناشی‌از خرابیهای ترکمانان ، درخلال سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ هجری مردم محنت‌کشیدهٔ خراسان براثر قحطی بزرگی که بیشتر نقاط ایران‌را فراگرفت دچار تنگدستی بی‌سابقه‌ای گردیدند. از جمله سندهای مهم خارجی که جزئیات این مصیبت‌را بیان می‌کند مجموعهٔ نوشته‌ها وکتابهائی‌است که کارمندان کمیسیون مرزهای شرقی ایران برجا نهاده‌اند. اوضاع نابسامان افغانستان ، دست‌اندازی امیران مختلف برسیستان وخطر روز افزون توسعهٔ قدرت تزاری درآسیای مرکزی خاطر ناصرالدین شاه‌را دربارهٔ مرزهای شرقی ایران ناراحت می‌ساخت. به‌موجب فصل ششم پیمان پاریس مورخ ۷ رجب ۱۲۷۳ ه (٤ مارس ۱۸۳۷ م.) شاه ایران مکلف بودکه هرگونه اختلافی میان ایران وهرات یا افغانستان بروزکند برای حل آن اختلاف ازانگلستان مدد جوید. به همین سبب قضیهٔ حق حاکمیت بر سیستان وتعیین مرزهای شرقی به حکمیت انگلستان محول شد. دولت مزبور ژنرال فردریک گولد اسمید (۱) نامی‌را که شش سال پیش از این جریان (در ۱۸٦٤م.) نخستین رئیس تلگرافخانه های انگلیسی درایران بود به‌ریاست کمیسیون تعیین سرحد برگزید و درتاریخ ۲۸ اوت سال ۱۸۷۰م. برابر جمادی‌الثانی ۱۲۸۷ ه وی‌را روانهٔ ایران نمود. کارمندان کمیسیون مزبور عبارت بودنداز ژنرال پولاک (۲) کاپیتن یوان اسمیت (۳) و دکتر هنری والتر بلیو(٤) از خاورشناسان مشهور آن عهد. دو دولت ایران وافغانستان نیز هرکدام نماینده‌ای برای شرکت در مذاکرات کمیسیون و همکاری با سرفردریک گولد اسمید انتخاب کردند تا هیچ گونه تحقیقی بدون اطلاع یا رضایت اصحاب دعوا صورت نگیرد.

---

1 - Sir Frederic Goldsmid 2 - Gen Pollock 3 - Evan Smith 4 - Dr, Henry Walter Bellew

درنخستین سفر وپژوهش هائی که برای تعیین مرزهای بلوچستان صورت گرفت سر گرد الیور سن جان(۱) که به عنوان کارشناس همراه اعضای کمیسیون بود خاطرات سفر خودرا روز به روز با دقت تمام نوشته است. مطالعهٔ سفرنامهٔ این مرد و مقایسهٔ نوشته هایش با مطالب دکتر بلیو که همان راه را با کارمندان کمیسیون پیموده است تصویر دقیق و جالبی از اوضاع خراسان آن عهد بدست می دهد. از نوشته های الیور سن جان چنین استنباط می‌شود که بارانهای زمستان سال ۱۲۸۸ ه زودتر از موعد معیین آغازگردید. در اثنای تابستان وفور میوه و همه گونه سبزی مانع از آن بود که نخستین علائم قحطی آشکار شود ؛ اما با فرا رسیدن فصل خزان از هرسو انبوه مردم بیمار و گرسنه چون سیلی بنیان کن رو به شهر ها نهاد وچون همه‌جا دروازه ها بروی تازه واردان بسته بود ابتدا گدائی وبدنبال آن بیماری وبا در بیرون دروازه شهرها قوت گرفت. ضمناً با آمدن برف سنگینی ارتباط میان تهران و تمامی شهر ها و دهات ایران قطع گردید و چون مالکان همه غلهٔ کشور را در انبارهایشان گردآورده و هرهفته مقدار ناچیزی ازآن درحوزهٔ خود پخش می کردند مصائبی که روی نموده بود به اوج شدت رسید.

خوشبختانه زمستان سال ۱۲۸۸ ه که به گواهی سالمندترین مردم ایران ازلحاظ شدت سرما ودرازی ، هرگزکسی نظیرش‌را بیاد نداشت بهاری معتدل و خرمنی به‌غایت پر برکت بدنبال آورد. چون همه جا اطمینان حاصل شد که خطرقحطی مرتفع گردیده ودیگر هیچ انگیزه‌ای برای احتکار غله باقی نمانده است ناگهان نان ارزان وفراوان شد ؛ اما باز درگوشه وکنار ، بعضی ازافراد آزمند دست ازکوشش خود برای بالانگهداشتن بهای غله بر نمی داشتند. الیور سن جان نمونه جالبی از کوشش سودجویانهٔ دو تن ازاین محتکرین دغل را به تفصیل یاد کرده‌است. طبق نوشته های وی چون درتاریخ ماه صفر سال ۱۲۸۹ ه (آوریل سال ۱۸۷۲) به اصفهان خبر رسید که مقادیر زیادی غله ازشیرازخواهد رسید یکدفعه نرخ غله در بازار به طرز فاحشی کاهش یافت. کاهش نرخ غله ، امام‌جمعهٔ اصفهان ورحیم‌خان رئیس گمرك محل را ناراحت کرد. آن دو نیز متحد شده تمامی غله‌را بیرون دروازهٔ اصفهان خریدند ومخفیانه به شهر آوردند وپیش ازآن که کسی خبردار شود یکدفعه قیمت غله را به چهار برابر نرخ اصلیش بالا بردند. مردم بیچاره وخشمگین متوسل

1 - Major Oliver St. John

به تلگرافخانهٔ اصفهان شدند وسرپرست تلگرافخانه که یکنفر انگلیسی بود ماجرا را به رئیس خود درتهران مخابره کرد و ازآن طریق خبر به گوش صدراعظم رسید. صدراعظم بیدرنگ امام جمعهٔ اصفهان را مورد عتاب قرار داده وحکم کرد که غله را به بهای عادله به بازار فرستد ؛ اما معلوم نیست که رحیم‌خان به چه نیرنگی ازاین معرکه بدر رفت. نتیجه گیری الیور سن جان درمورد این قحطی بزرگ جالب است زیرا شاهد دیگری از آشوب اوضاع ایران عهد قاجار وبی‌اعتنائی یا بیقیدی مسئولان امور است. سن جان می‌نویسد :

«رویهمرفته شک ندارم که اگر بموقع ، یعنی هنگامی که نخستین آژیر داده شد و ایلات فارس در ۱۲۸۷ دچار مضیقه شدند ، تصمیم‌های مقتضی گرفته می‌شد امکان داشت که تاحدودی مانع از بروز پاره‌ای ناراحتیها ووقوع بعضی ازمصیبت‌ها گردد. باید گفت که در مغرب و نواحی شمال غربی ایران ناراحتی مردم صرفاً ناشی از افزایش قیمتها بود. فارس فقط درسال اول زیان دید و ناراحتی محدود به ایلات گردید ...... گرچه مردم تهران و حومه در زمستان سال ۱۲۸۸ با مشکلات فراوانی روبرو بودند ؛ اما ساکنان یزد، اصفهان وخراسان بیشتر از مردم سایر نقاط ایران به مضیقه افتادند.» (۱)

قربانیان قحطی خراسان

دربارهٔ تلفاتی که براثر قحطی ، بطورکلی درایران ، وبه ویژه درایالت خراسان روی داد هیچ گونه آمار واطلاع درستی‌نداریم. با آن که در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه به تقلید کشورهای اروپائی کوششهائی در بارهٔ آمارگیری شده بود اما هنوز رقم دقیق وصحیحی ازجمعیت هر شهر وایالت دردست نبود تا کار مورخان داخلی و خارجی را آسان سازد . یوان اسمیت(۱) کارمند کمیسیون تعیین مرز « ازقول منبع موثقی » نقل می کند که بروز قحطی موجب هلاکت بیست و چهار هزار نفر درشهر مشهد و صد هزار نفر در تمامی ایالت خراسان گردید . (۲) اگر سخن ایست ویک را (که ده سال پیش از یوان اسمیت جمعیت مشهد را درحدود صد هزار نفر دانسته بود) صحیح بدانیم به‌این حساب باید پذیرفت که قحطی عجیب سال ۱۲۸۸ ه تقریباً یک چهارم جمعیت مشهدرا نابود کرد .

1 - Evan Smith

دکتر بلیو کارمند دیگر کمیسیون مرزی درسفرنامه‌اش از قول سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه میزان تلفات خراسان را صدوبیست هزار نفر نوشته است ومدعی است که به گفتهٔ نمایندهٔ انگلیس درمشهد از نه هزارخانهٔ شهر مزبور بیش‌از نیمی غیرمسکون افتاده بود(۳) و در زمستان ۱۲۸۸ صدها تن ازمردم مشهد در زاغه‌ها وکلبه‌ها وکوچه‌ها ازشدت سرما وگرسنگی جان می‌سپردند وکار بجائی رسیده بود که هفته‌ها اجساد مردگان، دفن نشده برروی زمین افتاده بود و هیچ کس مجال نداشت بسوی پیکرهای بی‌جان مردم بی‌نوا نظری افکند. همین نویسنده درفصل دیگری ازکتابش میزان تقریبی تمام تلفات کشور ایران را ازیک میلیون ونیم بیشتر دانسته است. وی می‌نویسد:

«ناگفته نگذاریم که درطول راه ازقائن تا تهران هیچ جا نوزاد یا کودکان خردسال ندیدیم زیرا تقریباً همگی کودکان براثر قحطی جان سپرده‌بودند وتا هنگامی که پا به‌شهر مشهد نهادیم هیچ جا نه برلبی تبسم دیدیم و نه آواز یا ترانهٔ موسیقی شنیدیم. دردهات بین راه، یکی پس‌از دیگری، آنچه بنظر می رسید تکرار مصیبت، دل‌افسردگی و نومیدی بود.... فقط درایالت خراسان صدو بیست هزار نفر از قحطی جان سپردند وتصور نمی‌کنم که درتمامی کشورایران میزان تلفات کمتراز یک میلیون ونیم بود.» (٤)

در پاره‌ای از نقاط خراسان کاهش جمعیت وخرابیهای وارده از قحطی محسوس ترازدیگر نقاط آن ایالت بود. مثلاً چنان‌که دکتر بلیو نوشته است جمعیت تربت حیدری به بیست هزار نفر کاهش یافته وچندین دهکده بکلی متروک افتاده بود و درآن هنگام حدس می‌زدند که غیر ممکن بود تربت بتواند تا بیست سال کمر از زیر بارآن مصیبت بزرگ راست کند. درآمد تربت حیدری ازابریشم که پیش از ۱۲۸۷ﻫ دست‌کم سالانه چهل هزار تومان بود هنگام سفر دکتر بلیو به یک دهم آن مبلغ نیز نمی رسید؛ به علاوه از ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر زائری که همه ساله از بخارا متوجه تربت حیدری می‌شدند دیگر اثری دیده نمی شد.

خسران وزیانی که مشهد از لحاظ مالی وجانی دراثناء قحطی دیده بود به نظر بلیو چندان زیاد بود که امکان نداشت درعرض یکی دونسل جبران شود. قبل‌از قحطی تقریباً همه ساله سی تاچهل هزار نفر برای زیارت متوجه مشهد می‌شدند

وحال آنکه از۱۲۸۹ به بعد عدهٔ زائرین هرگز ازده تا دوازده هزار تجاوز نمی کرد. درمحیطی که جان آدمی ظاهراً هیچ ارزشی نداشت و مردم عادی یا درنهایت تنگدستی روزگار می گذرانیدند ویا در انتظار لقمه نانی جان می‌سپردند دکتر بلیو درمجلس پذیرائی حسام‌السلطنه ثروت وجلالی میدید که آنرا ویژهٔ دربار شاهان افسانه‌ای وپریان می‌پنداشت. چایخوریها از چینی گرانبهای اصل ، قاشقها از زر ناب ، فنجانهای قهوه‌خوری زرین مزین به مروارید ، زمرد ویاقوت ، کوزه قلیانها از چینی مشهور سور (۱) سرقلیانها از زر ناب مرصع به برلیان ، و مروارید و سرچوب قلیانها از زر مرصع به فیروزه ساخته شده بود. هیچ کدام از قلیانهای دربار حسام - السلطنه شباهت به دیگری نداشت ؛ اما همهٔ آنها منقوش ، گرانبها ومزین به دلفریب‌ترین جواهرات بود. بدین سان شاهزاده‌ای که به « ثروتمندترین و درعین حال ممسک‌ترین فرد درایران » مشهور شده بود در محیطی ماتم‌زده واندوهگین بی آن که باری از مرگ هزاران نفر بر خاطر داشته باشد حکومت می کرد. (۵)

قائنات در سال قحطی

از نوشته‌های یوان اسمیث و دکتر هنری بلیو چنین استنباط می‌شود که بیرجند ، قائن ودهات اطراف آن دوشهر تنها ناحیه ازخاك خراسان بود که درقحطی سال ۱۲۸۸ ه نسبتاً آسیب و زیان کمتری دید . به عقیدهٔ اسمیث بیرجند دارای درحدود سه هزار باب خانه بود ؛ هیچ بنا یا عمارت مجللی درآن شهر بچشم نمی‌خورد ؛ درآنجا شش کاروانسرا ودویست باب دکان وجودداشت و از۱۲۸۷ ببعد بدستور امیر قائن مشغول ساختن بازار بزرگی برای شهر بودند . یوان اسمیث دربارهٔ بیرجند چنین می نویسد :

«شهر را بستر رود کوچکی که از دامان کوههای شمالی بیرجند سرچشمه می گیرد وبیشتر ماههای سال خشک است بدو بخش نا متساوی تقسیم می کند ...
... بیرجند اکنون درحدود پانزده هزار نفر جمعیت دارد وهفتاد یا هشتاد پارچه ده ازتوابع آن بشمار می‌آید . این دهات عموماً نزدیک به چشمه‌های آب طبیعی قرارگرفته است وزندگانی ساکنان آنها تابع مقدار آبی است که ازدل زمین بیرون

1 - Severs

می‌آید. هنگامی که خشکسالی بروز کند اغلب این چشمه‌ها می‌خشکد ودهاتیان زادبوم خود را رها کرده متوجه شهرها می‌شوند ودیگر به دهات خود باز نمی‌گردند تا آن که دوباره آب فراوان شود.» (٦)

دکتر بلیو که درهمین تاریخ از قائنات عبور کرده است و در ذکر ارقام و آمار بیشتر رعایت احتیاط رامی کند بیرجندرا صاحب دو هزار باب خانه می‌داند ومعتقد است که جمعیت شهر مزبور درسال ١٢٨٨ ه بمراتب کمتر از دوازده هزار بوده است. وی می‌نویسد:

«مرکز جدید ناحیهٔ قائن شهری است بدون حصار که درحدود دوهزار باب خانه دارد. درقسمت غربی بیرجند بر روی تپه‌ها دژی قرارگرفته است که ازآنجا شهررا محافظت می‌کنند. دربخش جنوبی شهر، قصر حاکم واقع شده که دیوار محکمی بدور آن کشیده‌اند و برروی پاره‌ای از تپه‌های شمالی شهر سه یا چهار برج مخروبه دیده می‌شود. بیرجند شهر پاکیزه و روزبهی بنظر می‌آید. قحطی که درسایر قسمت‌های کشور حکمفرما بوده گوئی رویهمرفته به این شهر آسیبی وارد نساخته است. دراین جا ما به کسی برنخوردیم که گدائی کند. تودهٔ مردم به طرز شایان توجهی پوشاکهای خوبی برتن داشتند واز ظواهرشان پیدا بود که در رفاه زندگی می‌کنند. تخمین می‌زنند که جمعیت بیرجند باید دوازده هزار نفر باشد اما به‌نظر من این رقم بسیار اغراق آمیز است.» (٧)

بی شک این روزبهی ورفاه معلول حکومت عاقلانهٔ قائنات و ازدیاد داد و ستد با قندهار، هرات، کرمان ویزد وتهران بود. هنوز قائن وبیرجند یکی ازمهمترین مراکز تهیهٔ زعفران، قالی، قالیچه، برك، کرباس، زرشك، پسته، بادام، فندق، خشکبار ومقداری پنبه بود. درمقابل صدور این گونه کالاها، قائنات از سیستان غله، از بخارا قرمزدانه، ازهندوستان نیل، ازیزد قند وشکر، ازهرات پوست گوسفند وپوستین، ازتهران ادویه، تنباکو، برنج، لوازم آشپزی واثاثهٔ خانه وارد می‌کرد وجمع صادرات و وارداتش ناچیز بود.

به عقیدهٔ یوان‌اسمیث زیان وارده برشهر قائن بمراتب زیادتر ازبیرجند بود. درآن هنگام جمعیت قائن از دو هزار وپانصد نفر تجاوز نمی‌کرد ودیدن صدها خانهٔ خالی و باغهای متروك هر مسافر تازه واردی را غمگین می‌ساخت. درناحیه‌ای که

به وفور زعفران وابریشم مشهور بود به علت نباریدن باران وخشکیدن چشمه سارها درعرض سه‌سال پیاپی چنان درختان تود آسیب دیده بود که محصول ابریشم سال ۱۲۸۷ ازیک چهارم میزان محصول سالهای عادی تجاوز نمی کرد ؛ وهنگام سفر یوان اسمیث در بیشتر نقاط قائن ، کشاورزان بجای زعفران گندم می کاشتند. همین جهانگرد انگلیسی توابع قائن را دویست پارچه ده وخود شهررا صاحب هفتاد یا هشتاد باب دکان کوچک ، سه گرمابهٔ عمومی و دو کاروانسرای نیمه مخروبه دانسته است.

نوشته‌های دکتر بلیو نیز مؤید مشاهدات یوان اسمیث است. با آن که دکتر بلیو دربارهٔ جمعیت شهر قائن رقم دقیقی بدست نمی‌دهد پر دور نیست که رقم دو هزاروپانصد نفری که یوان اسمیث ضبط کرده است صحیح باشد. دکتر بلیو اجمالا می‌نگارد که جمعیت تمامی ناحیه‌را چندین سال پیش‌از سفر وی (شاید در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری قمری) سی هزار خانوار ضبط کرده بودند. مسلماً درسال ۱۲۸۸ ه براثر مرگ ومیر ومهاجرت وتلفات وارده درنتیجهٔ قحطی ، این رقم از پانزده هزار خانوار تجاوز نمی کرده است. رویهمرفته طبق قرینه‌های موجود اگر پای حسن تدبیر وکاردانی مادر میرعلم‌خان درمیان نمی بود تلفات وزیانهای وارده برناحیهٔ قائنات بمراتب ازآن چه نوشته‌اند تجاوز می کرد. چون هنگام سفر دکتر بلیو ،خان قائن میرعلم‌خان، والی سیستان ازناحیهٔ قائنات دور بود کارهای حکومتی زیر نظر مادرش انجام می گرفت. دکتر بلیو پس از شرح مفصلی در بارهٔ دودمان خان قائن چنین می‌نگارد :

«میرعلم‌خان ملقب به حشمت‌الملک که اکنون برخطهٔ‌سیستان‌فرمان می راند در این نواحی بی‌اندازه محبوب مردم‌است . همگی از خرد وکلان وی را مردی آزادیخواه ، بلندهمت وروشنفکر می‌شناسند . وی مستقیماً چیزی به خزانهٔ دولت نمی‌دهد ؛ اما مسئول نگهداری سپاهیان دولتی درحوزهٔ حکمرانی خویش است. علاوه براین ، وی همه ساله مبلغی برسبیل خراج بدربار شاه می فرستد. صرفنظر ازاین محدودیت‌ها ، حشمت‌الملک درتمامی شئون قلمرو خویش از استقلال کامل برخوردار است....... و امروزه وی را متنفذترین و ثروتمندترین خوانین خراسان می‌دانند . مشهور است که بواسطهٔ این قدرت واستقلال ، والی ایالت ، سلطان مراد

میرزا بر میر علم خان رشک می‌برد و نسبت باو ظنین است. در واقع خان قائن و سلطان مراد میرزا، هیچکدام نفرت وعدم‌اطمینان خویش‌را ازدیگری پنهان نمی‌دارند به هر صورت میرعلم‌خان ترسی ندارد زیرا موقعیتش محکم است و به علت خط مشی خاصی که درپیش گرفته ناصرالدین شاه ازوی پشتیبانی می‌کند.» (۸)

گفتیم که خط مشی عاقلانه ونوعدوستانهٔ میرعلم خان و مادر زیرکش تاحدودی از لطمه‌های جگرخراش قحطی سال ۱۲۸۸ درسرزمین قائنات کاست وقائن مانند بیرجند از چنگال عفریت قحطی نسبتاً سالم بدر رفت، چنان که دکتر بلیو وهمراهانش هیچ گونه اثری ازآن مصیبت بزرگ را در قائن بچشم ندیده‌اند. ازآن جا که بلیو و یوان اسمیث هردو به جزئیات اهمیت داده ومشاهدات خود را به تفصیل نگاشته‌اند گاهی برای‌آن که خاطر خواننده خودرا ملول نسازند ظریفه‌ها وداستانهائی‌را که از زبان مردم، ضمن راه شنیده‌اند نقل می‌کنند. پاره‌ای ازاین ظریفه‌ها یاروایات طنز آمیز مبنی برحقیقت واقع است وازاینرو باید آنها‌را مغتنم شمرد مثلا هنگامی که یوان اسمیث در سه فرسنگی زمان آباد به ده شوراب رسیده است چنین می‌نویسد:

«پس‌از طی ۹ میل مسافت از زمان‌آباد به شوراب رسیدیم. شوراب این دهکدهٔ محقر چنان براثر قحطی ویران گردیده که از هفتاد خانهٔ آن فقط سی خانه باقی مانده بود. دراین جا به زیربنای کاروانسرای باشکوهی برخوردیم که آن‌را مستشارالملک، وزیر خراسان آغاز کرده بود. باآن که ساختمان کاروانسرا بواسطهٔ عزل بانی آن ناتمام افتاده بود وزیر معزول آرزو داشت که روزی آن‌را به‌پایان برساند. میزان ثروت مستشارالملک را از آن جا می‌توان قیاس کرد که زمانی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه وی را به‌پرداخت صدوپنجاه هزارتومان جریمه مجبورنمود و وی همهٔ آن مبلغ را پرداخت.» (۹)

جوینده‌ای درمیان ریگ روان

چهار سال پس‌از سفر یوان اسمیت ودکتر بلیو درخراسان کلنل مگره‌گور اسکاتلندی(۱) پس از کسب اجازهٔ مرخصی از هنگ خویش در بنگاله بفکر افتاد

Col. C. M. Macgregor

که خودرا از راه هرات ، مشهد ،استرآباد و نواحی شمالی ایران به اروپا برساند. وی ابتدا از راه یزد ، بیابانک ، خور ، طبس و بیرجند ، درنیمهٔ سال ۱۲۹۲ ه قمری (ژوئیه ۱۸۷۵ م.) رو به مشهد نهاد. به هنگام سفرمگره گور بخش شرقی وشمال شرقی خراسان درقبال خطری که ازجانب روسیه متوجه آسیای‌مرکزی وبه‌ویژه مروگردیده بود اهمیت زیادی پیدا می‌کرد ؛ اما نقشهٔ جامع ودقیقی ازاین منطقه از ایران وجود نداشت ونقشهٔ خراسان وسیستانی که‌درهند بچاپ رسیده‌بود قابل اعتماد نبود. مگره گور مدعی بود که فقط روسها اطلاع دقیقی ازاین منطقه داشتند واگر حکمرانان انگلیسی هند به حفظ منافع دولت خویش علاقمند بودند لازم بود این نقیصه‌را جبران کنند.

سخنان مگره گور صحیح بود زیرا تا سال ۱۲۹۰ ه مسافران انگلیسی چندین بار از بیرجند ، قائن وخواف گذر واین اماکن جغرافیائی‌را دقیقاً برروی نقشه ترسیم کرده بودند وحال آن‌که هیچ کدام از سیاحان انگلیسی ، تون وطبس وبشرویه را ندیده بودند. ازطرف دیگر روسها ازکوچک‌ترین دهات این بخش ازخراسان اطلاع دقیق داشتند چنان‌که کارمندان میسیون خانیکف پس‌از بازگشت ازهرات به سوی خواف وگناباد ، تمامی ناحیهٔ طبس را وجب به وجب زیرپا نهاده از تعداد خانه‌ها وقناتها ونوع محصول وحتی تعداد شتران مردم آمار دقیقی تهیه کرده بودند. به همین سبب مگره گور درصدد برآمد که از تون (فردوس امروزی) متوجه گناباد وسپس قائن وبیرجند شود. درنخستین مرحلهٔ سفر ازتون به گناباد وی باریگ روان که ازویژگیهای جغرافیائی این بخش‌از خاك خراسان است آشنا گردیده :

« میان رباط شور وتون سرزمین ملال‌آوری است که درآنجا سالهاست بین شن روان و تپه‌های پوشیده ازسنگ مبارزه‌ای همیشگی جریان داشته است. شن به شدت هرچه تمامتر میکوشیده است تا برتپه‌ها چیره شود و دراین مبارزه هم پیروز گردیده‌است. درواقع‌این‌ناحیه تدریجاً دگرگون وهمه‌جا قلعه‌های‌سنگی به‌بیغوله‌های شنی مبدل می‌شود. رهنوردی دیروز ما نشان داد که شن چیره گردیده است ؛ اما امروز مشاهده می‌کنیم که صخره‌ها هنوز درحال جنگ است. این جریان پیشروی شن بسیار شگفت‌انگیز است وتقریباً میتوان نمونه‌ای ازآن‌را درهر دهی‌مشاهده کرد. می‌بینید که شن روان بربدنهٔ دیواری میوزد ورفته رفته بالا میآید تا آن‌که نوك

دیوار را می‌پوشاند وسپس درپس دیوار تلی بوجود می‌آورد که تدریجاً بلند وبلندتر می‌شود تاجائی که دیگر از دیوار اثری نمی‌ماند وفقط تلی ازشن دربرابر دیدگان تماشاگر قرار می‌گیرد. چون خود من این نمونه‌را بچشم دیده‌ام داستان مدفون‌شدن شهرهارا به زیر توده‌های ریگ روان باور می‌کنم.» (۱۰)

دژ شهر تون و درّه قوچان

مگره‌گور ازدیدن منظرهٔ شهر تون شاد شده آن‌را دلپذیر می‌خواند ومدعی است که چون مسافر به شهر مزبور نزدیک ترمی‌شود تون را شهر زیبائی می‌بیند. از نوشته‌های این مسافر پیداست که درتون هیچ عمارت باشکوه وزیبائی ندیده، به چند مسجد و مدرسه برخورده وبیشتر خانه‌های مرغوبتر شهررا که جمعاً به حدود هزار وپانصد باب می‌رسیده نظرگیر ندانسته است وفقط کاشیکاریهای گنبد امامزاده سلطان ابراهیم را ازلحاظ هنری جالب‌تر ازمساجد ومدارس تون شناخته است. دژ شهر تون که بعداز مشروطیت اثری ازآن برجا نمانده بود دراین‌هنگام به‌گفتهٔ مگره گور هنوز از دور شکوه و ابهت خاصی داشت. دیوارهایش به‌بلندی بیست پا برروی باره‌ای ازخشت خام به ضخامت سی پا وبلندی چهل پا قرارگرفته بود. این بنا شکل هفت‌گوشی نامنظم را داشت که در زوایای مختلف آن برجهائی بسیار بلند احداث کرده بودند؛ شاید درعهد فتحعلیشاه خندقی که این دژ را دربرگرفته‌بود سی‌پا ژرفا وپنجاه پا پهنا داشت؛ اما هنگام سفر مگره‌گور این ابعاد به مراتب کمتر شده بود زیرا بخشی ازآن خندق‌را پرکرده بر رویش گندم کاشته بودند. باتمام این اوصاف شایان توجه است که مگره‌گور تون را مستحکمترین شهر ایران می‌خواند.

از آن جا که ژنرال مگره‌گور به امکانات نظامی نواحی جغرافیائی ایران توجه دارد معتقد است که درهٔ تون بدون شک می‌تواند برای عدهٔ بسیاری تا مدتها خوار بار تهیه‌کند زیرا دامنهٔ کشاورزی وسیع است وجمعیت به هیچ وجه زیاد نیست. وی همین نکته‌را درمورد درهٔ قوچان تکرار می‌کند، و کلیه زمین‌های زراعتی آن ناحیه را نهصد میل مربع حساب کرده است. به‌گفتهٔ مگره‌گور چون سراسر زمینهای درهٔ مزبور بسیار بارور بود وآب‌فراوانی ازکوههای شمالی وجنوبی‌سرازیرمی‌شد اگر جمعیت درهٔ قوچان زیادتر و حکومت کشور دلسوزتر وباکفایت‌تر می‌بود مسلماً از آن ناحیه سود کلانی عاید مردم ودولت هر دو میشد. مگره گور دربیان علل

بدبختیها وریشهٔ فساد توضیح می‌دهد که حاکم قوچان امیر حسین خان مشهوربه شجاع‌الدوله با آن‌که یکی از بافراست‌ترین وبهترین حکام ایران بود و« همگی مردم قوچان اورا ازجان ودل دوست داشتند » (۱۱) تازه درقبال نحوهٔ فکر مأموران دولت وشیوهٔ حکومت که مبنی‌برستمگری وسبک سری بود نمی‌توانست کاری اساسی انجام دهد.

کمک گره‌گور درویرانه‌های قوچان

وصفی که از ویرانی قوچان بسال ۱۲۹۲ ه درسفرنامهٔ مگره‌گور برجا مانده است خاطر هرخوانندهٔ سنگدلی‌را غمگین می‌سازد. دردورانی که به‌واسطهٔ جنگهای پیاپی تنگدستی عمومی، قحطی وستمگری کارگزاران دولت، شیرازهٔ هر شهری از شهرهای ایران به بازپسین مرحلهٔ از هم پاشیدگی و ویرانی رسیده بود دشوار است تصورکردکه قوچان، شهری که مگره‌گور آن‌را « ویران ترین شهرهای ایران » خوانده بود باچه نکبتی دست به‌گریبان بود. به گفتهٔ مگره‌گور دست‌کم نیمی از شهر قدیمی قوچان بکلی متروك افتاده ومبدل به یک رشته تلهای بی شکل وبیقواره شده بود. درنصف دیگر شهر نیمی ازخانه‌های مسکونی درشرف فروریختن بود. اگر مسافر ازبالای تپه‌ای که برروی آن در روزگار پیشین برج وباروهای شهرقرار داشت به‌زیر پای خویش نظر می‌دوخت بیشتر چشم اندازش ویرانه هائی بودکه خاطر را افسرده می‌ساخت وزیبائی هیچ بنا یا عمارتی نمی‌توانست غم‌را ازدل تماشاگر بزداید. تا آن تاریخ تمامی خانه‌ها را با خشت وگل می‌ساختند وسقف خانه‌ها مانند اسلوب متداول درسایر نقاط ایران مسطح بود. مگره‌گور مدعی است که تقریباً از ۱۲۹۰ ه به‌بعد شیوهٔ خانه‌سازی درقوچان عوض شده بود. خانه‌های جدید، به شکل هرم، عبارت‌از دودسته تیرهای چوبی بودکه معمولا نوك‌آنها را بهم می‌بستند و دوطرف هرم را با کاه‌گل می‌پوشانیدند. همه‌جا شهرت داشت‌که این‌گونه خانه‌ها دربرابر زمین لرزه بهتر مقاومت می‌کند ودوام می‌آورد. درواقع مگره‌گور وصف شهر نیمه ویرانی‌راکه بااین وسایل دربرابر هولناك‌ترین بلای طبیعت پایداری می‌ورزید، بی‌فایده می‌شمرد زیرا مدعی بودکه دیری نخواهد پائیدکه باقیماندهٔ قوچان نیز براثر وقوع زلزلهٔ دیگری درسینهٔ خاك پنهان شود.

پیشگوئی مگره گور بیست سال بعد (۱۳۱۲ ه) درست درآمد وقوچان قدیم یا شهر کهنه براثر زلزله‌های پیاپی بکلی زیر و زبرگردید. یکسال بعد در۱۳۱۳ ه قمری شهر جدید قوچان رادر دوازده کیلومتری جنوب شرقی شهرکهنه درمحل نظرآباد وزمینهائی که تعلق به شجاع الدوله داشت بنیاد نهادند.

مک گره گور در قائن و بیرجند

مگره گور که چهار سال پس‌از دکتر بلیو و یوان اسمیث به قائن و بیرجند رسیده هیچکدام ازاین دوشهررا زیبا ندیده است. وی تعداد خانه‌های شهر قائن را هشتصد باب ضبط کرده وبا آن که قائن را بواسطهٔ باغهای خرم اطراف شهر « از دور خوش منظر » دانسته است آنجارا شهرکوچکی خالی از هرگونه زیبائی می‌داند. به گفتهٔ مگره گور تنها بنای مهم شهر، مسجد جامعی بود که از لحاظ هنری چنگی به‌دل مسافر نمی‌زد. نمای مسجد ازآجر سرخ بود ؛ مناره‌ای نداشت وبدترازهمه ساختمان سه اشکوبه‌ای به شکل سربازخانه در عقبش ساخته بودند که بامحیط اطرافش هم‌آهنگی نداشت. وی برخلاف مسافران پیشین، جمعیت این ناحیه‌را عموماً تهی دست و ظاهراً بیکار دیده بود. ملاحظات مگره گور دربارهٔ منظر شهر و خانه‌های بیرجند نیز درهمان حدودی است که راجع به قائن گفته است. وی می‌نویسد:

« بخشی ازشهر بیرجند که برکنارهٔ چپ رود قرارگرفته با دیوارکوتاهی محاط است که درها و دروازه‌های متعدد دارد. تعداد زیادی از خانه‌های بیرجند را نیز برلب شرقی رود ساخته‌اند. رویهمرفته تمامی شهر محوطه‌ای است که از یک میل (۱) در نیم میل تجاوز نمی‌کند. همه خانه هاازخشت خام ساخته شده وگنبدی گلی دارد و ظاهراً چندان زیبا نیست. کوچه‌ها بسیار باریک وبی‌اندازه پیچ اندر پیچ است و بربالای گذرگاه عابران اکثراً طاقهای کوتاه تاریکی قراردارد که گذشتن از زیر آنها کارآسانی‌نیست.»(۱۲)

مگره گور دربارهٔ ویژگیهای جسمانی وخصوصیات اخلاقی میرعلم خان حشمت‌الملک شرح مفصلی نگاشته است. از نوشته‌های وی چنین استنباط می‌شود

۱ ـ یک میل مساوی ۱٤۷۲ متر و برابر ۱٦۲۰ یارد انگلیسی

که میر علم خان مردی میانه‌بالا ، درشت استخوان باشانه‌های کشیده بود . چون فرزندش اسماعیل خان بیست وهشت سال داشت معلوم بود که سن امیر باید ازپنجاه سال متجاوز باشد. بااین همه حشمت‌الملک بسیار جوان بنظر میرسید ، چنان که درنظر نخست تازه وارد می‌پنداشت که‌سن وی نباید از سی سال تجاوز کند. این مرد صاحب عزم و آداب دان که با توفیق و کفایت برتمامی ناحیهٔ جنوب شرقی خراسان حکومت می کرد به گفتهٔ مگره‌گور همه گونه مورد احترام واعتقاد دولت وقت بود ؛ ومسافر انگلیسی ، حوزهٔ قلمرو وی‌را ازجنوب خواف تاصحرای سیستان وازدامنه‌های کوهستان تون تامرز افغانستان سرزمینی به‌درازی سیصد میل وپهنای صدوپنجاه میل ومبلغی‌را که وی همه ساله به‌خزانهٔ شاه می‌پرداخته بررویهم بیست وسه هزارتومان ضبط کرده است. (۱۳) در پرتو حکومت این مرد نیرومند و کاردان مردم بخش بزرگی از ایران که زادبوم آنان سالهای دراز دچار آشوب و دستخوش هرج ومرج بود درامن وامان بسر می‌بردند ومیرعلم خان توانسته بود ایمنی این ناحیه را با نگهداری پادگان سیستان مشتمل بر هزار سوار، دو هزار پیاده و یازده عراده توپ ممکن سازد.

مشهد پس از قحطی سال ۱۲۸۸

از بروز قحطی ۱۲۸۸ تاچهارسال پس ازآن رویداد مهیب آن چه مسافران انگلیسی دربارهٔ مشهد نگاشته‌اند به حدی ناقص است که به هیچ رو کمک به‌روشن شدن اوضاع آن سالهای پر محنت وحتی تعیین جمعیت واقعی پایتخت خراسان نمی کند. نخستین مسافر انگلیسی که پس از دکتر بلیو و یوان اسمیث ازمشهد دیدن کرده‌است والن‌تاین بیکر[۱] نام‌دارد که جمعیت شهرمزبوررا در ۱۲۹۰ ه قمری هشتادهزارنفردانسته‌است. (۱٤) دقیقاً معلوم‌نیست که اساس‌محاسبهٔ بیکر چه بوده، امااحتمال دارد که وی این رقم‌را ازنوشته‌های یکی‌دیگر ازمسافران انگلیسی بنام اوگستوس‌مونسی[۲] برداشته‌باشد. مونسی که به‌سال۱۲۸۷ ه (۱۸۷۰ م.) درایران سفر می کرد درسفرنامه‌اش پنج شهر مهم برای کشور ماقائل شده که جمعیت هر کدام ازآنها را بیش ازسی هزار نفر دانسته است. میان این پنج شهر مهم ، مشهد

---

1 - Valentine Baker 2 - Augustus Mounsey

با هفتاد هزار نفر جمعیت در درجهٔ سوم قراردارد وبه گفتهٔ مونسی درآن سال جمعیت مشهد تقریباً دو برابر شیراز بود. (۱۵) شاید والن‌تاین‌بیکر چنین پنداشته بود که از سفر مونسی تا هنگام دیدار خودش ازمشهد باید جمعیت شهر مزبور دست کم ده‌هزار نفر زیادتر شده باشد ولذا رقم هشتاد هزار نفر را اغراق آمیز ندانسته است.

مگره گور که به‌فاصلهٔ دوسال پس‌ازبیکر به مشهد رسیده است‌با‌تمام‌موشکافی و دقتی که درمسائل دارد هیچ سخنی ازجمعیت شهر مزبور به‌میان نمی‌آورد. درواقع وی و بیکر هر دو پس‌از سفر دراز و پرمصیبتی ازدیدن پایتخت خراسان دلسرد گردیده‌اند و دل‌افسردگی ازخلال عبارتهای آن دو بخوبی پیداست. بیکر درحول وحوش شهر، به‌ویژه درسمت شمال، دهات وباغهای خرم زیادی دیده‌است اما اززمین‌های خشک وبیحاصل جنوب شهر وخانه‌های کوتاه وکوچک بیقواره وکوچه‌های ناهموار باریکی شکایت می کند که دوتن سوار نمی‌توانستند به‌سهولت و راحت درکنار یکدیگر از وسط آنها بگذرند. مگره گور در عین نومیدی چون بادید شاعرانه‌ای شهر مشهد را تماشا کرده است دست کم منظر شهر را از دروازهٔ پائین خیابان زیبا دیده است ومدعی است که ازآنجا چشم انداز خانه‌های گلی، درختان سبز تیره، درخشش گنبد زرین و مناره‌ها بادورنمای کوههای برهنهٔ قهوه‌ای رنگ وسایه‌های تاریک آنها جلوه ولطف خاصی داشت.

باآن که مگره گورمدت‌نسبتاً درازی درشهرمشهد درنگ کرده‌است متأسفانه از وضع اجتماعی وطرز زندگی مردم ودیگر موضوع هائی که مردانی نظیر فریزر و ایست‌ویک درباره‌اش بحث کرده‌اند سخنی بمیان نمی‌آورد. وی والی خراسان، ظهیرالدوله را مرد کاردان وباکفایتی ندیده‌است وبا طنز ویژهٔ خویش می‌نویسد:

«عجب دارم ازآن که ناصرالدین شاه برای اداره یکی‌از بزرگترین ومهمترین ایالتهای ایران پیرمردی چنین کودن و ابله را برگزیده است........ که من پیش‌از بیرون آمدن‌از دربارش اورا ضعیف‌الدوله نام نهادم.» (۱۶)

سایر ملاحظات این مسافر انگلیسی ازحدود سازمان ارتشی شهر، وضع توپخانه، تجهیزات یا ساز وبرگ سوار نظام ومانند آن تجاوز نمی کند وشاید تنها نکتهٔ جالب دیگری که درمیان نوشته هایش می‌بینیم ابعاد شهر باشد که مسلماً سرسری ضبط نگردیده است. مگره گور مدعی است که درازای تمامی دیوار شهر

۱۰۵۳۹ر. یارد یا درحدود شش میل بود وطول درازترین خیابان شهر به ۲۵۸۰ یارد وعریض ترین بخش شهر مشهد یعنی خطی که ازشمال ومغرب صحن می گذشت به ۲۰۰۰ یارد می‌رسید.

آب و هوای خراسان از نظر مک گره گور

رویهمرفته مگره گور آن مسافر دقیق وژرف بین آب وهوای خراسان را بسیار پسندیده وخوش دانسته‌است وبرسبیل اندرز با تاکید تمام نوشته‌است که مسافران بعدی باید از سفر درخراسان وبه ویژه درحاشیهٔ صحرا وکویر به هنگام تابستان احتراز کنند. خود وی گاهی رهنوردی روزانه را زیرآفتاب سوزان تابستانی تحمل ناکردنی دیده است ؛ اما مدعی است که هرگز بخاطر نداشته که شبی را ازفرط گرما طاقت‌فرسا دیده باشد. هم‌چنین‌وی توصیه می کند که مسافر این راه را در زمستان برای سفر برنگزینند زیرا درمیان دشتهای برهنه وپوشیده ازبرف ، وزش بادهای شدید ، سفررا بسیاردشوار می‌سازد. مگره گور بادی‌را که درپاره‌ای‌ازقسمتهای جنوب شرقی خراسان ازشمال به جنوب میوزد همان « باد صدوبیست روز » سیستان دانسته است وبمی‌نویسد که حین سفرازبیرجندبه شمال ، به ویژه‌درحدود بجد[۱] این باد را به غایت نامطبوع یافته است.

چنان که بررسی‌های علمی سالیان اخیر نشان داده است بادهائی که در دو فصل تابستان وخزان باشدت زیادی از شمال به جنوب می‌وزد وشرایط سفررا در دشت های هموار جنوبی خراسان دشوار می‌سازد از منطقهٔ آسیای مرکزی برمی‌خیزد . درخلال چند صدسال این بادهای سرد سبب فرسایش شدید زمینهای حاصلخیز وپیدایش یاگسترش ریگزارها گردیده است. ظاهراً دربخش های جنوبی خراسان به‌ویژه دراطراف قائنات ازقدیم‌ترین دوره‌ها مردم به‌موسم این بادها آشنا بوده و با ساختن آسیاهای بادی ازآنها استفاده می کرده‌اند. ابن حوقل تاریخ نویس تازی که در سدهٔ چهارم هجری ازخراسان ونواحی شرقی ایران دیدن کرده است به تفصیل ازاین آسیاهای بادی یاد می کند ؛ اما به نظر یکی از محققان ایرانی قدمت آسیاهای بادی که احتمالا چندین صد سال پیش ازسفر ابن حوقل درخراسان وجودداشته‌است به‌مراتب بیش‌ازآسیاهای بادی کشورهای اروپای شمالی‌است.(۱۷)

---

۱ ــ نام یک آبادی است

آنچه مگره گور و سایر مسافران آگاه وژرف بین خارجی دربارهٔ اوضاع اقلیمی و آب وهوای خراسان نگاشته‌اند بررویهم با بررسیهای جدید علمی مهندسان ایرانی عهد ما مغایرتی ندارد ، زیرا درحال حاضر نیز اطلاعات ما دراین زمینه منحصر به آمار بسیار ناقصی است که فقط ازهفده ایستگاه باران سنجی و اقلیم شناسی (کلیماتولوژی) درعرض سالیانی انگشت شمار بدست آمده است و براساس این آمار ناقص هرگونه اظهارنظر دقیقی نا ممکن است. طبق نظریهٔ علمی جدید برای بررسی کامل اوضاع اقلیمی وآب وهوای تمامی خراسان وجود دست کم ۶۰۰ مرکز باران سنجی واقلیم شناسی و آماری بیست ساله (و دربرخی مناطق خشک آماری ۸۰ ساله) ضرورت دارد.

مگره گور می‌نویسد که در سراسر خراسان رودخانه‌ای که آب دائمی و کافی داشته باشد وجود ندارد ؛ اما درتمامی آن ایالت هرجا که امکان داشته است به ساختن قناتها یا کاریزها پرداخته‌اند وتا بالاترین درجهٔ ممکن ازمنابع آب روی زمینی و زیرزمینی استفاده کرده‌اند.(۱۸) هنوزکما بیش وضع به‌همین منوال‌است منتهی پژوهش های مهندسان کاردان سازمان برنامه نشان داده است که تامطالعات جامع آب‌شناسی به ویژه درمورد آبهای زیرزمینی خراسان صورت نگیرد هیچ گونه اظهار نظری قطعی دراین باره نمی توان کرد. قدر مسلم آن است که با توجه به محدودیت منابع آب در استان خراسان امکان ایجاد تأسیسات آبیاری تقریباً وجود ندارد ؛ اما چون مقداری‌ازآبهای سیلابی این ناحیه به هدر می‌رود به موازات بررسی درباره آبهای زیرزمینی باید یک سلسله اقداماتی نظیر ایجاد مراکز آمار گیری ، بهبود شبکهٔ‌آبیاری موجود ، ایجاد سد کشف‌رود ، رودبار ودرونگرصورت گیرد.(۱۹)

توجه بیگانگان به مرزهای شمال شرقی خراسان

علاقهٔ مگره گور و سایر جهانگردان انگلیسی این عهد به‌ضبط جزئیات سفر و ویژگیهای جغرافیائی نواحی شرقی ایران بدون دلیل نیست ونباید ازنظر دور داشت که انگیزهٔ سفر مگره گور و سروان جی.سی. نی‌پیه (۱) که کمتر از یکسال پیش از حرکت آن ژنرال اسکاتلندی خود را به خراسان رسانیده گرد آوری

1 - G.C. Napier

آماری دقیق ازجمعیت شهرها ودهها واطلاعاتی صحیح دربارهٔ وضع استراتژیکی و نظامی خراسان بوده است. برای درك اهمیت موضوع باید بخاطر داشت که روسها شهر خیوه را در ۱۲۷۰ ه ابتدا به‌طور موقت و بیست سال بعد (۱۲۹۰ ه برابر ۱۸۷۳م.) به‌طور دائم بتصرف خود درآورده بودند و درخلال ۱۲۸۱ و ۱۲۸۵ ه تاشکند وسمرقند وبخارا را یکی پس از دیگری مسخر ساخته بودند و هنگام سفر مگره‌گور و نی‌پیه اعتقاد عمومی بر آن بود که عنقریت شهر مرو نیز به تصرف لشکریان روس درخواهد آمد.

درحالی که درانگلستان ناگهان نظرها به‌نقشهٔ آسیای مرکزی و خراسان دوخته شده بود، وحکومت هندوستان ازتوسعهٔ نفوذ روسیه درخراسان و پیشرفت تدریجی مرزهای روسیهٔ تزاری به سوی هند می‌ترسید و روسها با اشتیاق فراوان درصفحات شرقی آمودریا سرگرم ساختن دو دژ بزرگ ومحکم بودند جی. سی. نی‌پیه مأموریت یافت که خود را به دورافتاده‌ترین نواحی شمال شرقی خراسان برساند و آنچه را مشاهده می‌کند ذره به ذره‌گزارش دهد. وی درخزان و زمستان سال ۱۲۹۱ هجری قمری درناحیهٔ بزرگی ازمشرق ایران، از فیروزکوه گرفته تا سرخس و دره‌گز سفر کرد ویادداشتهای سفر خودرا به هندوستان وحکومت انگلیس فرستاد. معلوم نیست که مشاهدات وملاحظات کاپیتن نی‌پیه تا چه‌اندازه به رویداد های تاریخی بعد شکل بخشید؛ اما قدر مسلم این است که نوشته‌های وی کمك فراوانی به شناختن اوضاع طبیعی خراسان کرد.

موشکافی، دقت وژرف‌بینی نی‌پیه ازخلال پاره‌ای ازنوشته‌های وی دربارهٔ شمال شرقی خراسان که بعداً به همت انجمن جغرافیائی شاهی لندن بچاپ رسید آشکار می‌شود. مقایسهٔ بین نوشته‌های نی‌پیه وپاره‌ای ازجهانگردان ومسافرانی که پیش‌ازوی دراین‌ناحیه ازایران سفرکرده‌اند برای هردانش پژوهی‌جالب‌است. (۲۰) دراین جا ما آن‌چه‌را کنیر (۱) ازهمراهان سرجان ملکم معروف، درکتاب جغرافیای ایران، راجع به‌کلات نوشته است با ملاحظات نی‌پیه مقایسه می‌کنیم. جان مکدانالدکنیر می‌نویسد:

«کلات درشانزده فرسنگی مشهد بر سر راه مرو شاه جهان ودرمیان سرزمینی کوهستانی بنام ازدرکوه قرارگرفته؛ بسیاربلند است وفقط دو جادهٔ باریک

---

1 - Kinneir

به آن منتهی می‌شود. پس از آن که مسافر درحدود ۷ میل از کوه بالا رفت
به دشت بسیار زیبائی می‌رسد که محیط آن تقریباً دوازده میل است ونهرهای
متعدد کوچکی آن را مشروب می کند. در این جا غله و برنج فراوان می روید.
ساکنان محل در چادر زندگی می کنند و در کلات بنای کوچکی از سنگ
مرمر بدست نادرشاه ساخته شده است.......» (۲۱)

نی پیه در کلات نادری

مدافعان کنیر ممکن است این سان عذر تقصیر را بخواهند که آن جغرافیا نویس بی آنکه رنج سفر به کلات را برخود هموار کرده باشد کلات‌را وصف کرده است ؛ اما مسلماً از نوشته های کنیر نمی‌توان به اهمیت قلعه‌ای که نادر برفراز کوهی بلند ومشرف بریکی‌از دشوارترین وناهموارترین کوره راههای جهان ساخته بود پی برد. نی‌پیه پس‌از طی نخستین مراحل ،هنگامی که درحدود یک فرسنگ و نیم با کلات نادری فاصله داشته است گذرگاه ومحیط اطرافش را چنین وصف می کند :

« جریان آب نهر در بستر سنگلاخی به درازی پنج یاشش میل سرانجام به نهر زیبای دیگری می‌پیوندد که از سمت مغرب و ازمیان گردنهٔ باریکی روان است. ازاین گردنه که مسافر بگذرد از نخستین سد صخره‌ای کلات عبور کرده وبه کلات نادری قدم نهاده است. در پاره‌ای نقاط جا برای عبور بیش‌از یک اسب وجود ندارد وگذرگاه مسافر از روی سنگهائی است که این جا وآن جا ازمیان بستر رود سر بر افراشته وگاهی ناگزیر است بر روی پلهای بی‌بنیان ولرزانی که موقتاً ساخته‌اند گام گذارد. » (۲۲)

تا این جا مقدمه بود. نی پیه پس‌از عبور ازگردنه ، به دره‌ای فراخ ، بیحاصل وخالی می‌رسد که ازطرف شمال آن را محدود به بخش جنوبی دیوارطبیعی کلات می‌داند. به گفته وی این دیوار عبارت از رشته کوههای صخره‌ای است که تقریباً به خط مستقیم ازشرق به غرب ممتد می گردد ونوك این رشته بدون فرورفتگی یا برآمدگی در روی یک خط قرار دارد ؛ زیر آن به فاصله سیصد پا صخره‌ای طبیعی به‌رنگ قهوه‌ای مایل به‌تیره قراردارد که ازآنجا کوه با شیب زیاد و دامنه‌هائی

از سنگ شنی وخاکهای رنگارنگ آهکی پائین آمده و هم تراز دره می‌شود. در سراسر این خط ، نی‌پیه فقط یک شکاف دیده است و با آن که به عقیدهٔ وی رسیدن به کلات ازآن زاویه غیرممکن بوده ظاهراً درعهد نادر آن شکاف راهم دقیقاً با دیوارهای سنگی بسته بودند. نی‌پیه پس‌از عبور ازپائین این خط طبیعی کوهها وگذشتن ازچهار یا پنج میل مسافت خودرا در درهٔ باریکی دیده است که آنجا را دربند ارغونشاه می‌داند.

شایدتنها اشتباه نی‌پیه‌آن باشد که مانند چند تنی دیگر ازمحققان ومشهورتر از همه آنها کرزن (۱) بانی دربند مزبور را ارغون پسر آباقاخان دانسته است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه برایران فرمانروا بود. با آن که در زمان حکمرانی جانشین آباقا خان ، سلطان احمد تکودار ، چندی ارغون حاکم خراسان بوده اساساً دلیلی دردست نداریم که دربند ارغون شاه را وی ساخته باشد. دراین مورد احتمال دارد که حدس بارتولد محقق روسی صحیح‌تر باشد زیرا بارتولد بانی دربند مزبور را ارغون شاه پدر علی‌بیگ مشهور ، یکی از مدعیان ومخالفان تیمور دانسته است ومطالبی که وی از مورخ بزرگ عهد تیموری شرف‌الدین علی یزدی نقل می کند موید این ادعا ست. (۲۳)

هنگام سفر نی‌پیه به کلات در وسط وباریک‌ترین نقطهٔ دره مشغول ساختن دروازهٔ جدیدی بودند که مسافر انگلیسی هدف وغرض ازاحداث آن را درك نکرده است ومی گوید که شاید انگیزهٔ اصلی درساختن دروازه تقلید از دروازه‌های نادری بوده است. دیدن این دروازهٔ نا تمام نی‌پیه را بیاد انگیزهٔ نادرشاه در ساختن قلعهٔ کلات انداخته است. وی مانند جهانگرد یونانی واتاس (۲) که همزمان با نادر بوده به علاقهٔ سرسلسله دودمان افشار در ایجاد دژی تسخیر ناپذیر اشاره می کند . روشن نیست که آیا غرض نادر شاه ازساختن قلعهٔ کلات ، چنان که نی‌پیه درقالب جمله هائی‌طنزآمیز نوشته است ایجاد دژ پا برجا وتسخیر ناپذیری‌برای بازماندگانش بود ویا چنان که جهانگرد یونانی نوشته است می‌خواست شهری بی همتا بسازد تا ساکنانش بی‌نیاز ازدیگران درسایهٔ امن وراحت زندگی کنند. آیا نمی توان تصورکرد که قلعهٔ کلات مظهر آرامشجوئی مرد بیقراری بود که میخواست از برابر

1 - Curzon 2 - Vatas

ناله های هزاران هزار مظلومی که درزیر بار ستم وی دست فغان به آسمان برداشته بودند بگریزد و درداماں دورافتاده‌ترین کوهها خودرا از وحشت وجدان برهاند ؟

به گفتهٔ نی‌پیه بر رغم جریان شدید آب نهری که از کنارهٔ قلعهٔ کلات می گذشت ریگهای کف رود پوشیده ازورقهٔ گیاهی سبز رنگ بود که رنگ آب را اندکی سبز می ساخت وهمین علفها تا اندازه‌ای آب را مسموم می کرد. بقایای قناتی که در عهد نادر ساخته بودند هنوز خارج دربند ارغون بچشم می‌خورد. ظاهراً این همان کاریزی بود که مردم ده ارغونشاه واقع در هشت کیلومتری قلعهٔ کلات ازآب آن برای آشامیدن و کشاورزی استفاده می کردند. پس‌از ذکر مقدمات ،سروان نی پیه با عباراتی که حاکی ازکمال دقت وریزبینی اوست منظر قلعهٔ کلات وطبیعت پیرامون آن‌را بدین سان وصف می کند :

«کوره راهی به‌بلندی هزار ودویست پا ،به شکل مارپیچ وبدور برآمدگیهای تیزکوه بالا می‌رفت. دربخش پائینی ، صخره‌ها عبارت بود ازسنگ ریگی سرخ و سپس تا قلهٔ کوه سنگ آهک. در لایه های سفت پائینی ذرات بسیار کوچکی ازصدف دیده می شد ، و درصد پای بخش بالای کوه صخره ها نرم تر و پوشیده ازفسیل گریفو(۱) بود. این زمینها به جلگهٔ بلندوفراخ وحاصلخیزی منتهی می گردید که بر روی آن کاخ یا عمارت نادری قرار داشت. ویرانه های مزبور بیشتر به‌بقایای آبادیهای حومهٔ یک شهر می‌ماند تاکاخی که شهریاری مشرق زمینی بنیاد نهاده باشد. موقعیت این محل بسیار مناسب بود و برفراز دشت وتپه ، منظره‌ای بس زیبا داشت........» (۲٤)

آن گاه نی‌پیه شرح می‌دهد که خود ویرانه‌ها چندان لطفی نداشت. در میان آن دیوارهای شکسته وآجرهای ریخته محوطه‌ای چهارگوش واقع بود که آن را دیوانخانه می‌نامیدند ومساحت آن چهارگوش به شصت پای مربع می‌رسید. دیوارهای بیرونی‌آن بنا ازسنگ ودیوارهای درونیش از آجر پوشیده بود. ازدامنه‌های تپه‌ای درقسمت غربی بند کلات قناتی ساخته بودند که آب آن‌را اززیر فلاتی موجی شکل به مسافت یک‌میل به مرکز کلات نادری می‌آوردند. ضمناً نی پیه آب چاه این ناحیه‌را شورمزه خوانده‌است ومی گوید که باوجود فراوانی آب،کشت همه‌چیز صرفاً بستگی به باران داشت ومحصول خوبی بدست می‌آمد.

1 - Gryphoea

دگرگونی اوضاع در سرزمینهای ترکمان‌نشین

سال ۱۲۹۰ ه هنگامی که نی‌پیه درشمال خراسان سفر می‌کرد اوضاع نواحی ترکمان‌نشین با آن چه مسافران وجهانگردان بیگانه در نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم هجری درآن سامان دیده بودند تفاوت فاحش داشت. با استیلای روسها بر خیوه وبخارا ترس شدیدی دردلهای ترکمانان افتاده و دامنهٔ غارتگری آنهارا به سوی آمودریا محدود ساخته بود. استقرار حکومتی ثابت ونیرومند برهرات نیز مانع ازآن می‌شدکه ترکمانان متوجه افغانستان گردند. تنها مرزهای شمالی ایران هنوز برروی آن مهاجمان یغماگر باز بود. بااین همه نباید پنداشت که والیان خراسان دست بر روی دست نهاده وازاین امر غافل بودند. دوتن ازکارآمدترین حکمرانان: آصف‌الدوله و حسام‌السلطنه، درطی مدتی بیش‌ازسی‌سال به پاره‌ای از نیرومندترین سران قبیله های ترکمان، زمین بخشیده و آنها را به سکونت دائمی در مرزهای خراسان تشویق کرده‌بودند. نی‌پیه ضمن سفر خود به مرزهای شمالی ایران پاره‌ای ازاین خوانین را دیده است وموکداً به این موضوع اشاره می‌کند که هرچند روش وخط مشی والیان دوراندیش خراسان همواره مثمر ثمر نشده، بااین همه اثرنیکوئی درمیان ترکمانان داشته است. به علاوه نباید ازنظر دورداشت که اقامت موقت درخود شهرها یا نزدیکی شهرها مسلماً درروحیهٔ افراد وبه ویژه رؤسای قبیله‌ها تأثیری بجا نهاده بود زیرا پاره‌ای ازآنها به نی‌پیه گفته بودند که دیگر دزدی و چپاول پیشهٔ آبرومندی نیست؛ مردان نامدار قبیله‌های ترکمان ازآن پس به ندرت در دزدی شرکت می‌جستند وهرگز با یغماگران مهاجم همرکاب نمی‌شدند.

ازطوس تاقوچان

ضمن سفر ازمشهد به قوچان نی‌پیه تمام آبادیها وویژگیهای جغرافیائی این ناحیه را یک یک بر می‌شمرد. کاظم آباد که پیش‌ازقحطی سی وپنج خانوار درآنجا زندگی می‌کردند ومسلماً قبل‌از شورش سالار جای معتبری بود بیش از پانزده باب خانه نداشت. درچهار میل ونیمی شمال آن ده، ویرانه‌های طوس قرار داشت که به عقیدهٔ نی‌پیه دروسط آنها بنای ویران و باابهت نقاره‌خانه جلب نظر می‌کرد.

مسافر انگلیسی پس‌از طی چهار تا پنج میل مسافت ازگناباد به سمت شمال شرقی به چشمه گیلاس مشهور رسیده است و دربارهٔ آن چنین می‌نویسد :

« چشمه گیلاس ازپای برآمدگی تیزی برمی‌خیزد که آن برآمدگی از رشته کوههای شمالی مشهور به کوه رادکان است . می گویند این سرچشمهٔ اصلی آبی است که به سوی مشهد جاری می‌شود و حرم حضرت رضا و آبادیهای پیرامون آن‌را مشروب می‌سازد . آب‌چشمه گیلاس به‌رود بزرگتری می پیوندد که آن نیز ازچشمهٔ های متعدد اطراف چناران تشکیل شده است . یک میل پائین‌تر از ده امیرآباد تمامی‌آب رود وارد کانالی می‌شود که به سوی مشهد جاری است وهنگامی که به شهر مزبور می‌رسد تمامی آن پاکی و صفای اصلیش را ازدست داده است . » (۲۵)

نی‌پیه ، چناران را که پیش‌از قحطی محل آباد وپر جمعیتی بود « دهکده‌ای ویران با چهل تا پنجاه باب خانه و درحدود هزار نفر سکنه » دیده است . ناحیهٔ ثروتمندی که به گفتهٔ مسافران ، درآغاز سدهٔ سیزدهم هجری ، به داشتن باغهای خرم ، کشتزار های وسیع و درختان چنار فراوان مشهور بود جایگاه ویران گروهی مردم تهی دست ومحنت کشیده‌ای شده بود که دیگر نمی‌توانستند به شش درخت چناری که در حاشیه ده باقی مانده بود فخر کنند . دراین عهد نی‌پیه رادکان را درست برعکس چناران جای آبادی دیده‌است . در خود ده رادکان پانصد تن از کردان زعفرانلو زندگی می کردند . آب وچراگاههای اطراف ناحیه فراوان بود ، وسکنهٔ تمامی بلوك بین هفت تاهشت هزار خانوار بودند .

هنگام بیرون آمدن ازچناران نی‌پیه پس‌از عبوراز جلگه‌ای درسمت جنوب غربی به قلعهٔ قدیمی امیرآباد رسیده‌است . وی این قلعه را ازلحاظ سبک معماری و طرز ساختمان جالب یافته است . قلعهٔ مزبور خندقی ژرف وپهن و در هر زاویه‌ای باروئی دوپهلو داشته و اندك اندك فرو می ریخته است . مسافر انگلیسی خاطرنشان می‌سازد که در تابستان سال ۱۲٤۸ هـ (۱۸۳۲ م ،) این قلعه مدت شش هفته درمحاصرهٔ لشکریان عباس میرزا بود وافتادنش بدست شاهزادهٔ دلیر قاجار موجب پریشانحالی رضا قلیخان زعفرانلو وگشودن دروازه‌های قوچان بر روی سربازان دولتی گردید .

نی‌پیه در قوچان

نی‌پیه که تقریباً دوسال پس‌از وقوع زلزلهٔ وحشتناکی قدم به‌خاك قوچان نهاده است با زبردستی ودقتی که در توصیف مناظر دارد دیوارهای فرو ریختهٔ ویرانه‌های آن شهر غم انگیزرا درنظر خواننده مجسم می‌سازد. بی‌شک اگر این مسافر درتابستان یا اواخر بهار قوچان‌را می‌دید شمه‌ای اززیبائی طبیعت اطراف شهر به ویژه دشت سبز وبزرگ غربی آن سخن می‌راند ؛ اما به‌گفتهٔ نی‌پیه دراواخر پائیز یا در زمستان ،کوههای کم ارتفاع عریان ، زمینهای شخم خورده قهوه‌ای رنگ وباغستانهای بی‌برگ منظره را چنان اندوهبار می‌ساخت که هیچ چیز گرد غم‌را ازدل نمی‌زدود. نیمی از خانه‌های شهر چنان ویران شده بود که تعمیر آنها امکان نداشت و به طوری که مگره‌گور پس‌از نی‌پیه نوشت مسافر به هرسوئی می‌نگریست آثار انحطاط و زوال شهر را بعیان می‌دید.

بعداز دیدن ویرانیها و مناظر غم‌افزای قوچان ، نی پیه از تماشای مردم تندرست و دهات آباد و ثروتمندی که برسر راهش به‌سرخس و دره‌گز دیده است ابراز شادمانی فراوان می کند. درپیرامون ده طویل وآبادی یوسف خان وی کردهای طایفهٔ کیوانلو را مردمان زیبارو، خوش قامت وبه مراتب مرفه‌ترازمردم دهات دیگر دیده است و دراین باره می‌نویسد :

«همگی لباسهای خوبی ببرداشتند ومتوجه شدم که مردان کوتاه قد ، اما درشت استخوان ونیرومندند . درمیان آنها چشمان آبی ومیشی فراوان دیده می‌شد . هرچند بی شک این کردان از طایفه‌ای ترك یا تاتار هستند ابداً شباهتی به مغولان ندارند.» (۲۶)

لازم به یادآوری نیست که نی‌پیه دربارهٔ ریشهٔ نژادی کردان دچار اشتباه شده و آنها را با ترکمانان و تاتارها یکی دانسته است . به هر تقدیر مسافر انگلیسی با تحسین تمام زادبوم این کردان را به‌مراتب زیباتر از سایر نقاط ایران و حتی آبادتر از پاره‌ای دهات انگلستان خوانده است. شگفتی نیست که مسافر انگلیسی ازثروت طبیعی مردم این ناحیه ازخراسان به غبطه افتاده وکشاورزان روزمزد تنگدست سرزمین بومی خویش را درمقام قیاس «سرف‌هائی بینوا وبی‌زمین»

خوانده باشد. دشوار نیست از دریچهٔ چشم نی‌پیه به گروهی از کشاورزان روزبهی بنگریم که خوراکشان به اندازهٔ کفایت بود، پوشاك خوبی برتن داشتند و چهره‌های گلگون آنها حکایت ازسلامت وخوشی می‌کرد. دراین ناحیه تاکستانها وباغستانهای میوه مملو ازرنگهای روشن و درخشان پائیزی بود. مسافر تازه وارد دردل کشتزارها این جا و آن جا مردان را سرگرم شخم‌زدن می‌دید. هرسو زمین ها پراز خرمن کوبیده و جویهای آب سیمین رنگی بود که از رودی خروشان جدا می‌شد. مهمتراز همه این ناحیه درمیان رشته کوههائی بود که‌از خاور وباختر راه را برغارتگران ترکمان می‌بست و کشاورزان را درپناه خود حفظ می‌کرد؛ اما اندکی بالاتر ازاین ناحیه، درپیرامون دره‌گز با وجود عوامل مساعد طبیعی، وبه‌ویژه آب فراوان، دره‌ای حاصلخیز وغنی، خالی ازسکنه افتاده بود. ترس از هجوم ناگهانی ترکمانان به حدی بود که هیچ کس درمنطقهٔ ابیورد توجهی به سکونت یا کشت و کارنداشت.

ترقی و انحطاط ابیَورد

نی‌پیه درمسیر رود کبکان پس‌از عبور ازقلعهٔ کوچك وزیبائی به همین نام متوجه مشرق وجنوب شرقی شده از میان درهٔ باریکی از دو سو دیوارهای شنی بزرگی رود را دربرگرفته بود خودرا به چراگاه‌های ابیورد می‌رساند. درسده‌های پنجم تا هفتم هجری ابیورد نام ولایتی بود بر سر راه مرو که اهمیت واعتبار فراوانی داشت. درسدهٔ پنجم ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور در مهنه یا میهنه از شهرهای مهم این ناحیه متولد شد و در همانجا درگذشت. نوح بن منصور سامانی ولایت ابیوردرا به عبدالله خوارزمشاه فرمانروای خوارزم جنوبی بخشید وتا زمانی که سلطان محمود غزنوی قدرت نیافته بود ابیورد هم چنان در دست امیران خوارزمشاهی باقی ماند. ابیورد تا دوران استیلای مغولان اهمیت پیشین خودرا حفظ کرد وفقط بر اثر آن بلای بزرگ بود که تدریجاً اعتبار خودرا ازدست داده به صورت شهر کوچکی درآمد. درآغاز عهد صفویه این ناحیه چندین بار درمعرض تاخت وتاز اوزبکان قرارگرفت تا آن که سرانجام چراگاههای مشهورش قشلاق خاندان نادری گردید.

هنگامی که نی‌پیه به ابیورد می‌رسید دیگر اثری ازعظمت گذشته وجود نداشت. پس‌ازچندی که کردان وپاره‌ای از طایفه‌های ترکمان دراین دره سکونت

گزیده بودند چون خود را ایمن نمی‌دیدند مراتع ابیورد وزمینهای پیرامون آن‌را ترك گفتند. درواقع بلای این طاوس پر زیبایش بود. ابیورد بواسطهٔ زمین مساعد وآب فراوان بالقوه سرزمین ثروتمندی بشمار می‌رفت ؛ اما همیشه بازده عرق کشاورزان و حاصل زحمت مردمی کوشا وسوسهٔ بزرگی برای همسایگانی یغماگر می‌شد. به گواهی نی‌پیه باروری زمین چندان بود که گاهی وزن خربزه‌های ابیورد به بیش‌از بیست وپنج کیلو می‌رسید ودهقان می‌توانست به آسانی درعوض هر دانه گندمی که می‌کاشت صد دانه بردارد. نی‌پیه مدعی‌است که فقط یکسال پیش‌از ورود وی به ابیورد هزار خانوار ترکمان‌را به ناحیهٔ مزبور کوچانیده بودند. ترکمانان براثر تسلط روسها بر شهر خیوه آواره شده بودند و دولت مرکزی ایران به خاطر حفظ مصالح خودش می‌خواست آنهارا درپیرامون ابیورد اسکان دهد ؛ اما ظاهراً این طرح با مخالفت خان دره‌گز مواجه گردید. خان مزبور که نمی‌خواست زمینهای حاصلخیز ابیورد ازچنگش بیرون رود مهاجران ترکمان را به آن سوی دره‌گز در اتک نقل مکان داده بود.

پیشینهٔ تاریخی دره‌گز وسرخس

اگر بتوان بـه گفتهٔ جان مکدانالـدکنیر مؤلف نخستین کتاب جغرافیای ایران اعتماد کرد در ۱۲۲۰ ه ساکنان سرخس فقط شش هزار خانوار ترکمان بودند. کنیر که فاصلهٔ سرخس‌را تا مشهد سی وهشت و تا مرو بیست وچهار فرسنگ حساب کرده است سرخس را همان شهر قدیمی ساریگو (۱) دانسته است. (۲۷) اما از این مقوله درنوشته های سایرجهانگردان و جغرافیا دانهای بیگانه چیزی نمی‌یابیم. هنری رالین‌سون(۲) که محقق ارجمندی است می‌نویسد که نام شهرسرخس به شکل امروزی یا همانند آن درجغرافیای دورهٔ های باستان نیامده‌است. رالین سون ازنوشته های ابوریحان بیرونی الهام گرفته سرخس‌را نام یکی‌از قبیله های تورانی می‌داند که به قبیلهٔ زاویه شهرت داشتند وپس‌از توطن درکنار دره‌گز خودرا سرخس نامیدند.(۲۸) قدر مسلم آن است که از دوره‌های بسیارکهن سرخس بواسطهٔ داشتن‌زمین مساعد، آب کافی وچراگاههای بزرگ طبیعی قرارگاه مناسبی برای قبیله های بیابانگرد بود ؛ اما

۱ ـ Sarigo ۲ ـ H. Rawlinson

همین که براثر هجومهای پیاپی اقوام مختلف و ناسازگاریهای طبیعت بسیاری از جنگلهای این ناحیه از خراسان از بین رفت سرخس دیگر نتوانست در برابر عوامل نامساعدی چون سیلابهای خروشان، وزش بادهای شدید وخطر ریگ روان موقعیت پیشین خودرا حفظ کند.

به گفتهٔ رالین‌سون جغرافیا نویسان باستانی و عصر جدید هیچ کدام نامی از دره گز نبرده‌اند و وی دره گزرا ازتوابع ابیورد دانسته است. ازآن‌جا که پلینی(۳) و ایزودور خاراکسی (۴) جغرافیادان سدهٔ اول میلادی نیز بسیاری از نواحی اطراف ابیورد را از بلوك ابیورد دانسته‌اند احتمال دارد که سخن رالین‌سون درست باشد؛ اما معلوم نیست که شهری که یونانیان آن‌را اپاردوس(۵) نامیده‌اند ومشهور است که در زیر ریگ روان پنهان شد همان تجن عهد جدید یا شهری درنزدیکی دره گز کنونی باشد. (۲۹)

جمعیت دره گز که طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ خورشیدی به ۴۲،۱۱۷ نفر بالغ گردیده است هنگام سفر نی‌پیه و رالین‌سون به خراسان از هژده هزار تن تجاوز نمی کرد و این جمعیت میان سه ده نسبتاً بزرگ وسی قریهٔ کوچک تقسیم شده بود. نبودن غلهٔ کافی برای مصرف اهالی دره گز هیچ علتی جز ناامنی نداشت وچنان که در دوره‌های بعدی به ویژه ازآغاز تشکیل سلسلهٔ پهلوی به بعد دیده شد درقسمت عمدهٔ این شهرستان یعنی در زمین های بلند و دامنه های کوه هزار مسجد آن قدر گندم وجو بعمل آمد که مردم ازغلهٔ قوچان وشیروان بی‌نیاز گردیدند. کاشت پنبه درسالهای اخیر، به‌ویژه توسعهٔ زمین های پنبه‌خیز درحومهٔ دره گز، لطف‌آباد نوخندان و بخش چاپشلو نمودار دیگری ازامکان عمران این ناحیه است. به هر تقدیر درعهد رالین‌سون که جمعیت دره گز کمی از یک سوم جمعیت کنونی آن ناحیه تجاوز می کرد ظاهراً حدود دره گز از مغرب به مشرق چهل میل و ازشمال به جنوب سی میل بود؛ وچون دره گز پایگاه طبیعی مناسبی برای ارتباط با مرو و شهرهای آسیای مرکزی محسوب می شد رالین‌سون عقیده داشت که روسها دیر یا زود یکی‌از نقاط آن دره را برسبیل قرارگاه نیروهای نظامی خود ضبط خواهند کرد.

ده سال پس‌از آن که نی‌پیه خراسان را ترك گفته بود سربازان روسی به بهانهٔ تنبیه ترکمانان مهاجم، شهر کهنهٔ سرخس را که در کرانهٔ راست تجن قرارداشت

---

۳ ـ Pliny ۴ ـ Isodore Of Charax ۵ ـ Epardus

متصرف شدند وبدین سان پیشگوئی هنری رالین سون واقعیت پیدا کرد. گرفتن سرخس وجدا کردن دهکدهٔ فیروزه وجزایر آشوراده از خاك ایران بخشی ازسیاست کلی استعماری دولت تزاری بودکه تا سال ۱۳۳۹ ه. (۱۹۲۱ م،) ادامه یافت و سرانجام مرافعهٔ ایران و روسیه بر سر مرز های خراسان با تغییر رژیم حکومتی در روسیه بپایان رسید. به موجب پیمانی که میان دولت بلشویکی روسیه وایران بسته شد دهکدهٔ فیروزه وجزایر آشوراده دوباره به ایران تعلق گرفت ؛ اما سرخس کهنه درتصرف روسیه باقی ماند.

کلید منابع و توضیحات فصل چهارم

۱ - ن. ک. به شرح سفری ازبلوچستان وصفحات جنوبی ایران. نگارش الیور - سن‌جان درکتاب ایران شرقی تألیف سر فردریک گولد اسمیث. لندن ۱۸۷۶ ج اول - ص ۹۸

۲ - « « نوشته‌های یوان اسمیث درکتاب ایران شرقی ج اول ص ۳۰۹.

۳ - « « کتاب ازسند تا دجله نوشتهٔ دکتر هنری بلیو ص۳٤٦/ص ۳۳۷

٤ - « « همان کتاب ص ۳۳۷

۵ - « « « ص ۳٦۳

٦ - « « نوشته‌های یوان اسمیث ، ایران شرقی. ج اول ص ۳۳٦

۷ - « « کتاب از سند تا دجله ص ۳۰۲ و ۳۰۳

۸ - « « کتاب از سند تا دجله ص ۳۰۷ و ۳۹۸

۹ - « « کتاب نوشته‌های یوان اسمیث. ایران شرقی. ج اول ص ۳۷۱

۱۰ - « « کتاب شرح سفری درایالت خراسان درسال ۱۸۷۵ - لندن ۱۸۷۹ - ج ۱ - ص ۱٤۷

۱۱ - « « همان کتاب ج ۲ ص ۸۷

۱۲ - « « جلد اول همان کتاب ص ۱۷۱

۱۳ - « « « « ص ۱٦۹

۱٤ - « « کتاب ابرها درمشرق. لندن ۱۸۷٦. ص ۱۷۷

۱۵ - « « سفری از قفقاز به صفحات داخلی ایران - ۱۸۷۲. ص ۹۷

۱٦ - « « شرح سفری درایالت خراسان. ج اول ص ۲۸٦

۱۷ - « « نوشتهٔ مهندس رزاقی . کتاب عمران منطقهٔ خراسان ج۲ص ٦

۱۸ - « « سفری درایالت خراسان ج ۲ ص ۱۳٦

۱۹ - « « کتاب عمران منطقهٔ خراسان از ص ۱۷۷ تا ۱۸۳.

۲۰ - مقایسه کنید مطالب کنیر ونی‌پیه‌را بانوشته‌های ژنرال فریه (سفرنامه‌ص۱۹۹) و جورج کرزن درکتاب ایران ومسئلهٔ ایران (ج اول ص ۱٤۲)

۲۱ - ن. ک. به کتاب جغرافیای کشور شاهنشاهی ایران. کنیر ص ۱۷٦

۲۲ - ن. ك. به یادداشتهای سفر نی‌پیه درخراسان. ژوئیه ۱۸۷٤. مجلهٔ انجمن شاهی جغرافیائی ج ٤٦ . ۱۸۷٦ ص ۷٥ و ۷٦

۲۳ - « « تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران - بارتولد ص ۱٤۷ و ۱٤۸

۲٤ - « « یادداشتهای سفر نی‌پیه ص ۷۷

۲٥ - « « « « ص ۸۲

۲٦ - « « « « ص ۲٦

۲۷ - « « جغرافیای شاهنشاهی ایران - کنیر ص ۱۸٦

۲۸ - « « مقالهٔ رالین‌سون زیر عنوان راه مرو در مجلهٔ انجمن شاهی جغرافیائی ج اول لندن ۱۸۷۹ . ص ۱۸۷

۲۹ - « « همان مقاله ص ۱٦۱

فصل پنجم

نظری کلّی به اوضاع خراسان
از آغاز تا نیمهٔ سدهٔ چهاردهم هجری

فصل پنجم :

نظری کلی به اوضاع خراسان، از آغاز تا نیمهٔ سدهٔ چهاردهم هجری

گفتیم که نوشته‌های مگره‌گور دربارهٔ مشهد بسیار ناچیز است. این امر را نباید ناشی از ناآگاهی آن جهانگرد دانست زیرا یکسال پیش‌ازسفر وی نی‌پیه حق مطلب‌را دربارهٔ پایتخت خراسان اداکرده بود وچون مگره‌گور ازاین جریان آگاهی داشت باید چنین نتیجه‌گرفت‌که یا مگره‌گور عمداً از توضیح بیشتری دربارهٔ مشهد خودداری ورزیده ویا چنان سرگرم تدارك نقشهٔ حرکت به سوی بخارا بوده‌که مجالی برای نگارش مشاهدات خود نیافته است. نی‌پیه‌که درسال ۱۲۹۱ ه‍. به هنگام خزان به مشهد رسیده‌است دربارهٔ وضع اجتماعی، جمعیت، وضع اقتصادی و دادوستد شهر مشهد، سازمان نظامی، توپخانه، نفوذ علمای دین، نادانی و بیکفایتی والی خراسان‌که به‌گفتهٔ نی‌پیه فقط براثر توصیهٔ سپهسالار اعظم به آن مقام منصوب‌گردیده بود شرح مفصلی درسفر نامهٔ خود نگاشته است. والی‌خراسان درآن عهد حسین‌خان نظام‌الدوله شاهسون بود.

دراین تاریخ مسلماً وضع اقتصادی خراسان رو به انحطاط نهاده بود. با آن‌که امکان داشت براثر رام‌شدن واسکان ترکمانان، بازرگانی از نو رونق گیرد؛ اما سودجوئی و خودپرستی والی که درنظر همگان به‌ویژه بازرگانان منفور بود، به افزایش داد وستد وتشویق سوداگرانی‌که منافعشان مرتباً لطمه می‌دید‌کمك نمی‌کرد. مخالفت‌میان سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه و سپهسالار اعظم‌که منجر به برکناری اولی ازخدمت خراسان‌گردید به تثبیت اوضاع آن ایالت‌کمك نکرد و نارضائی درمیان افراد تمامی طبقات مردم به ویژه سربازان‌که حقوقشان‌گاهی تا چند سال عقب می‌افتاد قوت‌گرفت. نی‌پیه تعداد دکانهای شهر مشهد را در۱۲۹۱ ه‍

بیش‌از هزار وسیصد ندانسته است و به‌عقیدهٔ وی اگر همه ساله پنج تا شش هزار نفر برای زیارت ازسایر نقاط ایران متوجه مشهد نمی‌شدند غیرممکن بود که درتمام سال هزار وسیصد دکان را برای رفع نیازمندیهای اهالی شهر دایر نگاه داشت.
نی‌پیه دربارهٔ جمعیت شهر مشهد چنین می‌نویسد:

«منابع موثق گویند که شهر مشهد هفت هزار وپانصد باب خانه دارد که تمامی آنها مسکونی است. اگر هر خانواری را مرکب از چهار نفر بدانیم مشهد باید جمعیتی حدود سی هزار نفر داشته باشد ..... واگر عده‌ای را که همه ساله به زیارت به مشهد می‌آیند پنج یا شش هزار نفرحساب کنیم جمعیت آن شهرسی وپنج تا سی وشش هزار نفر وشاید اندکی کمتر ازاین شود. طبق آماری که خود ایرانیها فراهم آورده‌اند جمعیت مشهد به حدود شصت هزار نفر می‌رسد؛ اما من می‌پندارم که چهل وپنج هزار باید رقم صحیحتری باشد.» (۱)

نی‌پیه درجای دیگری از سفرنامه‌اش همین رقم را تکرار می‌کند و از چهل وپنج هزار نفر جمعیت شهر فقط پانزده هزارنفر را افراد بالغ ذکور می‌داند. به طور قطع نمی‌دانیم که اساس محاسبهٔ نی‌پیه چه بوده و وی رقم پانزده هزارنفررا ازکجا آورده است؛ اما میدانیم که بیست وپنج سال پیش‌از ورود وی به خراسان، پانزده هزار نفر از مشهدیان مسلح درمقام پشتیبانی از سالار، فرزند آصف‌الدوله چندین ماه پایتخت خراسان‌را دربرابر لشکریان حسام‌السلطنه حفظ کردند وپایداری ورزیدند. شاید نی‌پیه این رقم‌را ملاك قرار داده باشد، اما درعین حال وی خاطر نشان می‌سازد که درعهد وی مسلماً عده‌ای ازافراد ذکور و بالغ شهر بر اثر قحطی جان سپرده وجمعی‌دیگراز خراسان مهاجرت کرده بودند و وضع چنان بود که اگر واقعاً دفاع ازشهر ضرورت پیدا می‌کرد وهمگی خود راملزم به انجام‌چنین وظیفه‌ای‌می‌دیدند شایدامکان‌داشت که‌درحدود ده هزارنفر مرد مسلح را به کاردفاع ازشهر بگمارند.

ادانوان درخراسان

هم چنان که پیشتر گفتیم دوره‌ای که نی‌پیه و مگره‌کور از خراسان دیدن می‌کردند بواسطهٔ پیشرفت روسیه درآسیای مرکزی انگلستان منافع خودرا درخطر

می‌دید ومحافل سیاسی لندن بیش‌از پیش جویای کسب اطلاع دربارهٔ مرزهای شمالی خراسان بودند. با آن‌که تسخیر قریب الوقوع مرو به‌شکل شایعهٔ مصیبت‌زائی بر سر زبانها افتاده بود؛ اما هیچ کس درانگلستان وهندوستان به‌طور قطع ازناحیه‌ای که بدست سپاهیان مهاجم روس تسخیر شده بود اطلاعی نداشت. روزنامه‌های لندن که ناگهان متوجه خطر پیشرفت‌روسیه به سوی مرو شده بودند تلاش می‌کردند تا مگر خبرهای صحیح وجالبی دراین باره بدست آورند. یکی از پیشگامان خبرگیری دراین دوره ادموند اودانوان (۱) است که به سمت خبرنگار دیلی نیوز (۲) داوطلب سفر به مرو گردید. اودانوان که پنج سال پس از نی‌پیه به عزم ایران حرکت کرد در اواخر سال ۱۲۹۷ هجری قمری خود را به مشهد رسانید. درآغاز کار وی خیال نداشت در مشهد درنگ کند؛ اما ظاهراً به دو علت مهم: یکی بیماری ودیگری کسب اجازه از والی خراسان خودرا ازماندن درمشهد ناگزیر دید. اقامت سه ماههٔ اودانوان در مشهد به انجام نقشه‌هایش کمک فراوان کرد، زیرا به عقیدهٔ وی پیش ازحرکت به سوی مرو لازم بود مسافر مظنونی چون خبرنگار دیلی نیوز لندن ازنقشه‌های نظامی روسها آگاه باشد.

پیش‌از حرکت اودانوان از قوچان به سوی مشهد خبر رسیده بود که روسها گوك تپه را متصرف شده‌اند. طبعاً همه کس می‌دانست که پس‌از تصرف گوك تپه عبور سربازان روسی ازکوهها وسرازیر شدنشان به سوی دشت مشهد کار آسانی بود. دراین هنگام ازگوشه وکنارخبرمی‌رسید که فرمانده کل قوای روس ژنرال‌اسکوبلف(۳) در ترکمان صحرا دست به عملیات زده است و برای فیصله دادن کار ترکمانان تکه درصدد است به سوی رود تجن حرکت کند و درآنجا اردو زند. طبق استدلال این خبرنگار تیزبین وجهاندیده نقشهٔ اسکوبلف بدون تجاوز به خاك ایران غیرممکن بود وچنان‌که بعداً دیده شد ژنرال روسی در واقع بخشی از ابیورد ودهکدهٔ کخه را نیز متصرف گردیده آن اراضی را به استناد اشغال نظامی جزو قلمرو روسیهٔ تزاری اعلام نمود.(۲)

ضمن‌حرکت ازقوچان به مشهد، اودانوان کراراً درسفرنامهٔ خود به‌دشواری پیدا کردن نام صحیح دهها و غلط بودن نقشه‌های موجود اشاره می‌کند، ومدعی

۱ - Edmond O' Donovan ۲ - Daily News ۳ - Gen. Skobeleff

است که درنقشه‌ای که وی همراه‌داشت عمداً یا سهواً نامها را به‌غلط نوشته ویا تحریف کرده بودند و یا دست کم‌نامهائی که ساکنان محل به‌نقاط مختلف می‌دادند با آن چه بر روی نقشه بود تفاوت فاحش داشت. خود وی کوشیده است که فواصل را به‌طور دقیق ضبط کند ، ازآن جمله می‌نویسد :

« نخستین ده پس از عزیمت از قوچان به فاصلهٔ تقریباً چهارفرسنگ ، یا چهارده میل ، جعفرآباد نام‌دارد. پس‌از طی‌شش فرسنگ مسافت به سیدان و از آن‌جا به فاصلهٔ سه فرسنگ ونیم دیگر به گناباد می‌رسیم. سپس چناران و پس از آن کاظم آباد واقع است که تنها آبادی بزرگ درطول این راه است و چندان فاصله‌ای با ویرانه‌های طوس ندارد..... جملگی برآنند که راه مشهد راهی‌است بسیار خطرناك اما خطر ازجانب غارتگران ناشی‌نمی‌شود بلکه از ناحیهٔ دهاتیانی‌است که درکنار جاده سرگرم کشت‌اند وگاهی از طریق راهزنی بر درآمد مختصری که ازکشاورزی دارند می‌افزایند.» (۳)

با تمام دقت و وسواسی که اودانوان نشان داده است ازاین شرح مختصر پیداست که یا درنوشتن خط سیر خود به هنگام سفر اشتباه کرده و یا بعداً درترتیب این نامها بواسطهٔ اتکائی که بر حافظهٔ خود داشته است بخطا رفته زیرا درجادهٔ کهنهٔ قوچان آبادیهای مهم پس‌از جعفرآباد به ترتیب سیدآباد ، چناران و سپس ده گناباد و بالاخره کاظم آباد قرار داشته است.

شهر مشهد و وضع داد و ستد

اودانوان مسافر خردمند و هوشیاری که اصولاً به ظواهر شهرهای مشرق زمین با نظری خالی ازاعتماد می‌نگریسته است به‌گفتهٔ خودش چون برای نخستین بار چشمش به دورنمای شهر مشهد می‌افتد از تعجب وتحسین خودداری نمی‌کند ، زیـرا جز منظر شهر استانبول از میان بغاز بسفور ، دورنمای هیچ یک از شهرهای مشرق زمین را به زیبائی مشهد ندیده است. دراین باره وی با پاره‌ای ازجهانگردان پیشین مانند فریزر و وامبری هم آوازگردیده و به‌خوبی دریافته است که دیدن سواد شهر مشهد می‌تواند چه اثری در اذهان زائرین فرسوده ازسفر داشته باشد وهنگامی که مسافر پس‌از طی راههای پرگرد وخاك و خطرناك و یحتمل ماهها تن در دادن

به رنج سفر، ازبالای کوهها گلدسته ها و گنبد زرین مشهدرا مشاهده می کند چگونه دلش ازشوق بتپد و دیدگانش ازآن جلال و حشمت خیره گردد؛ اما همین مسافر دربرابر این زیبائی، درون شهر و به ویژه کوی مستمندان وتهی‌دستان مشهد را بسیار زشت و شرم‌آور دیده است. سزاوار است که ساکنان امروزی همان بخش جنوبی مشهد کلمات اودانوان‌را بیاد آورند و ازطالع فرخندهٔ خویش شادمان باشند. به گفتهٔ اودانوان، صرفنظر از بالاخیابان و محوطهٔ بازار وپیرامون آستانه:

«.... مشهد عبارت از یک رشته زاغه هائی گلی است چنان درهم افتاده که اجتماع وسکونت این همه مردم دردل این ویرانه‌ها مسافر تازه وارد را به شگفت وامیدارد. این توده کلبه های گلی را راهروهای سرپوشیدهٔ باریکی ازهم‌جدا می کند که سقف آنها را با کاه گل پوشانیده‌اند و ازهیچ سو روشنائی در آنها نفوذ نمی کند الا از انتهای این راهروها. این کوچه های زشت در وپنجره‌ای ندارد.... و مالامال از فضولات وزباله است. همه جا درمیان زباله ها توله‌سگها جا گرفته‌اند و چون عابر به‌این دالانهای نیمه تاریک گام می‌نهد گاه وبیگاه این جانوران را لگد مال می کند. گاهی توده‌های زباله چندان بالا می‌رود که ناگهان سر برسقف کوچه می‌ساید و درنتیجه بارانی ازخاک وگل فرو می‌ریزد. هنگامی که عابر ازمیان این دالانها می گذرد اگر دو دستش‌را به‌طرفین درازکند نوك انگشتانش از هر دوسو به دیوارها می‌ساید.» (٤)

اودانوان بازار مشهد را ازلحاظ لباسهای رنگارنگ وزبانها وقیافه های گوناگون جالبترین بازار ایران یافته است؛ اما مدعی است که دراین دوره تجارت بکلی دراختیار بازرگانان روسی بود. تقریباً تمامی کالاهای مورد نیاز را از روسیه وارد میکردند، جز مقداری قند وشکر که از بندر مارسی می‌آمد. مهمترین کالاهائی که دربازار عرضه می شد عبارت بود ازپارچه‌های پنبه‌ای وپشمی، ظرفهای بلور و چینی، سینی، چراغ وسایر کالاهای مصرفی ساخت روسیه. قلم مهمی از واردات چای روسی بود که از هشترخان بتهران یا استرآباد (گرگان کنونی) وازآن جا به مشهد حمل می‌شد. هم چنین وفور سکه‌های قدیمی وگرانبها دربازار مشهد هر جهانگرد بیگانه‌ای را متعجب می‌ساخت. به قول اودانوان سکه‌های ایران و

یونان باستان درشهر فراوان بود ، وبه بهای اندکی زیادتر ازارزش طلایش خرید و فروش می‌شد وخبرنگار انگلیسی شك نداشت که پیدا کردن سکه‌های پربها وکمیاب برای سکه شناس دقیق وآگاهی آسان بود. اودانوان دراین‌باره می‌نویسد :

«یکی از دوستانم که مدتها در ایران مقیم است به من گفت که یافتن سکهٔ زرین عهد اسکندر دراین شهر کار آسانی است ومی‌توان چنین سکه‌ای را به بهای اندکی خرید. اخیراً یکی از این سکه‌های اسکندری در اروپا به مبلغ هزار و دویست لیره بفروش رفت . سکهٔ زرین عهد اسکندر معمولا به اندازه سکه نیم کراون (۱) انگلیسی است و چون دلالان یهودی‌بغداد بطرز دقیقی ازاین سکه تقلید کرده و سکه‌های دغلی همانند آن ساخته‌اند تمیز اصل از دغل فقط کار اهل فن‌است.» (٥)

بازگشت اودانوان ومرگ سپهسالار

سفر نامهٔ ادموند اودانوان حاوی اطلاعات جالبی دربارهٔ مرو است. وی دراوایل سال ۱۲۹۸ ه مشهد راترك گفت و بررغم مخالفتهای شدید مأموران روسی واشکال تراشیهای خانهای محلی ، پس‌از تحمل سختیهای فراوان خودرا به مرو رسانید وچندین ماه درمیان مردم مرو اقامت گزید وسرانجام به اصرار بزرگان شهر و از ترس آن که مبادا بچنگ کارگزاران روسی افتد درآخر ماه شعبان همان سال (۲۸ ژوئیه ۱۸۸۱ م.) دوباره به مشهد بازگشت. هنگام رسیدن وی به‌شهر مشهد میرزاحسین خان قزوینی سپهسالار (فرزند میرزا نبی خان قزوینی) به‌حکومت خراسان منصوب گردیده بود. اودانوان که سپهسالار را چندین بار دیده است شایستگی وکاردانی وروشنفکری وی را می‌ستاید ودربارهٔ مرگش چنین می‌نویسد :

«سه روز پس‌از آن که ازمشهد بیرون آمده بودم شنیدم که سپهسالاراعظم درگذشته است . وی پس از نوشیدن فنجانی قهوه جان سپرده بود . همه می‌پنداشتند که سپهسالار را مسموم ساخته‌اند و اطرافیان شاه دراین کار دست داشته‌اند. علت گماشتن سپهسالار به حکومت خراسان آن بود که درباریان می‌خواستند از دستش راحت شوند زیرا در پایتخت جنجالی براه انداخته بود.» (٦)

---

۱ - Half Crown

به گمان ما دراین مورد نیز اودانوان فریب فراموشکاری خودرا خورده است زیرا خودش می‌نویسد که درتاریخ سوم ماه سپتامبر سال ۱۸۸۱ م. (۸ شوال ۱۲۹۸ ه) مشهدرا ترك گفت (۷) وچون سپهسالار در ۱۲ ذی‌الحجه سال ۱۲۹۸ ه درگذشت وآن روز برابر چهاردهم ماه نوامبر ۱۸۸۱ م. بوده‌است به این حساب اودانوان می‌بایست خبر فوت سپهسالار را هفتادویک روز پس‌از بیرون آمدن‌ازمشهد شنیده باشد و نه سه‌روز بعد ، چنان‌که خودش نگاشته است. ازطرف دیگر چون اودانوان در ۲۶ ماه نوامبر ، یعنی دوازده روز پس از مرگ سپهسالار به بغاز بسفور رسیده است لذا بعید نیست که شایعات مربوط به مسموم شدن والی خراسان‌را ضمن سفر در آذربایجان شنیده باشد. ناگفته نماند که پاره‌ای‌ازنویسندگان بواسطهٔ همانندی عنوان میان این سپهسالار و محمدخان سپهسالار شایعهٔ مسموم شدن را گاهی به‌این وگاهی به آن نسبت داده‌اند. محمد خان سپهسالار که بیش‌از چهارده سال قبل‌از سفر اودانوان در هفدهم صفر ۱۲۸٤ ه (۲۱ ژوئن ۱۸٦۷) درمشهد درگذشت پسر دوم امیرخان سردار دائی شاهزاده عباس میرزا بود.(۸) احتمال دارد که شایعهٔ مربوط به‌دادن« قهوهٔ قجری » به محمدخان صحیح نباشد ؛ اما دلایل فراوانی دردست است که سپهسالار دوم یعنی میرزا حسین خان قزوینی مشهور به مشیرالدوله را چنان‌که اودانوان شنیده بود ، مسموم کرده‌اند.

منافع روسیه در شمال شرقی خراسان

گفتیم که پیش‌از حرکت اودانوان ازقوچان به مشهد شایع بود که گوك تپه بدست سربازان روس افتاده است. ظاهراً این شایعه بی اساس بود زیرا حدود ۹ ماه بعد در ۲٤ ژانویه ۱۸۸۱ (سوم ربیع‌الاول سال ۱۲۹۹ ه) ناحیهٔ مزبور به‌طور قطع بتصرف لشکریان روس درآمد و ترکمانان تکه پس‌از پایداری شگفت‌انگیزی تارومار گردیدند. باتسخیر قطعی گوك تپه ارتباط ترکمانان مزبور باتکیه گاه‌بزرگشان قطع شد و سرانجام همگی تکه‌ها دربرابر عالیخانوف (۱) افسر مسلمان روسی که ازاهالی داغستان بود سلاح برزمین نهادند وسه سال بعد مرو رسماً بخشی ازامپراطوری روسیهٔ تزاری گردید. به‌هرتقدیر باافتادن گوك تپه بدست روسها نقشه‌ای که زمامداران تیزهوش وواقع بین امپراطوری بزرگ تزاری ازدیر بازدرسر پخته بودند عملی گردید،

---
۱ - Alikhanof

و تقریباً دوازده سال پس‌ازآن که کراس نوودسک(۱) مبداء خط آهن‌آسیای مرکزی روس شده بود پیشتازان ارتش تزاری بررغم اعتراضهای شدید دولت ایران دهانهٔ رود اترك را دراختیار داشتند.

درعرض این دوازده سال دولت روسیه برای انجام مقصد اصلی خویش که گشودن شاهراهی به سوی آسیای مرکزی بود ازهیچ گونه کوششی دریغ نورزید. یکی ازاین کوششها فرستادن اشخاص آگاه ودانشمند به آسیای مرکزی برای کسب وگردآوری اطلاعات بود. پاره‌ای ازاین‌افراد مانند گلادی چف(۲) و سوکولف(۳) امینوف(٤) وعالیخانوف بواسطهٔ پژوهشهای جالب وگردآوری آمار واطلاعات نادر وتهیهٔ نقشه های دقیق جغرافیائی‌از محققان بزرگ جغرافیای آسیای مرکزی گردیدند. سرحلقهٔ این مکتب ژنرال ونوکف(٥) است که فنون نظام واطلاعات جغرافیائی را درخود جمع داشت و دربارهٔ پیشرفت مصالح امپراطوری تزاری ازعلم جغرافیا مدد جست. دانش ونوکف دربارهٔ نژادها و اوضاع جغرافیائی شمال شرقی خراسان و آسیای مرکزی چندان دقیق وژرف بود که انجمن شاهی جغرافیائی لندن نیز وی را بزرگترین حجت دربارهٔ این موضوع می‌دانست. انگیزه‌های سیاسی وعلاقهٔ شخصی ونوکف سبب گردید که جغرافیادان وزمین پیمای روسی بنام لسار(٦) دو بار به‌خاك ایران قدم نهد وازگوشهٔ شمال شرقی خراسان دقیقاً نقشه بردارد.

مأموریت لسار درخراسان

دومین مأموریت لسار که دربهار سال ۱۸۸۲م. (اواسط سال ۱۲۹۹ﻫ قمری) انجام گرفت به منظور تحقیق دربارهٔ امکان کشیدن خط آهنی میان عشق‌آباد ومشهد بود. راههائی که‌ازکرانهٔ دریای خزر درگرگان آغاز می‌شد وازمشهد گذشته به هرات می‌پیوست چون عموماًازمیان زمینهای‌مسکونی وازکنارکشتزارهای پر برکت وچاهها یا رودها می‌گذشت بر دیگر راهها رجحان داشت؛ اما چون این راهها، همه ازمیان چندین رشته کوه بلند می‌گذشت ساختن جادهٔ شوسه ومهمتر ازآن کشیدن خط آهن ازمیان آن کوهستانها کار بسیار دشوار وپر هزینه‌ای بود. راههائی که درآن تاریخ عشق‌آباد را به شهر مشهد متصل می‌ساخت ازنظر پستی

---

۱ - Krasnovodsk ۲ - Gladycheff ۳ - Sokoloff ٤ - Aminoff ٥ - Venukoff
٦ - P. M. Lessar

وبلندی بمراتب بدتر بود. برخی معتقد بودندکه آسان‌ترین راه برای کشیدن خط آهن معبر گرماب میان گوك تپه و بجنورد بود. لسار درپژوهشهای دقیق خویش به این نتیجه رسید که راه مزبور دشواریهای بسیار زیادی دارد و هزینهٔ سنگین کشیدن چنین خط آهنی به هیچ رو طرف قیاس باسودی که ازآن بدست می‌آید نخواهد بود. لسار عقیده داشت که درامرکشیدن خطآهن باید جاده سرخس را انتخاب کرد، وطبق اندازه گیریهای وی چنین خطآهنی از عشق‌آباد به هرات ۵۸۵ ورست(۱) روسی یعنی ۳۹۰ میل می‌شود. درطول چنین خطی دردویست میل ابتدائی و نود میل انتهائی هیچ گونه خاکبرداری و هموارکردن زمین ضرورت نداشت. وهزینهٔ ساختمان صد میل دیگر زیادتر ازهزینهٔ ساختمان خط آهن دربخش اروپائی اسپراطوری روسیه نبود.

لسار حین عبور ازخواف موفق بدیدن سرهنگ استوارت نمایندهٔ سیاسی دائمی انگلیس درخراسان نگردیده است. از نوشته‌های وی معلوم می‌شود که خواف دراین تاریخ عبارت از چند قلعه بود که تمامی داد وستد ناحیه دردرون این قلعه‌ها صورت می گرفت. دکانهای درون بازار تقریباً تهی از کالا بود وپیرامون قلعه‌های مزبور همه سو درختان میوه، به‌ویژه توت وباغهای خرمی دیده می شد وکشت خشخاش رواج داشت. در درهٔ میان خواف وتربت حیدری باغها وکشتزارها جو، گندم وخشخاش بشکل واحدهای سبز کوچکی درمیان سرزمین خشك وبی‌آب وعلفی خودنمائی می کرد. دراین ناحیه علف به‌قدری کمیاب بود که فقط خوانین اسب نگاه می‌داشتند ودردهات پیرامون خواف هیچ چهارپائی جزالاغ دیده نمی‌شد.(۹) لسار پس‌از درنگ کوتاهی در تربت حیدری که آن‌را« بزرگترین شهرهای این ناحیه ازخراسان » خوانده متوجه مشهد شده است. دراین راه بسیار دشوار وی همه جا از فراوانی آب، فقدان چراگاه ونایابی چوب وهیمه یاد می کند. سرانجام وی میان مشهد وتربت جام جاده‌ای راکه ازفریمان به تخت شمشیر، خرابه‌های خیرآباد ولنگر و بالاخره به تربت جام می‌رود برای ایجاد خط آهن سازگار می‌بیند. امروزه نیز اگر مسافر رد پای لسار را بگیرد و ازمشهد متوجه تربت جام شود خواهد دید که پس از بیرون آمدن از مشهد زمین ناهموار است و ازفریمان به بعد راه هموار می‌شود.

---

۱ ـ ورست مساوی ۵۰۰ ساجین روسی و برابر با ۰/۶۶۲۹ میل

در آغاز سدهٔ بیستم میلادی در طول راه از فریمان به تربت جام پس ازقرنها تاخت وتاز وناملایمات گوناگون هنوز آبادی فراوان بود؛ اما این جا و آن جا لسار به دهاتی خالی ازسکنه و ویران برخورده وآثار شوم هجومهای پیاپی ترکمانان غارتگر را درحسین آباد ، خیرآباد ، حوض سفید وعباس‌آباد بچشم دیده بود. یکی ازفواید تحقیقات لسار دراین ناحیه ترسیم نقشهٔ نسبتاً دقیقی از رودخانه ها وآبریزهای حوضهٔ هریرود بود.(۱۰) با انتشار نقشه‌های لسار برمحققان انگلیسی وکارمندان انجمن شاهی جغرافیائی لندن حتم گردید که اکثر خطوطی که برروی نقشه های ترسیمی جهانگردان انگلیسی به عنوان رودخانه‌های فرعی هریرود دیده می‌شد یا وجود خارجی نداشت و یا مسیر سیلابهای بهاری و زودگذر را نشان می‌داد . تحقیقات دقیق امروزی کارشناسان ما نشان می‌دهد که درپاره‌ای از دره‌های فرعی شمال غربی این ناحیه و ازآن جمله در درهٔ فریمان فقط آبهای باریکی وجوددارد که به کشاورزان محل کمک می کند و در شمال غربی جام رود رودخانه‌ای که آب دائمی داشته باشد وجود ندارد ودر قسمت شمالی ، فقط رودخانهٔ زور آباد است که هنگام بارندگی ، سیلابها را به‌هریرود می‌رساند. (۱۱)

تاریخچه کوچ واستقرار طایفه‌های مختلف در مرز خراسان

هنگامی که لسار در پایان مأموریت خویش متوجه‌سرخس می‌شد زمین های پیرامون زورآباد و نزدیکی مرز ایران وافغانستان ناگهان اهمیت زیادی پیدا کرده بود ، زیرا به گفتهٔ آن محقق روسی درآن اواخر دو هزار خانوار ازایل سالور به‌اجازهٔ دولت مرکزی ایران در محل زورآباد اقامت گزیده بودند. برای آن که اهمیت این اقدام بر خوانندگان روشن گردد ازبیان شرح کوتاهی دربارهٔ طایفه‌های مختلف ترکمان وغیر ترکمانی که سالیان دراز درحاشیهٔ مرزهای شمال شرقی خراسان‌اقامت گزیده ویا سرزمین بین مرغاب واترك را جولانگاه خود ساخته بودند ناگزیریم.

بدرستی معلوم نیست که ترکمانان تکه در چه تاریخی زادبوم خویش را در آسیای مرکزی رها کرده بودند ؛ اما می‌دانیم که این ترکمانان نزدیک به‌پایان دورهٔ فرمانروائی پادشاهان صفوی خودرا به ناحیه‌ای رسانیدند که بعدها به اتك یا دامن کوه یا سرزمین آخال مشهورگردید. تاریخ قطعی استقرار تکه‌ها درآخال

پس از کشته شدن نادر شاه و به‌اغلب احتمال درعهد سلطنت عادل شاه‌است. حرکت این ترکمانان به سوی خراسان تدریجی بود، به‌این معنی که آنها درآغاز، دوراز مرزهای ایران می‌زیستند و هرقدر بر هرج و مرج اوضاع داخلی ایران افزوده می شد جری تر شده پائین‌تر می‌آمدند، دهکده‌ها را متصرف می‌شدند وساکنان بینوای آن دهات را بیرون می‌راندند.

جسورترین این ترکمانان که در اواسط دوران پادشاهی فتحعلیشاه خودرا به رود تجن رسانیدند و دست به غارت شهرهای خراسان درازکردند سالورها بودند. لشکرکشیها و رشادتهای شگفت‌انگیز شاهزاده عباس میرزا سالورهای متجاوز را چندی بیمناك ساخت اما هربارکه نایب‌السلطنه از خراسان دور می‌شد چپاول و غارتگری این ترکمانان رو به شدت می‌نهاد. سرانجام عباس میرزاکه از شرارت این مهاجمان بیباك به تنگ آمده‌بود در صدد کندن این ریشهٔ فساد برآمد. در ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲٤۸ ه که سرخس کهنه بدست لشکریان عباس میرزا افتاد به گفتهٔ مؤلف مطلع‌الشمس شاهزاده درصدد بود افراد طایفهٔ سالور را بسختی تنبیه کند. (۱۲) آرثورکمبل ییت (به‌کسراول وسکون دوم، بروزن بیت) (۱) که تقریباً سه سال پس از لسار درخراسان سفرکرده است در سفر نامه‌اش می‌نویسد:

«سالورها را اعم از مرد وزن وبچه، اسیرکرده به مشهد آوردند وبه فرمان عباس میرزا همگی آنها را درمعرض فروش گذاشتند. طایفه‌ای از سالورها که در یولتان(۲)و پنج‌ده زندگی می‌کردند نمایندگانی ازطرف ایل نزد شاهزاده فرستادند و با دادن فدیه‌ای برابر ده تومان برای هرنفر آزادی همگی اسیران را خواستار شدند.»(۱۳)

در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری عوامل چندی سبب گردید که گروه زیادی از ترکمانان تکه سرزمین آخال را پشت سر نهند و حدود یک فرسنگی شمال سرخس کهنه قلعه‌ای بنا کرده دراطرافش سکنی گزینند. بیشتر ترکمانانی که بدین سان درنزدیکی مرزخراسان مقیم شدند گله و رمه‌ای نداشتند وبه همین سبب عامل مادی مهمی مانع ازکوچ دائمی آنها گردید؛ اما راهزنی وچپاول کاروانها عادت دیرینهٔ این ترکمانان بود. وبه همین‌سبب نیزگه‌گاه با لشکریانی که ازطرف حکومت

۱ - Arthur Campbell Yate ۲ - Yulatan

خراسان برای سرکوبی آنها فرستاده می‌شد به جنگ وگریز می‌پرداختند. درسال ۱۲۷۲ ه قمری (۱۸۵۵ م.) که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به حکومت خراسان گماشته شد تکه‌ها صلاح کار خودرا درکوچ به سوی مرو دیدند. درآن هنگام حول وحوش مرو دردست افراد ایل ساروق بود. ترکمانانی که از سرخس کهنه کوچ کرده بودند ازخویشاوندان خود یعنی تکه‌های آخال کمک خواستند و درطی چندین رشته زدوخورد خونین ساروقها را از مرو به سوی یولتان وپنج ده رانده خود بجای ایشان بر سرزمینهای پیرامون مرو مسلط گردیدند.

بدین سان درپایان سال ۱۲۷۲ ه وضع از این قرار بود که ترکمانان تکه در دو ناحیهٔ علیحده یعنی مرو و آخال مستقر شده بودند و خویشاوندان بینواتر آنها یعنی سالورها درحدود یولتان وپنج ده خودرا با سیل مهاجران ساروق مواجه می‌دیدند. درسالیان بعد کشمکش میان ساروقها وسالورها ادامه یافت ومنجر به زدوخوردها وکوچهائی گردید که تا چندین سال امنیت مرزهای شمالی خراسان را به خطر انداخت اما خطری که از ناحیهٔ این دوایل ناشی می شد بـه هیچ وجه با خطر ایلغارها و چپاولهای تکه‌های مرو قیاس کردنی نبود ، و چنان که پیشتر گفته‌ایم هیچ کاروانی و دهی یا شهری دربرابر تجاوز وستمگری این مهاجمان بیباك ایمنی نداشت. درسال ۱۲۷٤ ه قمری (۱۸۵۷ م.) لشکریان ایرانی به نخستین هجوم پیروزمندانهٔ خود بر تکه‌های مرو مبادرت جستند ؛ اما بواسطهٔ فقدان طرحی اصولی ، گرفتاریهای پیاپی حکومت خراسان ونادانی مسئولان امور ازاین لشکرکشی نتیجه‌ای قطعی بدست نیامد. در اواخر همان سال مجدداً ایلغار وچپاول ترکمانان تکه آغازگردید. دومین لشکرکشی به مرو در ۱۲۷٦ ه (۱۸٦۰ م.) زیر نظر والی خراسان شاهزاده حمزه میرزای حشمت‌الدوله صورت گرفت که ازبخت بد انجام همه کارهای جنگی‌را بدست وزیر بی کفایتش قوام الدوله سپرده بود.

لشکرکشی به مرو وشکست سپاهیان ایران

دومین لشکرکشی به مرو از آغاز ، کاری بی‌توفیق بود. حرکت سربازان از مشهد هنگامی صورت گرفت (ذیقعده سال ۱۲۷٦ ه) که به‌عقیدهٔ محقق بیگانه‌ای غیر ممکن بود فصلی ازآن بدتر برای لشکرکشی وعملیات نظامی انتخاب کنند.(١٤)

در ماه ذیحجه لشکریان ایرانی از تجن گذشتند و در محرم سال ۱۲۷۷ ه بود که خودرا به مرغاب درحوالی مرو رساندند. درآن جا تاکتیک جنگ مستلزم نقشه‌ای دقیق و تمرکز آتش وسرعت عملیات بود وچون قوام‌الدوله ازاین فنون بهره‌ای نداشت محاصرهٔ مرو بدرازا کشید. ظاهراً یکی‌از علل معطل ماندن لشکریان‌ایرانی انتظار فرماندهان آنها برای رسیدن کمک سالورها بود. هنگام گذشتن سربازان ایرانی از رود تجن خبررسیده بود که سالورها آمادهٔ کمک به‌لشکریان حشمت‌الدوله‌اند. این کمک درواقع نه بخاطر دوستی باحکومت ایران بلکه بیشتر بخاطر دشمنی دیرینهٔ افراد طایفهٔ سالور با ساروقها بود. خوار بار وعلوفه‌ای که گروه کوچکی از سالورها به حوالی مرو رسانیدند برای لشکریان حشمت‌الدوله مغتنم شمرده می‌شد؛ اما هرگز نمی توانست سرنوشت جنگ‌را دگرگون سازد. سربازان ایرانی که مدتی دراز دست روی دست نهاده وپشت دیوارهای مرو درنگ کرده بودند روحیهٔ نیرومندی نداشتند و ترکمانان تیزهوش تکه ازاین جریان بخوبی آگاه بودند.سرانجام تکه ها باجسارت فراوان خودرا به قلب لشکریان ایرانی زدند وصفهای آنهارا گسستند. دراندك مدتی میان مهاجمان هرج ومرج افتاد. گروهی پایداری کردند وگروهی دیگر پا به‌فرار نهادند.

تا آن موقع میان سربازان ایرانی وافراد ایل ساروق هیچ گونه دشمنی بروز نکرده بود؛ اما همین که سربازان هزیمت یافتهٔ حشمت‌الدوله به یولتان رسیدند براثر زدوخوردی میان دو تن ازطرفین وکشته‌شدن آنها آتش جنگ بین سربازان دولتی وساروقها زبانه کشید. حشمت‌الدوله به مجرد آگاهی ازاین جریان پا بفرار نهاد، وفرار وی موجب هرج ومرجی همگانی شد که ضمن آن تکه‌ها،ساروقها و و سالورها به‌جان سربازان متواری افتادند؛ گروهی ازآنان را اسیر ومقدار زیادی ازاموال سپاه را غارت کردند. مشهور است که جمعی از سربازان خودرا به مرغاب رسانده وپس‌از گذشتن از رود، ازراه بادغیس متوجه ایران گردیدند.

به گفتهٔ آرثورکمبل بیت دراین هنگام وزیر مختار دولت انگلیس درتهران سرلوئیس پلی (۱) که ازراه هرات و قندهار عازم هندوستان بود در نزدیکی شهر هرات ازخبر شکست سپاهیان حشمت‌الدوله آگاه گردید. وی به‌محض شنیدن این

۱ - Sir Lewis Pelly

خبر باشتاب تمام خود را به حوالی یولتان رسانید ونزد حشمت‌الدوله رفته پیشنهاد کرد که درصورت تمایل شاهزاده وی حاضراست باگروهی از سربازان زبده و قابل اعتماد لشکر خراسان فرماندهی عقبداران رابعهده گیرد و مانع از پیشرفت ترکمانان تکه شود. حشمت الدوله ظاهراً لوئیس‌پلی را نزد قوام‌الدوله وزیر فرستاد. هنگامی اتفاق ملاقات دست داد که قوام‌الدوله مشغول پوشیدن چکمه برای فرار به سوی مشهد بود. (۱۵) وی پیشنهادات دیپلومات انگلیسی‌را باخونسردی تمام شنید وبدون تأمل به پلی گفت که اکنون کار به جائی رسیده است که مردن یا نمردن چند تن چندان اهمیتی ندارد. موضوع مهم آن بود که وی یعنی قوام‌الدوله باید به هرقیمتی شده خود را به مشهد برساند تا نخستین گزارشی‌را که دربارهٔ جنگ مرو به تهران نزد ناصرالدین شاه فرستاده می‌شود به‌انشای وی باشد. تصور نمی‌رود که نوشته‌های آرثورکمبل بیت اغراق‌آمیز بوده باشد، زیرا براثر صحنه‌سازیهای قوام‌الدوله، آن وزیر بی تدبیر وبی کفایت بود که کاسه و کوزه به گردن مشتی از مأموران دولتی خراسان شکسته شد وحتی به گفتهٔ مورخ نامدارعهد ناصری «حشمت‌الدوله و وزیرش قوام‌الدوله هر دو بواسطهٔ سوء تدبیر مأموران خراسان معزول شدند، و مجدداً حسام‌السلطنه به حکومت خراسان منصوب گردید.»(۱٦)

مورخان ایرانی دربارهٔ میزان تلفات جنگ مرو رقم دقیقی بدست نمی‌دهند. اگر سخنان آرثورکمبل بیت اغراق‌آمیز نباشد، باید قبول کرد که ازچهل هزار سربازی که درماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷٦ ه ازتجن گذشته بودند فقط هشت هزارتن درربیع‌الثانی ۱۲۷۷ ه خودرا به‌مشهد رسانیدند. (۱۷) به طورقطع نمی‌دانیم که آیا گروهی از سی و دو هزار تن دیگر درمیان بیابانهای بی‌آب وعلف یولتان وسرخس تلف گردیدند یا نه؛ اما حتم است که هزارها تن ازآنها بدست نه‌فقط مردان جنگی بلکه زنان ترکمان اسیر شدند. گرفتن آن همه اسیر وافتادن آن همه غنیمت به‌چنگ ترکمانان تکه گنج بادآورده‌ای بود که روحیهٔ آن مردان غیور را بیش‌از پیش تقویت کرد وایشان را تا مدتها از چپاول وکاروان زنی بی‌نیازگردانید.

درمیان اسیران جنگ عکاسی فرانسوی بلوکو ویل (۱) نام بود که ظاهراً به اشارهٔ ناصرالدینشاه برای داشتن عکس وصورتگری ازصحنهٔ جنگ همراه لشکریان

---

۱ - Blocqueville

ایرانی به مرو رفته بود. ترکمانان تکه، بلوکوویل را به بهای ۹ تومان یاسه لیره و دوازده شلینگ که بهای ارزانی بود در بازار مرو بمعرض فروش نهادند. اما همین که جاسوسان آنها خبر آوردند که اسارت عکاس فـرانسوی موجب تشویش خاطر ناصرالدین شاه وغوغای عجیبی در دربار حکومت خراسان گردیده است نرخ را به هشت هزار طلای بخارائی (برابر سه هزار لیره آن روزی) افزایش دادند. سرانجام از راه مالیاتی که حسام‌السلطنه بر مردم تیره روز خراسان بسته بود هشت هزار طلای بخارائی برسبیل فدیهٔ عکاس سالخوردهٔ اسیر پرداخته شد ؛ اما جالب آن که خود حسام‌السلطنه و جانشینانش تا چندین سال متمادی به همین بهانه از مردم مالیات می‌ستاندند، ومردم خراسان با صد گونه آه و فغان تاوان جسارت زنی ترکمان که عکاس فرانسوی را اسیر کرده بود می‌پرداختند . (۱۸)

کوچ ایل سالور

کمک سالورها به لشکریان ایرانی و سازش‌نهائی آنها با حکومت حسام ـ السلطنه تکه های مرو را خشگمین گردانیده بود . نخستین فرصتی که برای کشیدن انتقام روی نمود در سال ۱۲۸۸ هنگام بروز قحطی خراسان بود . بر اثر هجومهای برق آسا و غارتگریهای بیرحمانهٔ تکه‌های مرو در عرض چند ماهی سالورها تمام گله و رمهٔ خویش را از دست دادند و از کوچیدن به سوی مرو ناگزیر گردیدند اما این کوچ پنج هزار خانوار سالور سودی نداشت زیرا چون در اطراف مرو زمین یا چرا گاههائی به آنها داده نشد ناچار بودند گله چران خویشاوندان روزبه خویش و یا به سخن دیگر اسیر ترکمانان تکه باشند . نارضائی و درماندگی سالورها بیش از ده سال بدرازا کشید تا آن که‌سرانجام بخت مساعد روی نمود . پیشرفت برق آسای لشکریان روسیهٔ تزاری در ترکمان صحرا ترس در دل تکه‌ها انداخت و شکست آنان در ۱۲۹۸ ه به سالورها فرصت داد تا میهمان نوازی دولت ایران را مغتنم شمرند ، و به قرارگاه پیشین در سرخس کهنه و پیرامون زورآباد بازگردند. به گفتهٔ لسار محقق روسی ، در سال ۱۲۹۸ ه قمری فقط در خود مرو چهار هزار خانوار از ایل سالور می زیستند و احتمال دارد که کوچ مجدد آنان به سوی ایران نزدیک به دو هزار خانوار دیگری از ایل را که در اطراف مرغاب و در پل سالار ، نزدیکی هرات بودند به سوی سرخس کشانیده باشد .

مأموریت ژنرال لامسدن

کمتر از دو سال پس از مأموریت لسار در خراسان ، انگلستان که همواره از پیشرفت لشکریان روسیهٔ تزاری به سوی مرزهای ایران و افغانسنان ناراحت بود یکی از افسران ارشد خویش ژنرال پطر لامسدن (۱) رامأمور تعیین حدود متصرفات جدید روس در ناحیهٔ دشت ترکمان و مرزهای افغانستان ساخت . وجود پانصد تن سربازانی که همراه این کمیسیون جدید تعیین‌مرزی متوجه سرخس گردیدند باعث نگرانی خاطر روسها و به ویژه دو تن از سرداران معروف آنها کلنل عالیخانوف و ژنرال کوماروف (۲) شد . حضور پانصد تن‌سرباز هندی و چندتن افسر انگلیسی خطری نبود که مستقیماً فرماندهان ورزیده و کارکشته‌ای چون عالیخانوف و کومارف را بیمناک سازد. ترس روسها از آن بود که‌مبادا این جریان دوباره آتش فتنه را در میان ترکمانان سرکش شکست خورده شعله‌ورگرداند ، به ویژه که کمیسیون مزبور درحاشیهٔ سرزمینهای ترکمان نشین و درمیان چراگاههای سه ایل بزرگ جمشیدی ، هزاره و فیروزکوهی اردو زده بود .

خطر شورش ایل فیروزکوهی در نظر روسها کمتر از خطر شورش ترکمانان تکه نبود . افراد ایل فیروزکوهی که به عقیدهٔ پاره‌ای از جهانگردان مطلع ، دلیرترین جنگاوران شمال شرقی ایران شمرده می شدند در محدوده‌ای ییلاق و قشلاق می کردند که از شمال به تیربند ترکستان و از جنوب به هریرود و سفید کوه ممتد می شد . در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری قمری فیروزکوهیها بالغ بر ده هزار خانوار بودند که دو هزار پانصد خانوار از ایشان درکنار هریرود و دست‌کم دو هزار خانوار دیگرشان در بالا مرغاب متمرکز بودند . پیشینهٔ تاریخی این‌ایل برما معلوم نیست ؛ همین‌قدر می دانیم که زادگاه اصلی‌نیاگانشان کوههای کردستان بود و بعداً در خلال دگرگونیهای‌پیاپی ، پدرانشان ناحیهٔ فیروزکوه را میهن دوم خود ساختند. درسال ۷۹۱ ﻫ پس‌از انقلاب خراسان به به احتمال کلی ، تیمورکردان فیروزکوهی را به صفحات شمالی خراسان کوچانید تا از این دلیران بیباک سدی در برابر مهاجمان شمالی ایجاد کند . از عهد

1 - Gen. Peter Lumsden   2 - Gen. Komaroff

تیمور تا اواسط دوران پادشاهی نادر فیروزکوهیها در شمال خراسان می‌زیستند. نادر مصلحت در آن دید که مجدداً افراد ایل را به فیروزکوه برگرداند؛ اما کردان فیروزکوهی که بیش از سه قرن و نیم‌در حدود ماوراءالنهر زیسته و به آب‌وهوای سردتری خوگرفته بودند فیروزکوه را جای تنگ و نامناسبی دیدند و ضمن هرج و مرجهائی که بدنبال مرگ نادر روی داد دوباره فیروزکوه را ترک گفته به میهن جدیدشان بازگشتند.

ژنرال لامسدن برای انجام مأموریت خطیری که برعهدهٔ وی گذاشته شده بود در پانزدهم محرم سال ۱۳۰۲ ه (۵ نوامبر ۱۸۸٤) خود را به مشهد رسانید (۱۹) و از آن جا عازم سرخس گردید؛ اما به گفتهٔ آرثورکمبل ییت که از دستیاران‌ژنرال‌مزبور بود کارمندان کمیسیون جدید تعیین مرزازنخستین لحظه‌ای که به سرخس گام نهادند خود را با مشکلی حل ناشدنی روبرو دیدید. روسیه حاضر به همکاری با انگلستان در تعیین مرزهای متصرفات جدید خویش نبود زیرا می دانست که انگلستان در مصر باقیام مهدی روبرو است و در اروپا با فرانسه و آلمان سر ستیز دارد. هرچه مرافعه میان دو دولت بر سر مرزهای افغانستان بیشتر در بوتهٔ اجمال می ماند به سود روسیهٔ تزاری تمام می شد و هر قدر لشکریان روس بیشتر به سمت جنوب و مشرق می رفتند انگلستان بیشتر خود را در برابر عمل انجام یافته ای می دید. درست همان موقعی که دربار تزاری یادداشتهای اعتراضی شدیدی به لندن می‌فرستاد ژنرال کوماروف مرو را پایگاه عملیات جنگی خود ساخته و درصدد گرفتن پنج ده و میمنه برآمده بود. سرانجام سیاست زیرکانهٔ روسیه و تاکتیک‌های جالب کلنل عالیخانوف موثر افتاد و چون از طرف دولت انگلستان دستور صریح وقاطعی به ژنرال لامسدن نرسید اعضای کمیسیون تعیین مرزی و سربازان آنها از حدود پنج ده بیرون آمدند و دیری نگذشت که سربازان روسی تمام آن اراضی راگرفته و برخلاق نص صریح قراردادی که با انگلستان داشتند خود را به پل خاتون رسانیدند.

سفر ییت به قوچان و مشهد

آرثورکمبل ییت کارمند کمیسیون تعیین مرزکه چندی قبل از ورود ژنرال لامسدن به مشهد، از صفحات شرقی ایران خود را به سرخس رسانید،

در خلال ۱۸۸٤ و ۱۸۸۵ م . (۱۳۰۲ ه) بسیاری از مشاهدات خود راکه ارتباط با رویدادهای مرزی داشت برای چاپ در روزنامهٔ پایانیر (۱) و روزنامهٔ دیلی تلگراف (۲) به لندن فرستاد. این رشته‌مقالات که بعدها به شکل کتابی منتشر گردید یکی ازموثق ترین اسناد آن عهدبشمار می رود . ییت که در اوایل سال ۱۳۰۲ ه از راه قوچان خود را به مشهدرسانیده است قوچان را آبادی پراگندهٔ بزرگی می‌خواند و می‌نویسد که‌در ۱۲۹۹ ه ترکمانان چنان بلائی برسردهات اطراف قوچان آورده‌بودند که هنگام سفر وی دیگر زندگی در آن صفحات امکان پذیر نبود. همه جا خانه‌ها ویران و بی صاحب ، دیوارها شکسته و فرو ریخته بود و تنها بنائی که جلب نظر می کرد دژ محکمی با دیوارهای بلند و خندق ژرف پرآبی بود . مدرسه‌ای که زمانی مایهٔ فخر و مباهات مردم قوچان بود بویرانه‌ای با دیوارها و طاق نماهای شکسته مبدل شده بود. تنها منظری که غم از دل مسافر می‌زدود ردیف درختان تبریزی بود که تا یک فرسنگ در شمال و یک فرسنگ در جنوب قوچان بر لب هریرود دیده می شد . پیران سالخورده به مسافر انگلیسی گفته بودند که تا چند سال پیش از سفرش به قوچان در آن جنگل ببر فراوان دیده می شد ؛ اما سلاح آتشین دیگر جائی برای غرش ببران باقی نگذاشته بود .

بارانهای مداوم بهاری و سیلی بی سابقه جاده‌ها را ویران ساخته بود . ییت در این باره می نویسد :

« رودخانه‌ها به طرز بی‌سابقه‌ای طغیان کرده و عبور از جاده‌ها بسیار دشوار شده بود چنان که تا زانوی انسان به گل فرو می رفت . در هژدهم ماه آوریل ۱۸۸۵ (۲ رجب سال ۱۳۰۲ ه) که از تیرپل بیرون آمدیم بین کافر قلعه وکاریزگه گاه به رودهای پهن خروشان بر می خوردیم . در فاصلهٔ میان این دو نقطه زمین بدل به باتلاقی بزرگ شده بود که اسبانمان در آن کراراً تا زانو درگل فرو می رفتند و بیرون کشیدنشان بی‌آن که پیاده شویم غیر ممکن بود. درکاریز ،پاسگاه مقدم لشکریان ایرانی، همه مردم آبادی دریک کاروانسرای آجری شاه‌عباسی زندگی می کردند ومدعی بودند که خانه‌های جملگی‌ویران شده است. براثر بارندگیهای پیاپی وبی سابقه‌ای که از بیستم ماه مارس تا هشتم ماه آوریل

---

1 - Pioneer 2 - Daily Telegraph

۱۸۸۵ (سوم جمادی‌الثانی تا ۲۱ جمادی‌الثانی سال ۱۳۰۲ ه) دوام آوردشهرهای خراسان وآبادیهای پیرامون هرات به حدی خراب شده که تصورش غیرممکن بود. در خود شهر مشهد فروریختن دیوارخانه ها گذر کردن ازمیان کوچه ها را کاری بس خطرناك می‌ساخت . درباغها شکوفه های درختان زردآلو را سرمای شدیدی زده بود اما سایر درختان میوه که بعداً شکوفه کردند ازچنین خطری بر کنار ماندند.»(۲۰)

مشهد از دریچه چشم ییت

ییت که بگفتهٔ خودش از راه کاریز ، تربت جام ، خیرآباد وفریمان پس‌از پیمودن یکصد وشصت وهشت میل مسافت به‌مشهد رسیده است فقط بالاخیابان راوسیع دیده واز باغها ، دکانها وردیف درختان زیبای چنار وتلگرافخانهٔ مشهد « که درآن خیابان قرار داشت » به خوشی یاد می کند ودرواقع جزآستانه وبناهای حضرت رضا(ع) چیز جالبی ندیده است. از دریچهٔ چشم وی، بقیه حکایت مشتی دیوارهای گلی و درختان پرشکوفه بوده که دروسط آنها گنبد طلائی آرامگاه چون آینه‌ای می‌درخشیده است. وی با اشتیاق تمام برای خوانندگانش بیان می کند که قسمت مهمی ازشهررا « بست » می‌نامیدند که اگر بزهکاری مسلمان درآن ناحیه گام می‌نهاد دست‌نیرومند قانون از بازداشت وی عاجز میماند ؛ و روزی که وی و یارانش به شهر مشهد گام نهاده بودند « شاید نخستین بار بود که‌شش‌نفر عیسوی درآن واحد » شهر مشهد را قرارگاه خود ساخته بودند. ییت پس‌از شکوه ازکوچه های کثیف ، باریک وناهموار شهر می‌نگارد :

« اما بخشی از دیوارکهن سال شهراز لحاظ استحکام و استواری و پهنای زیادی که دارد نظر مسافر را جلب می کند . اکنون این دیوار تا حدودی فروریخته است ؛اما در دوره‌های گذشته ، هنگامی که لبهٔ آن هنوز هموار وبه دست عناصر طبیعی سائیده نشده بود بر فرازش لوله آبی‌ساخته بودند که آب را به آرامگاه میبرد. درسمت مغرب شهر تا چشم یارای دیدن داشت باغهای خرمی گسترده شده ؛ امادرسمت مشرق ، این گونه باغها انگشت شمار بود یا ابداً ازخرمی نشانی نداشت . منظر کوههای بلند پوشیده از برف در سمت شمال و جنوب مشهد بی‌اختیار نظر را جلب می کرد . »(۲۱)

دیدن منظر شهر مشهد از بالا و به ویژه بادگیرهائی بلند که به طرز نمایانی بر فراز مشهد قد بر افراشته بود به ییت فرصت داده است تا در بارهٔ این وسیلهٔ تهویه شرح مختصری بنگارد . وی در خانهٔ زیبائی متعلق به یکی‌از اعیان مشهد که آنجارا برای پذیرائی فرماندهٔ کل قوای ایران آماده می‌ساختند متوجه شده است که چگونه هوای آزاد از میان بادگیرهابه زیر زمین خانه منتقل و از آن جا از میان پنجره‌های آهنینی که در ازارهٔ هر اطاق یا راهروئی قرار داشت در سراسر ساختمان پخش می‌شد. وجود این بادگیرها که‌هیچ خانه نسبتاً بزرگ و اعیانی خالی از آنها نبود سبب می‌گردید که هنگام تابستان هوای گرم ، بخشی از حرارت خود را از دست بدهد و بواسطهٔ گذشتن از زیر زمین خنک شده از طریق پنجره‌های آهنین به تمام خانه راه یابد و اتاقها را خنک نگه‌دارد.

ییت بازار شهر مشهد را مرکز جالبی برای خرید کالاهای گوناگون و از آن جمله شمشیر ، خنجر ، چاقو ، زره ، کلاه خود ، دیگ وظروف سنگی، کتابهای دست نبشتهٔ کهن سال ، پرند بخارائی و بهترین گلیم‌های ترکمانی و ساروق و قالیچه‌های مشهد و بیرجند و قاین دیده است .

از خلال نوشته‌های این مسافر بدگمانی نسبت به نقشه‌های تجاوزکارانه و خط مشی توسعه طلبانهٔ دولت تزاری به خوبی آشکار می‌شود. به گفتهٔ ییت براثر دو دلی و تردید وغفلت سیاستمداران و زمامداران حکومت در لندن ، جلوگیری از پیشرفت روسیه در آسیا تقریباً نا ممکن گردیده و حیثیت و نفوذ کلام انگلیس درآسیای مرکزی چندان لطمه دیده بود که هرگزکسی مانندش را در تاریخ بیاد نداشت. گستاخی روسها به حدی رسیده بود که قبلا در سرخس ، کلنل عالیخانوف می توانست با گروهی از قزاقهای روسی به تاخت از میان اردوی انگلیسیها بگذرد، و ژنرال کوماروف سرمست از قتل عام بی‌رحمانهٔ دستهٔ ضعیفی از افغانهای نیمه مسلح ، پوتین‌های یکی از سرداران شکست خوردهٔ افغانی را به توسط یکی از پسران ساروق خان ، ریش سفید ساروقهای یولتان ، نزد یکی از فرماندهان انگلیسی بفرستد. (۲۲) در بهار سال ۱۳۰۲ ه ، به عقیدهٔ ییت بی‌هیچ گونه تردیدی روسها درکمین نشسته بودند تا دست تجاوز به مرزهای شمالی‌ایران درازکنند و قول همگی مردم هوشیار و آگاه مشهد بر آن بود که « چشم آزمند روسها به سوی کلات

نادری دوخته شده است. » تمامی‌سرچشمه های‌آب ناحیهٔ اتک(*) در دست عشایر کرد و ترکمانی بود که در اراضی کوهستانی میان دره گز و کلات نادری سکنی داشتند و طبیعی بود که روسها برای تسلط بر این سرچشمه ها هیچ فرصتی را از دست ندهند. در قبال چنین خطری ، ییت والی خراسان عبدالوهاب خان آصف‌الدوله را « صاحب نظری مساعد » با روسها یافته بود و مدعی است که در واقع چون خبر رویهٔ غیر دوستانه وی نسبت به ژنرال لامسدن و کارمندان تعیین مرز به گوش ناصرالدین شاه رسیده بود مایهٔ خشم شاه و مؤاخذهٔ والی گردید. ییت در تأیید نظر خویش شرح مفصلی می‌نگارد و مدعی‌است که روسها برای اجرای سیاست توسعه طلبانهٔ خویش از جمله نماینده‌ای دائمی به اسم میرزا کریم خان در مشهد استخدام کرده بودند که سالانه معادل هشتصد لیره به وی حقوق میدادند.

نظری به خراسان از نظر کرزن تا عهد دانالدسون

با مطالعهٔ نوشته های چهار تن دیگر از دانش پژوهان وجهانگردان انگلیسی‌زبان که در عرض تقریباً پنجاه سال یعنی از آغاز سدهٔ چهاردهم هجری تا ۱۳۵۲ ه (۱۳۱۲ خورشیدی) به فاصله های نا معیّن ، چندین بار از خراسان دیدن کرده‌اند کلیات جغرافیای تاریخی این استان کهنسال و اوضاع اجتماعی و اقتصادی‌وسیاسی آن در خلال سلطنت ناصرالدین شاه و رضا شاه بزرگ ، بنیاد گذار دودمان پهلوی بخوبی‌روشن‌میشود. ازاین‌چهارتن‌نخستین کسی که تقریباً در آغاز سدهٔ‌چهاردهم از سراسر خراسان دیدن کرده جورج کرزن (۱) نام دارد. وی ابتدا در خزان سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۷ ه) به سمت خبرنگار روزنامهٔ تایمس لندن به ایران رفت و مجموع مشاهدات خود را درطی‌هفده نامهٔ بالا بلند به لندن‌فرستاد که این نامه ها ازنوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل ۱۸۹۰ در روزنامهٔ مزبور بچاپ رسید ، و استخوان بندی کتاب کرزن را زیر عنوان ایران و مسئلهٔ ایران (۲) تشکیل داد.

* اتک به لهجهٔ ترکی بمعنی دامن

1 - George Curzon 2 - Persia and The Persian Question

قوچان از دریچه چشم کرزن

مشاهدات کرزن در قوچان دلالت بر آن میکرد که شهر مزبور به‌آخرین درجهٔ انحطاط رسیده بود. در ۱۳۰۷ ه مطلعین و مسئولان امور، جمعیت قوچان را دوازده هزار تن تخمین میزدند که به عقیدهٔ کرزن اغراق آمیز بود. کرزن منظر عمومی شهر مزبور را چنین وصف کرده است:

« دیوارهای شهر و خندق آن که بدست پدر و نیای ایلخانی کنونی (امیر حسین خان شجاع الدوله) ساخته شد از دوران آتشباریهای توپخانهٔ عباس‌میرزا که شهر را به محاصره درآورد تا کنون هرگز تعمیر نشده است. این ساختمانها همه براثر زلزله‌های پیاپی، بویژه زلزلهٔ سال ۱۸۷۲ ویران گردید. در ۱۸۷۵ این ویرانی بحدی رسیده بود که مگره گور توصیف شهر قوچان را کار بیهوده‌ای میدید. بارهٔ شهر اکنون در بسیاری جاها مبدل به توده‌های بیقواره‌ای از خاك گردیده است...... بیرون شهر نیز به فلات مرتفعی رسیدیم که به تخت شاه شهرت‌دارد. وجه تسمیه از آن است که چون فتحعلیشاه برای سرکوبی ایلخانی قوچان لشکر کشید در آنجا اردو زد. در حدود یک میل و نیمی دیوار شهر نادرتپه قرار دارد که در ژوئن سال ۱۷٤۷ م. نادرشاه در آنجا کشته شد.» (۲۳)

بخشی از نوشته‌های جالب کرزن ارتباط با ویژگیهای اخلاقی، مجالس باده‌گساری و افراط امیر حسین خان شجاع الدوله بنوشیدن شراب دارد. کرزن ایلخانی مزبور را همواره مست دیده بود و به گفتهٔ وی ژنرال گورده کف (۱) روسی که در سال ۱۸۸۰ م. بفرمان ژنرال اسکوبلف (۲) و با اطلاع شاه قاجار برای خرید خواربار و علوفه، بمنظور تجهیز قشون روس علیه ترکمانان تکه به خراسان آمده بود در بارهٔ میخوارگی امیر حسین خان نوشت:

« چون میدانستیم که امیر علاقه به‌می دارد چندین بطری شراب، لیکور و ودکا در برابرش نهادیم. در عرض اندك مدتی وی چندین گیلاس از شرابهای مختلف را نوشید و سپس خنیاگران و رقاصان را فرا خواند.

۱ - Gordekoff ۲ - Skobelloff

همراهان وی ، از آن جمله پزشک و محارسش ولیخان و رمضان خان چندان میگساری کردند که سر از پا نمی شناختند. آنگاه مجلس بزم گرم شد . روزبعد من بدیدن شجاع الدوله رفتم و اسنادم را به حضورش ارائه دادم. بطریها هنوز در برابرش نهاده شده بود و وی توضیح داد که تدریجاً ازحال مستی بیرون میاید. ضمن گفتگوی وی مکررشراب، عرق ، حشیش (۱) و تریاك میخورد و تا ظهر کاملا مست شده بود. شب همانروز شجاع الدوله ما را به شامی اروپائی دعوت کرد و دو باره بر سر شام چندان خورد که کاملا مست شد. »(۲٤)

جالب آنکه به اقرار خود روسها ، امیر حسین خان با آن عشقی که به میگساری داشت وافراطی که در نوشیدن شراب نشان میداد هرچه را قبلا دیده یا شنیده بود بخاطر داشت و فریب روسها را نمیخورد.

کرزن در شهر مشهد

کرزن که به گفتهٔ خودش نخواسته است صرفاً نوشته های جهانگردان نامداری‌چون آرثور کانالی، فریه ، وامبری و اودانوان راتکرار کند با وسواس تمام به جزئیات میپردازد و منظر دقیقی از شهر مشهد را با دیوارهای نیمه مخروبش در برابر چشم خواننده مجسم میسازد. درازای خیابان عمدهٔ شهر را تقریباً یک میل و سه چهارم ؛ از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد میداند. توصیف وی از کوچه و بازار مشهد با گروه انبوهی اوزبکان، ترکان، تاتارها، تازیان ، تاجیکها وسوداگران هندی بازتابی از نوشته های دقیق و شیرین آرمینیوس وامبری است. هنگام نخستین دیدار کرزن ، ظاهراً بفرمان والی خراسان و ببرکت سخت کوشی مسئولان شهر ، بالا خیابان صاحب ردیفی از تیرهای چراغ شده بود که این تیرها رابفواصل پنجاه ذرع از یکدیگر نصب کرده بودند ؛ اما همینکه مسافر پا از بالا خیابان فراتر مینهاد خود را در میان کلاف درهم تنیده‌ای از کوچه های باریک میدید که ازدو طرف با دیوارهای خشتی محصور بود. در میان پیچ و خمهائی که پایان نداشت گاهی عابر ببازارچه‌ای برمیخورد و گاهی خود را در وسط محوطهٔ سرگشاده‌ای مملو از توده های زباله می‌یافت.

---

۱ ـ منظور نویسنده کشیدن حشیش است .

کرزن می نویسد :

« درمیان چنین کلاف سر درگمی، خانه های ثروتمندان در پس دیوارهائی بلند از نظرها پنهان است و درورودی زاغه های مستمندان شهر عموماً از آستانه های کوتاهی است که پائین سطح کوچه قرار دارد. درچنین گذرگاهی، ناگاه مسافر به محوطهٔ فراخ وسرگشاده‌ای گام مینهد که کف آن از توده هائی بیقواره و تکه های سنگ پوشیده شده است. این یکی ازگورستانهائی است که در آنجا هر مؤمنی خواهان گودال کوچکی باشد باید مبلغ کلانی برای آن سوراخ بپردازد. اینجا آرامگاه ابدی آن مردگانی است که جنازهٔ آنهارا از مسافت‌هائی بالغ برهزاران میل دوراز مشهد بردوش کشیده‌اند.» (۲۵)

با وجود کوچه های کثیف ، توده‌های زباله وگورستانهای متعدد ، کرزن وضع بهداشتی مشهد را به مراتب بهتر از اکثر شهرهای ایران میداند و به سخنان محقق روسی ، خانیکف استناد جسته ایمنی بیشتر مردم این شهر را مرهون وضع جغرافیائی مشهد میشمرد ؛ و تکرار میکند که چون مشهد در دامنه‌های شمالی رشته کوههای بلند قراردارد ، وجود آن کوهها بمنزله سپری است که مردم مشهد را از خطر بادهای مسموم وکشندهٔ بیابانها ایمن نگاه میدارد.

آستان قدس ووالی خراسان

درحدود دو سده پیش ازسفر جورج کرزن به خراسان ظاهراً تمامی درآمد آستان قدس بالغ بر پانزده هزار تومان میشد و حال آن که در ۱۳۰۷ ه این رقم به شصت هزارتومان « باضافهٔ هزارخروارگندم » میرسید. اگراین دو رقم رابرابرهم نهیم و به نوسانهای پیاپی ارزش واقعی پول رایج توجه داشته باشیم به آسانی نتیجه میگیریم که درخلال دویست سال ، باکاهش تدریجی نرخ تومان‌وافزایش منابع درآمد آستانه ، بی گفتگو خزانهٔ امام هشتم شیعیان تهی ترشده بود. اگرنیازی به توجیه این مشکل باشد میتوان گفت که قطع نظر از حیف و میلهای همیشگی ، عدهٔ خادمان ، روضه خوانان ، ملایان وجیره خواران حضرت دراین عهداز دو هزار نفر تجاوز میکرد.

در مورد جمعیت شهر مشهد ، کرزن که جهانگرد و نویسنده‌ای بسیار محافظه‌کار و محتاط است از آرثورکانالی پیروی میکند و عدهٔ ساکنان را بیش از چهل و پنج هزار تن نمیداند ؛ اما طبق نوشتهٔ وی عدهٔ زائرین در سال به صدهزار نفر میرسیده است چنان که در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری قمری در هر فصلی پنج تا هشت هزار نفر زوار در درون شهر مشهد اقامت داشتند. در همان سالی که کرزن از مشهد دیدن میکرد شاه قاجار تولیت آستان قدس را ببرادرش محمد تقی میرزا رکن الدوله ، والی خراسان عطاء کرده بود ، و به عقیدهٔ جهانگرد انگلیسی این نخستین بار بود، که شاه دو مقام حکومت و تولیت آستان قدس را بشخص واحدی واگذار میکرد. کرزن در بارهٔ رکن‌الدوله چنین مینویسد :

«وی آدمی بسیار فربه است ، قامتی کوتاه وقیافه‌ای دوست داشتنی دارد ، هر چند شباهتی بشاه ندارد ؛ اما ویژگیهای جسمانی قاجارها را بارث برده است. موهای سرش سیاه و موی ریشش سفید است. هنگامیکه وی را دیدم کلاهی پوستی برسر ، ارخالقی برتن ، شلواری بیا و دستکشهای سفیدی بر دست داشت و دستها را بر هم و بر روی شکمش نهاده بود.» (۲۶)

اقدامات روسیه درسرکوبی ترکمانان تکه تدریجاً ببازار مشهد آرامش و ببازرگانان خراسانی اطمینان و اعتماد بیشتری بخشیده بود. هنگام سفر کرزن دستمزد یک نفر درودگر روزانه سه قران ، بنا دو قران ، آهنگر یک قران و نیم و دستمزد روزانهٔ کارگری که تخصصی نداشت یک قران بود. شهر مشهد بتنهائی ۱۴۴ نفر صراف داشت که جمع سرمایهٔ آنها سر به نهصد و سی و یک هزار تومان میزد. پاره‌ای از این صرافان چنان ثروتمند بودند که جمع کل سرمایهٔ دو تن از آنها به صد هزار تومان میرسید. نمودار دیگری از این آرامش و رونق بازار دادوستد، افزایش درآمد های عمومی و عواید خراسان بود. این عواید که در دوران زمام‌داری فتحعلیشاه از دویست هزار تومان و پنجاه هزار خروار غله تجاوز نمیکرد در ۱۳۰۷ ه ، یعنی تقریباً پنجاه سال بعد پانصد و سی و نه هزار تومان و چهل وسه هزار خروار غله بود که از این ارقام ۸۷٫۲۰۰ تومان پول نقد و معادل ۹٫۲۰۰ تومان غله بخزانهٔ شاه میرفت و بقیه صرف هزینه‌های گوناگون نگهداری ارتش، مستمری والی ، حقوق کارمندان حکومت و امثال آن میشد (۲۷) . عدهٔ افراد

لشکری خراسان از پیاده ، سوار و توپخانه بر رویهم یازده هزار و دویست‌وهفتاد و پنج نفر بود و صنف توپخانهٔ خراسان ۳۸ عراده توپ داشت .

بازرگانی خارجی خراسان

در حالیکه با پیشرفت تدریجی روسیه درآسیای مرکزی و ایجاد خط آهن میان کراسنوودسک و مرو ، بازرگانی ایران و روسیه رو به افزایش نهاده بود استقرار امنیت در مرزهای شرقی ایران و گشایش مجدد راه بازرگانی بندر عباس باردیگر مشهد را مهمترین بازار دادوستد بر سر خطوط بازرگانی انگلیس و هندوستان نمود . بر اثر این تحول عملا دیده شد که تشویقهای جهانگردانی مانند والن‌تاین بیکر و اودانوان و وامبری بیمورد بوده است. کرزن در بارهٔ افزایش روز افزون کالاهای ساخت روسیه در خراسان چنین می‌نویسد :

«چون مسافرببازارهای مهم خراسان و از آن جمله مشهد، شاهرود ، سبزوار نیشابور ، بجنورد ، شیروان و قوچان گام نهد آثار نفوذ روسیه را به عیان خواهددید . ظاهراً تمامی دکانها از پارچه‌های پنبه‌ای وکتانی ، چلوار و چیت ، قند روسی ، ظرفهای چینی ، سفالین و فلزی و بالاخره تمامی لوازم کم بهاتر زندگانی انسان متمدن مملو است. مسافر خواه از راه بندرگز، استرآباد و شاهرود ، و خواه از طریق عشق‌آباد و قوچان به خراسان وارد شود ، از یک سوی ایالت تا سوی دیگر همه جا خود را با موجی بزرگ از این کالاهای روسی مواجه میبیند و به آسانی در مییابدکه این موج هرگونه رقابت خارجی را در بازارهای محلی غرقه میسازد. قند فرانسه که سابقاً از طریق مارسی وارد میشد دیگر از بمبئی به ایران‌حمل نمیشود و اکنون تجارت قند و شکر در انحصار روسهاست. هم چنین نفت روسی که‌ازباکو وارد میشود در بازارمشهد بدون رقیب است. درسال ۸۹-۱۸۸۸ سی و شش هزار پوط نفت روسی وارد مشهد میشد.» (۲۸)

با این همه به‌گواهی خود کرزن که نوشته هایش در این مورد مبتنی بر اطلاعات کارگزار بازرگانی انگلیس و آمار سایرین است ، در عین حال که بازرگانی روسها از لحاظ حجم وکمیت نظرگیر بود میزان بازرگانی انگلیس در

خراسان از نظر قیمت برتری داشت. به سخن دیگر جمع کل میزان دادوستد بازرگانان خراسانی با بمبئی بمراتب از قیمت تمام کالاهائی که روسها وارد خراسان میکردند زیادتر بود. نمودار دیگر این گرایش از روی عواید گمرکخانه مشهد معلوم میشود. در سال ۱۳۰۷ ه عواید حاصله ازگمرك را در مقابل ۵۰ هزار تومان اجاره کرده بودند که طبق تخمین کرزن دست کم سی هزار تومان از این حقوق گمرکی از واردات بندرعباس و بیست هزار تومانش از محل واردات روسیه و دیگر کالاهای وارداتی تأمین میشد.

ادعای کرزن در این زمینه کاملا صحیح است زیرا از روی نخستین گزارشی که یکسال پس از دیدار وی از خراسان منتشرگردیده است میتوان به رقابت تجارتی این دو حریف پی برد. گزارش مزبورکه بسال ۱۸۹۰ میلادی از طرف ژنرال کنسولگری نوبنیاد انگلیس در مشهد و به همت ژنرال مک‌لین (۱) منتشر گردید نشان میدهد که در خلال ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ میلادی (رجب سال ۱۳۰۶ تا اول شعبان ۱۳۰۷ ه. ق.) مجموع کالاهای وارداتی از هندوستان به خراسان ۸٤٫۳۰۰ لیره و جمع کل کالاهای وارداتی از روسیه ۱۱۰٫٤۰۰ لیره بود. تفاوت این دو رقم بیست و شش هزار لیره است و این مسلماً بمراتب کمتر از مبالغ زیادی است که از راه فروش چای سیاه چینی عاید بازرگانان انگلیسی میشد. بازرگانان انگلیسی معمولا اینگونه چای را مستقیماً از چین خریده ابتداء به بمبئی حمل میکردند، و سپس کالای مزبور را در بازارهای مشهد و ترکستان میفروختند. بهر تقدیر از آماری که کرزن در سفرنامه‌اش ضبط کرده است چنین استنباط میشود که سه سال پس از ساختمان راه آهن ورای خزر روسیه (۲) میزان واردات روسیه به خراسان سه برابر ومیزان صادرات خراسان بروسیه دوبرابر شده بود. براثر این تحول خراسان دو باره مرکز مهمی برای صدور کالا به افغانستان گردید چنان که درسال ۱۳۰۷ ه واردات ایران از افغانستان به ۱۷٫۳۰۰ لیره رسید و جمع کل صادرات خراسان به افغانستان از ۱۸٫۳۰۰ لیره کمتر نبود.

1 - Gen. Maclean 2 - Transcaspian Railway

دامنهٔ نفوذ روسیه در خراسان

از خلال نوشته های جورج کرزن میتوان بآسانی دریافت که آن دیپلومات ورزیده ، آگاه ، و ژرفکاو تا چه حد از هجوم روسیه بر خاك خراسان متوحش بوده است. به عقیدهٔ وی نفوذ روسیه باندازه‌ای زیاد بود که میتوانست بی چون و چرا موجبات عزل و یا نصب حاکم خراسان را فراهم آورد. اندکی پس از نخستین سفر کرزن ، رکن‌الدوله « به علت آنکه هواخواه روس نبود » از کار برکنار و فتح‌الله خان صاحب دیوان که چندی زیر نظر ظل‌السلطان حاکم فارس خدمت میکرد به جایش منصوب گردید. در حالی که نویسندگان روس گرایشهای توسعه طلبانهٔ دولت تزاری را اتهامی بی‌اساس میدانستند جهانگردی آگاه و با تجربه چون کرزن هرگز نمیتوانست باور کند که روسها پس از تصرف سرزمینهای پهناور آسیای‌مرکزی ونزدیک شدن به‌اترك چشم طمع بسوی خراسان ندوخته باشند. وی در این زمینه مینویسد:

« روسیه به آدمیزاده‌ای شباهت دارد که در بیابانی شنی وغیر مسکون چادر زده و پرچینی میان وی و چراگاه بزرگی حایل باشد . هنگامی که چنین موجودی در آن سوی پرچین همه‌گونه خوراك برای خودش و علوفه برای چهارپایانش و آسایشگاه برای همه موجود میبیند ، چسان میتواند از دام آن وسوسهٔ بزرگ بجهد، پا را ازپرچین فرا تر ننهد و به سوی آن موهبتهای بزرگ دست درازی نکند. » (۲۹)

کرزن با صمیمیت تمام ادعا میکند که انگلستان ، بر عکس روسیه،امیال توسعه طلبانه نداشت بلکه میخواست وضع موجود را حفظ کند. بی گفتگو نظری به اسناد سیاسی محرمانهٔ این عهد پژوهنده را مجاب میسازد که انگلستان صلاح کار خود را در حفظ منافع افغانستان ، قدرت حکومت مرکزی ایران برای جلوگیری از تجاوز روسها بر مرزهای افغان و بالاخره سد کردن راه هندوستان میدید. طبیعی است که ایجاد خط آهن شرقی کمک به آباد شدن شهرهای خراسان میکرد وشکستن تفوق سیاسی و اقتصادی روس ببرکت رفاه افراد وتوسعهٔ بازرگانی وتمکن اقتصادی ممکن و میسر بود ؛ اما نمیدانیم کرزن این معجزات را ازکدام دولت یاملت توقع

داشت ؟ و یا چگونه ممکن بود ناصرالدین شاه صرفاً به اتکای سخنان کرزن و یا دیپلوماتهای انگلیسی مقیم تهران جلو نفوذ روس را بگیرد ؟ در حقیقت مسئله‌ای که این جهانگرد و نویسندهٔانگلیسی مطرح میکرد آن بود که در صورت هجوم روسیه بر خراسان در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری قمری چه گونه واکنشی از طرف انگلستان و حکومت مرکزی ایران امکان داشت. شاید کرزن بخوبی میدانست که واکنش دولت ایران در چنین موقعی جز فریاد چیزی بیش نیست ؛ شاید وی آگاه بود که آلودگی انگلستان در اروپا و افریقا هرگز به آن دولت مجال جنگیدن با روسیه و یا فرصت مداخله در آسیای مرکزی و خراسان را نخواهد داد. شاید به همین سبب وی معتقد شده است که در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری روسهامیتوانستند بدون خالی کردن یک تیر و ریختن یک قطره خون سراسر خاك خراسان را متصرف گردند.

یکی از مهمترین علل بیعلاقگی مردم کشوری به استقلال و گردن نهادن بزیر زنجیر تسلط بیگانگان ، نفرت از بیدادگران داخلی است . چندتن از جهانگردان بیگانه‌ای که در دوران زمامداری پادشاهان قاجار از خراسان عبور کرده‌اند ازنفرت شدید مردم نسبت به آنان سخن گفته‌اند. در سال ۱۲۳۸ هجری (۱۸۲۱ م .) بازرگان جهاندیده و ژرفکاو انگلیسی جیمس بیلی فریزر نوشت که در طول سفر از تهران تا مشهد آنچه بیش از هرمسئله در خاطرش اثرگذاشت نفرت شدیدی بود که افراد تمامی قشرهای اجتماعی ایران نسبت به خاندان قاجار در دل داشتند. فریزر در همه جا نام قاجار را با ستمگری ، سنگدلی و حق کشی قرین دیده بود ؛ و چنان که ژنرال مگره‌گور ٤٥ سال پس از سفر فریزر تأیید نمود وی مکرر در اطراف و اکناف خراسان بگوش خویش شنیده بود که قاجارها را دشنام میدادند. (۳۰). شصت و هفت سال پس از سفر فریزر به گفتهٔ جورج کرزن مرور زمان و حکومت خشن ناصرالدین شاه آن گونه نفرتها را از بین برده بود و مردم خراسان مانند ساکنان دیگر نواحی ایران در عین حال که تسلیم محض بودند نسبت به پادشاه قاجار هیچگونه علاقه نشان نمیدادند. کرزن در این باره مینویسد :

« در صورت هجوم لشکریان روس بر خاك ایران ، به همان سان که احتمال نمیرود مردم علیه روسها قیام کنند جانفشانی آنان در راه حفظ تاج و تخت

قاجار نیز غیر محتمل است. فساد محض دستگاه حکومت که سالیان دراز مستمندان را از نعمت دادخواهی بی نصیب گردانیده ضمناً به مردم تعلیم داده است که اگر تغییر و تحولی در جامعه متضمن رهائی آنان از ورطهٔ مذلت باشد باید با سلسله جنبانان آن تغییر و تحول دمساز گردند.» (۳۱)

بازپسین نشانه‌های انحطاط

در حدود بیست سال پس از نخستین سفر جورج کرزن به خراسان هنگامیکه گذار دو مسافر دیگر علاقمند و جهاندیده : سرپرسی سایکس (۱) و ویلیامز جاکسون (۲) به همان صفحات افتاد اوضاع سیاسی جهان بطور کلی ، و روسیه بویژه ، دستخوش تحول گردیده بود ؛ اما دخالت روسیه در ایران هنوز بمیزانی که جورج کرزن را متوحش ساخته بود وجود داشت. پرسی سایکس که بعدها بواسطهٔ تألیف یکدوره تاریخ ایران شهرت بسزائی حاصل کرد ابتدا به سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ ه.) پا بخاك خراسان نهاد. یادداشت‌های مسافرتهای عدیدهٔ سایکس به خراسان اگر از لحاظ چندی بپای نوشته های جاکسون نمیرسد بی گفتگو از لحاظ چونی با پژوهشهای آن دانشمند امریکائی برابری میکند. جاکسون ، استاد ادبیات هند و اروپائی دانشگاه کلمبیا که دوسال پس از سفر سایکس ، در خلال سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ه بقصد پژوهشهای علمی به ایران سفر کرد مشهد را شهر جالبی نیافته است. وی مانند وامبری ، مگره گور ، کرزن و سایرین منظر عمومی شهر را از بالای بام خانه‌ها یکنواخت ، غم‌انگیز و زشت دیده است ؛ اما فراموش نمیکند که دیدن مشهد و زیارت تربت امام هشتم نهایت آرزوی هر شیعهٔ مؤمنی است. جاکسون هنگام سفر به مشهد بازپسین منزل کاروان را این سان وصف میکند :

« پس از آنکه حسن آباد را پشت سر نهادیم وارد راه پیچ اندر پیچی شدیم که از میان دره‌ها و از فراز کوههای بلندی میگذشت. پیش از آنکه به آبادی فخر داود برسیم در نقطه‌ای هوا سنج ما ارتفاع بیش از پنج هزار پا را نشان میداد. سرانجام به قریهٔ شلوغ شریف‌آباد رسیدیم. راه ورود باین دهکده ازمیان خرمنهائی از گل خشخاش میگذشت. ازکنار نهرهای آب

---

۱ - Sir Percy Sykes   ۲ - Williams Jackson

و از پهلوی گورستان بزرگی عبور کردیم. اینجا بازپسین توقفگاه مسافران پیش از رسیدن به نوك کوه بلندی است که زائران آن را تپهٔ سلام مینامند و این کوه است که مشهد را از دیدگان بیقرارمؤمن از سفر فرسوده مستور میدارد.» (۳۲)

جاکسون جمعیت مشهد را شصت هزار نفر ضبط کرده و جز حرم حضرت رضا و بناهای پیرامون آستانه در سراسر مشهد حتی «یک عمارت» ندیده است که بگفتهٔ وی وصف آن ارزشی داشته باشد. نوشته‌های این دانشمند امریکائی که به هیچ وجه آلوده به غرض نیست داستان نابسامانی و بدبختی مردم تیره روز خراسان را تکمیل میکند. از این نظر مقایسهٔ میان نوشته‌های جاکسون و دکتر دانالدسون که تقریباً بیست و پنج سال پس از جاکسون در خراسان اقامت داشته مغتنم است.

آغاز ترقی مشهد در نیمهٔ سدهٔ چهاردهم

دکتر دوایت دانالدسون امریکائی (۱) به تفصیل داستان آخرین ویرانی شدیدی را که براثر گلوله باری توپخانهٔ روس بسال ۱۳۲۹ ه برآستان قدس رضوی وارد آمده بود بیان میکند. فراموش نکنیم که دراین سال مداخله و کارشکنی روسیه برای متزلزل ساختن و از بین بردن اساس مشروطیت ایران بحدی رسیده بود که محمد علی میرزای مخلوع را وارد استرآباد کرده بودند و برادر وی سالارالدوله به تحریک روسها در مغرب ایران سرگرم برپا ساختن آتش فتنه بود. به گفتهٔ دانالدسون فتنه در خراسان بدیں سان بروز کرد که گروهی غارتگر صحن مقدس حضرت رضا را در مشهد گرفته آنجا را قرارگاه خود ساختند و پس از تاراج دکانهای شهر با انتشار شب‌نامه هائی خود را از مخالفان مشروطیت خواندند. آتش فتنه و خطر غارتگری چنان مسئولان امور را پریشان خاطر ساخت که حاکم ناگزیر از روسها کمک خواست. دانالدسون در این باره مینویسد:

«ظاهراً به روسها اجازه داده شد تا در اعادهٔ نظم کمک نمایند و آنها نیز از محل مناسبی در بیرون شهر، صحن و پیرامون حرم حضرت را بگلوله بستند. شدت آتشباری چندان بود که در خلال چند دقیقه‌ای خرابی زیادی برگنبد و بناهای

---

۱ - Dwight M. Donaldson

آستانه وارد آمد. تخمین زده‌اند که در حدود یکصد تن کشته شدند و بیشتر غارت گران پا بفرار نهادند. اغلب افرادی که بضرب گلوله از پا درآمدند هیچگونه تعلقی بگروه شورشی نداشتند.» (۳۳)

به شهادت دانالدسون مؤمنین درسراسر ایران شدیداً این بی‌حرمتی رانکوهیده شمردند و تا چند سال مرتباً سالگرد چنین رویداد شومی را با طعن و لعن برگزار میکردند وحتی گروهی معتقد بودند که هربلائی پس ازسال ۱۹۱۱ م. (۱۳۲۹ ه) بر روسیه واردآمد نتیجهٔ بیحرمتی و گستاخی سربازان نادانی بود که نه فقط به سوی گنبد حضرت رضا تیر انداختند بلکه چند روزی با چکمه‌های نجس خود صحن حرم حضرت را ملوث ساختند. (۳٤)

نوشته های دوایت دانالدسون در بارهٔ مشهد سال ۱۳۵۲ ه (۱۳۱۲ خورشیدی) نموداری از آغاز ترقی مجدد شهر مشهد و رونق بازرگانی خراسان در نخستین سالهای تأسیس سلسلهٔ پهلوی است. به گفتهٔ این نویسنده از ۱۳۱۰ خورشیدی بواسطهٔ کوتاه شدن دست عناصر آزمند و مفتخور و ایجاد سازمانی اصولی عواید آستانه تدریجاً رو به افزایش نهاد. از سیاههٔ دقیق درآمدها و هزینه‌های بازپسین سالهای زمامداری قاجاریه اطلاعی نداریم ؛ اما کاهش تدریجی درآمد ها را از روی دو رقمی که دانالدسون ضبط کرده است بخوبی میتوان استنباط کرد . طبق تحقیق این مسافر امریکائی که مبنی بر نوشتهٔ روزنامهٔ چمن چاپ مشهد مورخ سال ۱۹۲۳ م. بود در سال ۱۸۷۸ (۱۲۹۵ ه) جمع کل درآمد آستان قدس از ۲۵۰،۰۰۰ دلار تجاوز میکرد و حال آن که ۲۲ سال بعد در ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ ه) جمع کل عواید آستان قدس بموجب آمار دقیق رسمی فقط ۲۳۵،۰۰۰ دلار بود .

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی هنگامیکه دانالدسون از مشهد دیدن میکرد سرگرم مرمت و تجدید بنای مدرسهٔ میرزا جعفر بودند. خیال داشتند عمارت جدید را به کتابخانه و موزهٔ آستانه اختصاص دهند تا از آن پس مسافرانی که مسلمان نبودند و به مشهد میرفتند فرصت دیدن یکی از بزرگترین گنجینه‌های مشرق زمین را داشته باشند . قرار بود قالیها و قالیچه‌های نفیس کهنسال و جواهرات بیمانند ، قرآنهای خطی و تعداد زیادی از نسخه‌های نادر دست نبشته که تا آن هنگام در

خود صحن حرم حراست میشد طبق اصول صحیحی مرتب شود و در مد نظر قرار گیرد به‌علاوه فکر ایجاد کتابخانهٔ عمومی بزرگی که مشتمل بر موضوعهای عمومی باشد تدریجاً قوت میگرفت.

این تجدید و تجدد با افزایش میزان داد و ستد و رونق بازار مشهد همگام بود ؛ و به گفتهٔ دانالدسون مشهد با صد وسی هزار نفر جمعیت ، بر اثر احداث راههای وسیع و هموار ، ساختمان خیابانهای عریض ، رواج وسائط نقلیهٔ جدید میان مشهد و دیگر نقاط ایران ، روسیه ، افغانستان و هندوستان ؛ ایجاد بیمارستانها ، مدارس ، سینماها ، باغهای عمومی ، کتابخانه‌ها ، رستورانها ، منابع آب ، خطوط اتوبوسرانی ، موزه و بالاخره تئاتری بزرگ ، از همه لحاظ مقام چهارمین شهرایران را احرازکرده بود. (۳۵)

کلید منابع و توضیحات فصل پنجم

۱ - ن. ك. به مجموعهٔ یادداشتها و گزارشهای کاپیتان نی‌پیه ص ۲۰٤
۲ - « « کتاب واحه‌مرو - ادموند اودانوان ج ۲ ص ۸۳
۳ - « « « « « ج اول ص ٤٧٤
٤ - « « « « « ص ٤٨٠ و ٤٨١
٥ - « « « « « ص ٤٨٤
٦ - « « « « « ص ٤٦٦ و ٤٦٧
٧ - « « « « « ص ٤٦٧
٨ - « « سلسله مقالات حسین سعادت نوری زیر عنوان سپهسالارها که از شمارهٔ مسلسل ۲۱۲ مجلهٔ یغما (اسفند ۱۳٤٤ ، تهران) ببعد منتشر شده است.
٩ - « « دومین سفر در ترکمان صحرا - لسار. مجلهٔ انجمن شاهی جغرافیائی ج ٥ - لندن ۱۸۸۳.
۱۰ - سوادی از این نقشه برای نخستین بار در مجلد پنجم جریان مذاکرات انجمن شاهی جغرافیائی لندن در ۱۸۸۳ میلادی به چاپ رسید.
۱۱ - ن. ك. به مبحث هریرود در کتاب عمران منطقهٔ خراسان. از نشریات دفتر فنی سازمان برنامه به ویژه از ص ۱۲ ببعد.
۱۲ - « « مطلع الشمس ج - ص ۳٦۰
۱۳ - « « کتاب «مقابلهٔ انگلیس و روس در آسیا» ص ۲۹۱ و ۳۰۱
۱٤ - « « « « « « ص ۲۹۳
۱٥ - « « « « « « ص ۲۹٤
۱٦ - « « مطلع الشمس ج ۲ ص ۳۷۲
۱۷ - « « مقابلهٔ انگلیس و روس ص ۲۹٤
۱۸ - برای آگاهی به جزئیات این ماجرا ن. ك. به کتاب بلوکوویل زیرعنوان سفر بدور دنیا چاپ پاریس
۱۹ - ن. ك. به مطلع الشمس ج ۲ ص ۳۸۳

۲۰- « « مقابلهٔ انگلیس و روس ص ۳۶۲
۲۱- « « « ص ۳۶۵
۲۲- « « « ص ۳۶۷
۲۳- « « ایران و مسئلهٔ ایران ج اول ص ۱۰۹
۲۴- « « متن روسی ژنرال گورده‌کف زیر عنوان جنگ در خاك ترکمانان ج ٤ فصل ۱۷ به نقل از کرزن در ج اول ص ۱۰۲
۲۵- « « ایران و مسئلهٔ ایران ج ۱ ص ۱۵۳
۲۶- « « « « ص ۱۶۹
۲۷- « « « « ص ۱۸۱
۲۸- « « « « ص ۲۰۸
۲۹- « « « « ص ۲۱۷
۳۰- « « کتاب سفر در خراسان ج ۱ ص ۲۵۳ همچنین ن. ك. به کتاب سفرنامهٔ فریزر فصل ۲۲
۳۱- « « ایران‌و مسئلهٔ ایران ج اول ص ۲۱۹
۳۲- « « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۶۲
۳۳- « « کتاب مذهب شیعه ، داناالدسون ص ۱۷۷
۳۴- « « « « « همان ص
۳۵- « « « « « ص ۱۸۷

فصل ششم

از بسطام تا نیشابور

فصل ششم

از بسطام تا نیشابور

اگر از جنوب غرب شهر کنونی گرگان خطی به سمت جنوب کشیده و آنرا تا ناحیهٔ بسطام و شاهرود امتداد دهید تقریباً حدود غربی ناحیه کرد نشینی را بر روی نقشه معین کرده‌اید که تمامی آن ناحیه در دوران زمامداری فتحعلیشاه قاجار به کردستان شمال شرقی اشتهار داشت. (۱) راهی که از گرگان آغاز و به شاهرود منتهی میشد از لحاظ سوق‌الجیشی نیز حائز اهمیت فراوان بود. جورج کرزن پس‌از مطالعات دقیق در جغرافیای ایران مدعی بود که اگر ارتشی بر این راه مسلط شود بی گفتگو خواهد توانست ارتباط خراسان‌را از دیگر نواحی ایران بکلی قطع کند(۲) از دوره‌های باستانی‌آسانترین راه دست یافتن براین ناحیه از گرگان تا اردکان و از آنجا تا نیشابورگذشتن از سمنان و دامغان بود که در دورهٔ ساسانی و پس از تسلط تازیان بر ایران دو مرکز مهم حکومت ناحیهٔ کومس (یا قومس تازی زبانها) را تشکیل میداد. در دوران فرمانروائی خلفای عباسی ایالت کومس هم چنان روزبه و آباد ماند چنان که حکمران این ناحیه همه ساله مبلغ یک میلیون و صدوپنجاه هزار درهم مالیات میداد. (۳)

در بارهٔ ریشهٔ نام این ایالت بتوضیح درست و معقولی بر نمیخوریم. بعضی پنداشته‌اند که کومس در آغاز کوه مس بوده واین نام را بواسطهٔ فراوانی کانهای مس برگزیده بودند (٤) و حال آنکه برخی از محققان پنداشته‌اند که مس باید به معنای مه و مهتر باشد و غرض از کومس کوه بلند تر و بزرگتر بوده است. (٥) بهر تقدیر ایالت کومس که تمامی دامغان، سمنان، شاهرود و بسطام را در بر میگرفته ظاهراً در حدود هشتاد فرسنگ درازا و شصت فرسنگ پهنا داشته است. از شهرهائی که بر سر راه سمنان و نیشابور قرارگرفته است پاره‌ای نسبتاً نوبنیاد و

برخی دیگر مانند دامغان از لحاظ پیشینهٔ تاریخی کم نظیر است. اینک با توجه به پیشینهٔ تاریخی هر یک ازاین شهرها به‌نکات مهمی که درخلال صد وپنجاه‌سال گذشته از کلک پاره‌ای از جهانگردان بیگانه تراوش کرده است اشاره میکنیم واین کتاب را با شمه‌ای در بارهٔ جغرافیای تاریخی نیشابور چهارمین شهر خراسان‌باستانی بپایان میرسانیم.

سمنان

سمنان یکی از کهنسال‌ترین شهرهای کومس بوده که پس از تسلط‌تازیان بر ایران همچنان شهرت و اعتبار خود را حفظ کرده است. در هجوم مغول‌ودرایلغار تیمور خرابیهای وارده بر آن شهر نسبتاً زیاد نبود و اگر هم آسیبی دیده بود در دوران زمامداری فرزندان تیمور آن خرابیها جبران شد زیرا پاره‌ای از بزرگان‌و وزیران درباری از سمنان برخاستند. در دورهٔ پادشاهی زمامداران صفوی و در عهد نادر نیز سمنان از رونق و آبادی نیفتاد. قلعهٔ شهر که تا اواخر دورهٔ قاجاریه جلب نظر میکرد از بناهای دورهٔ نادری بود. در حدود یکصد و پنجاه سال پیش که جهانگرد و سوداگر انگلیسی جیمس بیلی فریزر از راه سمنان عازم نیشابور بود شصت و شش برج قلعهٔ نادری را کاملاً سالم دیده بود. در آن هنگام (۱۲۳۸ هـ) ذوالفقارخان نامی از معتمدان فتحعلیشاه که به گفتهٔ مردم محل « مردی بغایت ستمگر وبی‌بندو بار » بود در نهایت کامرانی بر سمنان حکومت میکرد زیرا در حدود صد هزارتومان از مردم مالیات میستاند و سالانه فقط هفت هزار تومان تحویل خزانه شاه میداد.

درسمنان بناهای گوناگون عجیبی بچشم فریزر خورده است که‌بعضی از آنها را بسیار بزرگ و با شکوه و جالب دیده است. از آن جمله مسجد جامع شهر که در ۸۲۸ هـ در عهد شاهرخ فرزند امیر تیمورگورکانی بنیاد نهاده شده و گرمابه‌ای که پس از آن تاریخ بفرمان ابوالقاسم بابرخان ساخته شده است. فریزر بدو فرمان عهد صفوی که بر دو لوح سنگی در مسجد جامع نقش شده اشاره کرده است. میدانیم که یکی از این دو بتاریخ ۱۰۳۹ هـ در عهد سلطنت شاه صفی و دیگری در ۱۱۰۶ هـ در دوران زمامداری شاه سلطان حسین صفوی بر دیوار مسجد نصب گردیده که بموجب فرمان نخستین پاره‌ای از مالیاتها بمردم بخشیده شده بود وبحکم دومی روسپی خانه ، قمار خانه ، چرس فروشی و شراب فروشی در سمنان ممنوع گردیده است.

در آغاز دوران زمامداری فتحعلیشاه هنگامیکه مسافر پا از دروازه‌های سمنان بیرون مینهاد ومتوجه آهوان (۱) میشد ، زندگی پر دغدغهٔ مردمانی که در آن نواحی میزیستند و نا امنی جاده‌ها را وحشتناك میدید . فریزر در این باره مینویسد :

« درگذشته هرقدر این بخش از کشور ایران روزبه و آباد بوده است اکنون مسلماً از آن روزبهی و آبادانی نشانی نمیبینیم . از ظواهر شهر سمنان آثار تنگدستی پیدا نیست اما آنچه در ذهن مسافر اثر میگذارد نبودن ایمنی است. همه چیز برزندگی پر دغدغه‌ای که ساکنان این ناحیه میگذرانند گواهی میدهد . هر قصبه یا قریه‌ای برای حفاظت ساکنانش دیوار دارد و همه جا مردم برای ایمنی متقابل گرد هم می‌آیند. کشاورزی نیز محدود به زمینهائیست که پیرامون این اجتماعهای بدورهم تنیده قرار دارد . » (۶)

در خلال ده سالهٔ ۱۲۷۹ و ۱۲۸۸ ه . سه تن دیگر از جهانگردان انگلیسی یعنی ایست ویک ، کاپیتن مارش و دکتر هنری بلیو نیز از سمنان گذشته وهر کدام شرح مختصری در بارهٔ مشاهدات خود بر جا نهاده‌اند ؛ اما در میان نوشته های این سه تن نیز مطلب جالبی نمیبینیم . قدر مسلم این است که دورهٔ سلطنت محمد شاه وناصرالدین‌شاه سمنان همچنان آبادبود وارگ شهر بهمت بهمن میرزای بهاءالدوله یکی از پسران فتحعلیشاه ساخته شد . این ساختمان که دور آن به ۷۰۰ ذرع میرسید و چندین بنای با شکوه و دوازده برج داشت (۷) نمودار عهدی بود که مسلماً جمعیت شهر سمنان از بیست هزار تجاوز میکرد ، و حال آن که در ۱۳۰۷ ه. کرزن باور نکرده است که سمنان صاحب شانزده هزار نفر جمعیت باشد. (۸)

دامغان

هنوز باستان شناسی چنانکه شاید و باید موفق بروشن کردن پیشینهٔ تاریک و کهن سال شهر دامغان نشده است ؛ واما میتوان ادعا کرد که در سراسر ایران کمتر شهری است که از لحاظ پیشینهٔ تاریخی با دامغان کوس برابری کوبد . هوتوم شیندلر (۲) افسر ورزیده و محقق علاقه‌مندی که سالها در خدمت ارتش ایران

۱ ـ دهی از شهرستان نیشابور

۲ - Hotum Schindler

انجام وظیفه میکرد و همچنین چند تن دیگر از پژوهندگان به پیروی از وی ، ویرانه های نزدیکی دامغان را همان شهر باستانی کومس دانسته‌اند که نزد جغرافی نویسان یونانی به هکاتم پیلس (۱) یا شهر صد دروازه اشتهار داشته است . (۹)
جاکسون محقق امریکائی که درسال ۱۳۲۰ ه برای نخستین بار از دامغان عبور کرده است در بارهٔ ویرانه های دامغان باستانی چنین مینویسد :

«نخستین آثار آن شهربزرگ باستانی را من بفاصلهٔ اندکی در جنوب‌دامغان مشاهده کردم........ مردم محل این ویرانه ها را بخشی از شهر قدیمی کومس میدانند. آنچه اکنون بچشم میخورد توده‌ای از دیوارهای خشتی فرو ریخته است که گاهی چند پا زیرخاك فرو رفته و گاهی وزش باد توده‌هائی از ریگ را در کنار آنها انبار ساخته است . هرچه گشتم نتوانستم اثری از دیواری واقعی یا نوعی‌ساختمان سنگی در این ناحیه بیابم زیرا ظاهراً تمامی ساختمانها از خشت بوده است ...... مشهور است که در اطراف این ویرانه ها آجر های گبری فراوان پیدا شده و درزیرزمین کراراً به مجاری آب وکاریزها برخورده‌اند و این همه هوتوم شیندلر را مجاب ساخته است که این جا باید ویرانه‌های شهر باستانی کومس وشهرصددروازه باشد.»(۱۰)

صنیع‌الدوله محل اصلی شهر باستانی کومس را در شش فرسنگی دامغان در نزدیکی دهکدهٔ قوشه ضبط کرده است. در سال ۱۳۰۳ ه. که وی از این‌ناحیه عبور میکرده است آثار خرابه و تپه و دیوار و پاره آجر و شیشه وکاسه وکوزه‌های سفالین فراوان دیده بود و ادعا میکند که به عقیدهٔ مردم ناحیه آنچه از دل زمین بیرون میآمد تعلق به دوره‌های باستانی کومس داشت. (۱۱)

مسلماً دامغان در اوایل تأسیس سلسلهٔ قاجاریه ، و به ویژه در دوران سلطنت فتحعلیشاه آسیب فراوان دید . آنچه جهانگردان بیگانه در سفرنامه های خود نوشته‌اند مؤید این‌حقیقت بارزاست. دربیست و ششمین سال پادشاهی‌فتحعلیشاه قاجار که بازرگان انگلیسی جیمس بیلی فریزز از دامغان میگذشت شهر مزبور را این سان وصف میکرد :

«دامغان اصولا شهری بوده است به مراتب مهمتر از سمنان ؛ اما چون‌بیشتر آماج ستمگریهای حاکم شده طبعاً انحطاط و ویرانیش شدیدتر بوده است.

---

۱ - Heacatompylos

اکنون اگر مسافر بدقت براین شهر بنگرد جز ویرانه‌های متروك چیزی نمیبیند ؛ گه گاه جان‌داری از میان این ویرانه‌ها بحرکت در میاید. بازار دامغان عبارت ازچند دکان خشتی وگلی در زیر معبری سر پوشیده است. .... مشهور است که اکنون دامغان دو هزار نفر جمعیت دارد ؛ اما به‌نظر من هرگز عدهٔ ساکنان این شهر به دو هزار نفر نمی‌رسد. در این جا به هرکس برخوردم فریادش از دست ستمگری و اخاذی حاکم محل ، ذوالفقارخان و پسرش مطلب خان به آسمان بلند بود.» (۱۲)

در حدود ۹ سال پس از دیدار جیمس بیلی فریزر لشکریان عباس میرزا که عازم هرات بودند از بخت بد ناگزیر شدند مدتی در این شهر درنگ کنند. ماندن چندین هزار تن سرباز بی جیره و مواجب مسلماً لطمهٔ جبران ناپذیری به اقتصاد شهرکوچکی چون دامغان وارد آورد و چنانکه جورج کرزن در قالب عباراتی‌عریان نوشته‌است آن سان که لشکریان عباس میرزا دامغان را ویران کردند هیچ آفت ملخی نمیتوانست به شهر مزبور خرابی و خسران وارد سازد. (۱۳) شایان توجه‌است که یکی از نویسندگان دانشمند دورهٔ ناصری بی آنکه اعتنائی باین حقیقت تلخ داشته باشد ، پس از وصف عظمت و آبادی دورانهای گذشتهٔ دامغان ، تلویحاًعلت انحطاط و خرابی شهر را وزیدن باد های سخت میداند ، و عقیده دارد که وجوداین بادها مردم را از ماندن در دامغان روگردان ساخت. فراموش نکنیم که با وجود همین بادهای سخت نزدیک بپایان دورهٔ سلطنت ناصر الدین شاه دامغان مجدداًبه آن درجه از رونق و آبادی رسیده بود که بداشتن جمعیتی در حدود ۱۳،۰۰۰ نفر بر خود میبالید.

از بناهای تاریخی دامغان فریزر دو تا را به تفصیل شرح میدهد. از این دو یکی مسجد کاملا ویرانی بوده که ظاهراً مدتی دراز پس از سفر فریزر به دست میرزا محمدخان سپهسالار اعظم مرمت گردیده و به مسجد جامع جدید دامغان معروف شده است . دیگری مسجد تاریخانه بوده است که در عهد فریزر هنوز خراب نشده بود ، وجهانگرد انگلیسی‌چهل ستون ، ایوان و مناری را که درکنار مسجد قرار داشته است دقیقاً وصف میکند. سایر جهان گردان این عهد نیزهر کدام در بارهٔ «گنبدی که شباهت به میل رادکان » داشته است مختصری نوشته‌اند.

این بنا چنانکه بعداً صنیع‌الدوله شرح داده است تعلق به سدهٔ چهاردهم هجری داشته است و جغرافی نویس مشهور عهد ناصری در بارهٔ آن مینویسد :

«این بنا درقسمت غربی بقعهٔ امامزاده جعفر در میان باغی واقع ، ارتفاع آن پانزده ذرع .... با وجود قدمت زیاد بحال خود باقی است ...... گویندصورت قبری مرتفع در میان آن هست و درون آن ساده است و زینتی ندارد ، بعضی از عوام بغلط اینجا را چهل دختران گویند.» (١٤)

تاک ، قرارگاه اسکندر مقدونی

جاکسون محقق ارجمند امریکائی خاطر نشان میسازد که قریهٔ تاگ‌واقع در شش میلی شمال شرقی دامغان باید همان تاگه[1] عهد اسکندر مقدونی باشد که مورخان یونانی مکرر از آن یادکرده‌اند. به عقیدهٔ هوتوم‌شیندلر انتخاب‌چنین نامی برای دهکدهٔ مزبور بواسطهٔ وجود درختان تاگ فراوانی بوده‌که ظاهراً دراین بخش از ناحیهٔ کومس باستانی می‌روئیده است ؛ اما بنظر جاکسون که قول ابن فقیه همدانی را حجت میشمرد این نام ارتباط با طاق یا تونلی داشته که در زیرکوههای شمال شرقی دامغان احداث کرده بودند . (١٥) در دوره‌های باستانی هنگامیکه مسافر ازکومس به سمت شاهرود فعلی حرکت میکرد در فاصلهٔ شش میلی شمال شرقی به نخستین منزل یا توقفگاه طبیعی که تاگ بود میرسید . تصور میرود که در تابستان بسیارگرم سال ٣٣٠ ق. م. هنگامیکه اسکندر شهر صد دروازه را ترک گفت چندی در تاگ درنگ کرد. از نوشته‌های مورخ یونانی‌آریان چنین استنباط میشودکه اسکندر لشکریان خویش را به سه بخش نمود . بخشی با بار و بنه از این راه که آسانترین راه به زادراکا تا[2] (استرآباد یا گرگان عهد جدید) بود متوجه شمال شرقی ایران گردیدند. بخش دیگری ازلشگریان اسکندر به فرماندهی کراتروس[3] از سمنان ابتدا متوجه سوادکوه و سپس مشرق شدند تا سربازان مزدور یونانی راکه در خدمت داریوش بودند تنبیه کنند. سومین و آخرین بخش ، مرکب از زبده‌ترین سواران سبک اسلحه ، بفرماندهی خود اسکندر ، از تاگ گذشته پس‌از طی کوتاهترین و ضمناً دشوارترین راهها رو به هیرکانیا یا مازندران نهادند تا نبرزان[4] یکی از قاتلین داریوش را دستگیر سازند.

---

1 - Tagae 2 - Zadracata 3 - Craterus 4 - Nabarzanes

شاهرود و بسطام

این دو شهر بر کنار رود شاهرود قرار دارد که از کوه طالش و شاهکوه سرچشمه میگیرد. شاهرود شهر نسبتاً جدیدی است که در نوشته‌های جغرافیا نویسان نخستین سده‌های اسلامی از آن نامی برده نمیشود ؛ اما شهر بسطام که تقریباً شش کیلو متری بالاتر از شاهرود ، در میان دشت حاصلخیزی قرار گرفته‌است پیشینه کهن‌سالتری دارد. پاره‌ای از محققان ، و از آن جمله مارکوارت آلمانی(۵) بنیاد شهر بسطام را مسبوق به نخستین سدهٔ هجری میدانند. (۱٦) مسلماً این شهر در سدهٔ چهارم هجری در عهد اصطخری و مقدسی ، دو تن از مشهورترین جغرافیا نویسان جهان اسلامی ، شهر کوچک آبادی بوده است.

شاهرود در عهد صفویه دهکده‌ای بود که هیچگونه اهمیتی نداشت. نخستین بنای معتبری که در آنجا احداث گردید دژی بود که به هنگام هجوم افغانها و پس از آن تا سالیان دراز پناهگاه امنی از برای ساکنان شاهرود در برابر مهاجمان غارتگر شد. بنیادگذار این دژ سرکردهٔ یکی از قبیله‌های کرد امید علیخان بود که در شاهرود درگذشت و همانجا بخاکش سپردند. با هرج و مرج دورهٔ نادری و جنگهائیکه در آغاز تأسیس سلسلهٔ قاجاریه درگرفت دهکدهٔ مزبور بکلی از رونق و اهمیت افتاد . از آنجا که شاهرود موقعیت سوق‌الجیشی مهمی داشت در عهد سلطنت فتحعلیشاه دو باره رو به ترقی نهاد. محمد صالح خان عرب حاکم بسطام و شاهرود دیواری به دور شهر کشید که درازای آن به هزار و ششصد ذرع بالغ گردید. در سال ۱۲۳۸ هجری اندکی پس از این نخستین کوششهای محمدصالح خان عرب ، جهانگرد و بازرگان انگلیسی جیمس بیلی فریزر که گام بدرون این‌شهر نوبنیاد نهاد شاهرود را شهر نوپائی روزبه و آباد دیده است. فریزر مینویسد :

« بازار شاهرود........ از همه جهت ضروریات زندگی را تأمین میکند و همه گونه کالا در این شهر یافت میشود . شاهرود باغهائی پر میوه و کشتزارهای بارور خرمی دارد . پیرامون این شهر دهات پر جمعیتی قرار گرفته است. عدهٔ ساکنان این شهر را چهار تا پنج هزار نفر دانسته‌اند. از این رقم دوهزار نفرشان تفنگچی‌اند که معمولاً برای پاسداری شهر در درون دژ شهر اقامت دارند.» (۱۷)

---

5 - Marquart

طبق پژوهشهای فریزر جمع کل مالیات شاهرود و توابع آن دو هزار و پانصد تومان نقد و دو هزار و ششصد خروارگندم بود و چون هر هشت من گندم یک ریال ارزش داشت بهای این گندم در حدود چهار هزار تومان و بدین سان جمع کل مالیات شاهرود شش هزار و پانصد تومان میشد. از این محل محمد صالح خان تمامی هزینهٔ زندگی و نگاهداری دو هزار تفنگچی را که هزار نفرشان از قبیله های عرب بودند میپرداخت وبقیه راخرج رفاه مردم و آبادانی شاهرود میکرد. به گواهی فریزر مردم شاهرود همگی از مهربانی ، دادگستری ، میانه روی و مردم نوازی محمد صالح خان تمجید میکردند.

نوشته های فریزر در بارهٔ شاهرود از آن لحاظ برای پژوهنده و دانشجوی تاریخ جالب است که سرپوش از روی مهمترین تضادی که در جامعهٔ ایرانی عهد قاجار وجود داشت بر میدارد. شاهرود شهر نو بنیادی بود که پادشاه قاجار علاقه به آبادانی آن نشان میداد و حکومت آنرا در دست مردی نهاده بود که انگیزه‌اش در ادارهٔ امور شهر سود جوئی و آزار رسانی نبود. نتیجه آن که هر رنجبری میتوانست ضروریات زندگی را ببهای ارزانی تأمین کند. ارزانی بهای کالاها را باید از آنجا قیاس گرفت که بگفتهٔ فریزر اگر برای ادارهٔ یک عائلهٔ چهار نفری بمقدار کافی گوشت ، برنج ، روغن ، شیر ، تخم مرغ ، نان و هیزم برای افروختن آتش خریده میشد بهای همهٔ این اقلام از یک ریال (یا هجده پنس انگلیسی) کمتر بود. نکتهٔ جالب آنکه فریزر از زمستان سخن میگوید ، یعنی هنگامیکه خواربار ارزان تمام نمیشد و ناظر خرج آن سوداگر جهاندیده « نه صرفه جوئی میکرد و نه آدمی زیاده از حد امین بود ». (۱۸)

هنگامیکه فریزر بدین سان از آبادی شاهرود و رفاه ساکنانش سخن میگفت در بسطام کهنسال جز توده‌های ویرانه و کشتزارهای کوچک چیز دیگری بچشم نمیخورد. جمعیت بسطام به گواهی جهانگرد انگلیسی از سیصد تا چهار صد نفر بود و به همین سبب بسطام را کوچکتر و بی اهمیت‌تر از دهکده‌های مجاورمیشمردند (۱۹). بسطام از لحاظ بناهای تاریخی به ویژه مزار عارف بزرگ شیخ ابویزید (مشهور به بایزید) بسطامی در نظر فریزر جالب بوده است. وی خاطر نشان می‌سازد که اکثر بناهای شهر از سدهٔ هشتم هجری یعنی خلال سالهای ۶۹۹ و

۷۰۲ ه. است (۲۰). در آن تاریخ در مقبره و روی گنبد مجاور ترکهائی دیده‌میشد که راهنمای فریزر آنها را از زمانهای پیشین دانسته بود. در سفرنامهٔاین سوداگر دقیق وعلاقه‌مند شرح مفصلی دربارهٔ این بناها و همچنین مزار محمدبن جعفرصادق آمده است. در بارهٔ منارهٔ معروف بسطام فریزر چنین مینویسد:

« وصل به مسجد مناره‌ای است که آن را بایزید نامند زیرا معتقدند که چون شخص بر نوك آن مناره بایستد و بنام شیخ بایزید مناره را به جنبیدن دستور دهد تمامی بنا بیدرنگ می جنبد. علت جنبیدن آن است که مناره را از آجرهای بسیار نازکی ساخته‌اند .... تمامی آن بین چهل تا پنچاه پا ارتفاع دارد........ با آن که بیک سو متمایل است هنوز بی آنکه به استحکام بنا لطمه‌ای وارد آمده باشد بر جا مانده است و از لحاظ تزیینات شباهت به مناره‌های‌دامغان و سمنان دارد. (۲۱)

سخنانی که جاکسون، محقق امریکائی نزدیک به صد سال پس از سفر فریزر هنگام دیدن بناهای تاریخی بسطام گفته است ما را به اهمیت وارج هنری این ساختمان‌ها واقفتر میسازد؛ چه به عقیدهٔ جاکسون با تمام تفاوتهائی که در بناهای مختلف بسطام وجود دارد معماران و هنرمندان ایرانی توازن و تناسبی را مراعات کرده‌اند که تمامی اجزاء را هم آهنگ کرده ومجموع آنها را از لحاظ هنری جالب ساخته است. (۲۲) شایان توجه است که صدسال پس از فریزرانگلیسی ویلیام جاکسون مناره جنبان بسطام را همان سان دلپذیر، باشکوه و بی عیب دیده است و چند سالی پس از جاکسون، فردریك زاره باستان شناس آلمانی منار مزبور را « عالی ترین نمونهٔ هنرمعماری اسلامی درسدهٔ ششم هجری » خوانده است. (۲۳)

انحطاط تدریجی بسطام و ترقّی ناگهانی شاهرود

چنانکه گفته شد ترقی‌شاهرود از هنگامی‌آغازگردید که مشاوران فتحعلیشاه به اهمیت سوق‌الجیشی آن منطقه پی بردند. این امر نیز طبعاً بزیان بسطام تمام شد. شاهرود بر سر شاهراهی قرار داشت که نه تنها نواحی غرب ایران را بخراسان متصل میکرد بلکه قرارگاهی طبیعی برای گذشتن ازگردنه‌های بلند و آسان شاهکوه

و رسیدن به گرگان و کرانه های جنوب شرقی دریای خزر بود. آرثور کانالی افسر نامدار انگلیسی که در زندان امیر بخارا درگذشت هنگام درنگ در شاهرود بسال ۱۲۴۶ ه. (ژوئن سال ۱۸۳۰ م.) از آبادی روز افزون و رونق تدریجی بازار تجارت شاهرود سخن میگوید. به گفتهٔ کانالی تا آن سال شاهرود صاحب هزار و دویست خانه ، چندین کاروانسرا و سیصد دکان شده بود. تمامی ناحیهٔ شاهرود و بسطام چهار هزار سرباز پیاده در ارتش شاه قاجار داشت که مقرری سالانهٔ هر کدام ازآنان هشت‌تا ده‌تومان بود وآنها را بهترین سربازان ارتش قاجار میدانستند. البته یکی از منابع درآمد تهیهٔ خواربار و علوفه برای کاروانها و تأمین نیازمندیهای زائران مشهد حضرت رضا (ع) بود که هشت ماه سال از آغاز فصل بهار ببعدمرتباً از شاهرود میگذشتند و همه ساله عدهٔ آنها به شصت هزار نفر میرسید. (۲۴)

کاپیتن نی‌پیه که بسال ۱۲۹۱ ه. یعنی چهل و پنج سال پس از کانالی ضمن سفر از نیشابور به تهران ، شاهرود را در اوج قدرت ناصرالدین شاه دیده است رونق بازار شهر و رفاه مردم را میستاید. در آن هنگام شاهرود هشتصد خانه و سیصد دکان ، چهار کاروانسرای معتبر و دو گرمابهٔ عمومی داشت و با آن که سه سالی بیش از قحطی وحشتناك عهد ناصری نمی گذشت هنوز جمعیت شهر مزبور به چهار هزار نفر میرسیده است. نی‌پیه درین باره مینویسد :

« از بسطام که رو به جنوب نهیم راه از میان تپه های کوتاه سنگی گذشته به شاهرود منتهی میشود . شاهرود در دامان تپه ها قرارگرفته است و دور تا دورش باغها و تاکستانهای وسیع بچشم میخورد . این شهر در حدود هشتصد خانه دارد. دیوار شهر آنقدرها ضخیم نیست وبرجی برای دیده بانی ندارد . با وجودی که قحطی به همه جا لطمه زده است شاهرود و دهات اطرافش را آباد و مردمان این ناحیه را بغایت روزبه دیدیم . مردم پوشاکهای نسبتاً خوبی بر تن داشتند و ظواهرشان حکایت از تندرستی میکرد. یقین دارم اگر خشکسالی بروز نکند و مردم این نواحی همچنان از هجوم ترکمانان ایمن مانند در آینده از رفاه بیشتری بر خوردار خواهند بود .» (۲۵)

نوشته های جهانگردان دوره‌های بعد و از آن جمله کرزن ، جاکسون و پرسی سایکس مؤید ملاحظات کاپیتن نی‌پیه است. کرزن در حدود شانزده سال

پس از نی‌پیه شرح مفصلی در بارهٔ ترقی و اهمیت سوق الجیشی شاهرود بیان کرده و جمعیت شهر مزبور را پنج هزار نفر دانسته است (۲۶) و خوشحال است از آن که مانند اودانوان در این شهر نوبنیاد از نیش شب گز یا غریب گز مستأصل نشده‌است. شانزده سال پس‌از سفر کرزن نیز ظاهراً حال به همین‌منوال بود زیرا پرسی سایکس که در سال ۱۳۲۳ هـ. از شاهرود میگذشت آبادی، رونق بازار و اهمیت روزافزون شهر مزبور را میستاید. گرچه مرکز فعالیت بازرگانان به کوی نوبنیادی در خارج دروازه مشهد منتقل گردیده بود و کویهای قدیمی شهر ویرانه به نظر میرسید، شاهرود مقام واقعی خود را برسبیل انبار پنبهٔ خراسان ومرکز مهم‌صادراتی شرق و غرب ایران حفظ میکرد.

سبزوار

پاره‌ای از جهانگردان بیگانه و از آن جمله جیمس‌بیلی فریزر هنگام دیدن منار خسروگرد و ویرانه های آن، چنین پنداشته‌اند که در حدود سدهٔ هفتم هجری خسروگرد و سبزوار وصل بیکدیگر بوده و شهر واحدی را تشکیل میداده است(۲۷). نوشتهٔ جغرافیا نویسان مشهور اسلامی به ویژه مقدسی و اصطخری نه تنها مؤیداین مطلب نیست بلکه نشان میدهد که حداکثر دو و حداقل یک فرسنگ میان خسرو گرد و سبزواز فاصله بوده است. به احتمال کلی خسروگرد که مهمترین ناحیهٔ ایالت بیهق بود درآغاز مورد هجوم ترکان غز قرارگرفت و آنچه از زیر شمشیر و سم اسبان آن مهاجمان سنگدل و درنده خو سالم بر جا ماند بدست سپاهیان سلطان‌محمد خوارزمشاه از بین رفت.

در بارهٔ پیشینهٔ تاریخی‌خسروگرد و سبزوار اطلاع دقیقی نداریم. با آن که اولی را منسوب به عهد خسرو نخست مشهور به‌انوشیروان عادل (۵۳۱م- ۵۷۹) و تاریخ بنیاد دومی را حدود سیصد میلادی یا آغاز تشکیل سلسلهٔ ساسانی دانسته‌اند بدبختانه در میان باقیماندهٔ نوشته ها و آثار ساسانی خبری نیست که دلالت بر چنین موضوعی کند. در واقع اطلاعات ما در بارهٔ رونق و آبادی‌شهر سبزوار از پایان دورهٔ زمامداری سلجوقیان و آغاز قدرت دودمان سربداران شیعی مذهب است که مدت چهل و پنج سال شهر سبزوار را پایتخت خود ساخته بودند و سرانجام قلمرو آنان بچنگ تیمورگورگانی افتاد (۷۸۳ هـ و ۱۳۸۱ م.) از جمله

یادگارهای عهد سربداران مسجد جامع و قلعهٔ شهر سبزوار از بناهای امیروجیه‌الدین مسعود سربداری بود که کمابیش از هجوم سپاهیان تیمورگزندی ندید. اما خود مردم سبزوار در برابر شمشیر مهاجمان تیموری از ایمنی همانندی برخوردار نشدند. رفاه و آسایش سبزواریان در عهد صفویه زودگذر بود چه با هجوم افغانها، سبزوار، آن دژ کهنسال تشیع لطمهٔ فراوان دید، و بسیاری از مردمانش کشته شدند. با آن که نادر شاه به آسانی سبزوار را از چنگ افغانهابیرون آورد؛ اما لطمه‌های وارده چنان جانکاه و بنیاد بر افکن بود که دیگر سبزوار نتوانست تا عهد فتحعلیشاه قاجار کمر راست کند. فریزر که در ۱۲۳۸ ه از سبزوار گذر کرده است چنین مینویسد:

«از دورهٔ صفویه تا چند سال پیش که اللهیار خان مزینانی شهر کنونی سبزوار را بنیاد نهاد ظاهراً هیچکس در این ناحیه زندگی نمیکرد. اللهیار خان به تعمیر قلعه و باره و برجهای شهر مبادرت جست و مردم را تشویق کرد که به سبزوار رو آورند و برای خود خانه بسازند (۲۸). اگر سخنان کلانتر این محل اعتماد کردنی باشد باید سبزوار امروزی هزار خانهٔ مسکونی داشته باشد؛ امابنظر من پانصد خانه در این شهر بیشتر یافت نمیشود زیرا ساکنان شهر از دو هزار نفر تجاوز نمیکند.» (۲۹)

فریزر بیش از بیست یا سی دکان درسبزوار ندیده بود که اکثرآنهاخواربار، کفش و کلاه و پوشاك میفروختند و رویهمرفته بهای کالا های مصرفی در آن شهر فوق‌العاده ارزان بود. هنگامیکه فریزر ازسبزوارمیگذشت شهر مزبور دوحاکم داشت. یکی پیر مرد محترمی موسوم به «محمد خان حاجی‌لر» که سیصد تومان در سال حقوق میگرفت و معمولا دویست نفر تفنگدار در اختیار داشت. دیگری «محمد تکه خان قاجار» که فریزر وی را مانند بسیاری از خوانین ایل مزبور مرد ابله، سبک سر و مغروری دیده بود. طبق نوشتهٔ جهانگرد و سوداگر انگلیسی از تمامی ناحیهٔ سبزوار سی هزار تومان مالیات نقدی و جنسی میگرفتند؛ اما مشهور بود که خان قاجار صرفنظر از مالیات دولتی مبلغی زیادتر از سی‌هزار تومان برای هزینه‌های شخصی خودش از مردم میگرفت.

سبزوار ، آن کانون تعصب شیعی که در واقع به همت اللهیار خان قلیچی مشهور به اللهیار خان یاغی از نو بصورت شهر در آمد و چند سالی پس از آباد شدن مجددش طبق نوشتهٔ فریزر صاحب دو هزار نفر جمعیت بود ، چنان بسرعت ترقی کرد که پس از پنجاه سال در حدود سی‌هزار نفر سکنه داشت و از شهرهای پر جمعیت خراسان شمرده میشد. سبزوار در قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ه . لطمه و زیان فراوان دید چنان که جمعیت شهر به یک سوم یا ده هزار تن کاهش یافت (۳۰). بیست سال پس از آن قحطی وحشتناك ، هنگامی که سبزوار یکی از مراکز مهم ترویج افکار و عقاید بابیان گردیده بود(۳۱) بگواهی جورج کرزن جمعیت آن شهر به هجده هزار نفر بالغ میشد. در آن عهد یعنی شش یا هفت سال پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه موافق نوشتهٔ هوتوم شیندلر سبزوار یازده محله ، چهار دروازه ، نه گرمابهٔ بزرك ، هفت کاروانسرا و در حدود پانصد دکان داشت. جالب آن که بیست سال بعد (۱۳۲۵ ه.) جاکسون امریکائی جمعیت سبزوار را کمتر از ده هزار نفر نمیدانست و از رونق بازار تجارت و اهمیت روز افزون شهر مزبور سخن میگفت. محقق امریکائی مزبور سبزوار را این سان وصف کرده است :

« سبزوار بشکل مربع مستطیل وبرگرد آن دیواری از خشت خام است که در زیر آن خندقی قرار دارد. درازای دیوار به یک میل و پهنای آن به نیم میل میرسد. درسمت شمال شهر ساختمان ارك جلب نظرمیکند که عمداً شالودهٔ آنرا در جای بلندی ریخته‌اند و بنائی که قبلا در آنجا بوده مسلماً قدمت فراوان داشته است.» (۳۲)

جاکسون هنگام ورود به سبزوار باغهای پیرامون شهر را بسیار خرم و دلپذیر اما خود شهر را خشك و پرگرد و خاك دیده است. ظاهراً اندکی پیش از ورود وی به سبزوار کارخانه‌ای برای پنبه ریسی دایر شده بود و انتظار میرفت که این صنعت در بالا بردن پایهٔ زندگی گروهی از مردم شهر مؤثر باشد. این‌جهانگرد امریکائی مانند بسیاری از مسافران نامداری که قبل از وی به خاك سبزوار قدم نهاده بودند دو مسجد بزرگ و دو تا از مدارس شهر را تنها ساختمان های جالب سبزوار دانسته است.

جاکسون مسجد جامع سبزوار ، از بناهای عهد زمامداداری سربداران را یکی از زیباترین بناهای این شهر شمرده و مضمون فرمانهائی را که برلوحه‌های

سنگی دراین مسجد کنده شده است توضیح میدهد. ازدوفرمان عهد صفوی، نخستین آنها بخط نستعلیق از دوران پادشاهی طهماسب اول است که بموجب آن گورکنان و مرده‌شویان ازگرفتن دستمزد معاف گردیده‌اند و دومی بتاریخ ۱۱۳۶ ه. از طرف طهماسب میرزا یا طهماسب دوم جانشین شاه سلطان حسین است که بموجب آن مقرر میدارد تا حکام سبزوار و بلوك تابع آن به عذر «پیشکش ورود و تلافی» حتی یک دینار و یک من بار از مردم نستانند و به سبزواریان مزاحمت نرسانند. ناگفته نگذاریم که این گشاده دستی در واقع تاوان خسارتهائی بود که دو سال پیش از آن تاریخ، یعنی در خلال ۱۱۳٤ و ۱۱۳۵ ه. از جانب افغانها و اوزبکان بر شهر سبزوار و مردم بی‌پناه آن وارد آمده بود.

بیرون شهر سبزوار بفاصلهٔ یک فرسنگی یا در حدود چهار میلی مغرب شهر کنونی جاکسون و قبل از وی کرزن، هر دو میل یا منار خسروگرد را ساختمان بسیار جالبی دیده‌اند. منار خسروگرد که ظاهراً تعلق به دورهٔ سلجوقی دارد و به سال ۵۰۵ هجری در عهد امارت سنجر بنا شده است بعضی از مسافران و جهانگردان بیگانه را دچار اشتباه ساخته است چنانکه پاره‌ای از آنها از روی بی اطلاعی منار مزبور را متعلق به عهد خسرو اول دانسته‌اند. (۳۳) این منار به بلندی بیست ونه ذرع با سکوئی به عرض، طول و ارتفاع تقریباً پنج ذرع در یک کیلومتری‌جنوب قریهٔ خسروگرد قرار دارد. فریزر در سال ۱۲۳۸ ه. و صنیع‌الدوله در ۱۳۰۳ ه. شرح مفصل و دقیقی از خرابه‌های خسروگرد برجا نهاده‌اند. از مقایسهٔ نوشته‌های این دو محقق بخوبی میتوان دریافت که در عرض ٦۵ سال در ویرانه‌های مزبور هیچ تغییری روی نداده بود. صنیع‌الدوله در این باره مینویسد:

«دردویست قدمی قریهٔ خسروگرد قلعهٔ خرابهٔ مدور چهار برجی دیده‌میشود. قطر قلعه یعنی طول فضای آن صد قدم در صد قدم است. محققاً این قلعه ارك شهر خسروگرد و سه طبقه بوده است. این قلعه در شمال منار مزبور و قریهٔ خسروگرد در شمال قلعه میباشد، و در طرف شمال قریه تپهٔ بزرگی است که خرده آجر و سفال روی آن ریخته‌اند. میگویند این جانقاره خانه بوده است.» (۳٤)

چهار منزل وحشتناک: از میان دشت تا مزینان

از هنگامیکه اساس سلطنت صفویه متزلزل گردید بازرگانان و زائران که از جنوب و مغرب ایران از راه شاهرود متوجه خراسان بودند بیش از پیش سفر به مشهد را کاری خطرناك دیدند. فریزر، ژنرال فریه و اودانوان مکرر از خطرهجوم ترکمانان و سایر راهزنانی که میان شاهرود و مزینان فعال بودند سخن میگویند؛ اما جورج کرزن نخستین جهانگرد بیگانه‌ای است که منازل چهارگانه بین شاهرود و مزینان را « چهار منزل وحشتناك » نامیده است. این چهار منزل حین سفر از شاهرود به سوی نیشابور بترتیب عبارت از میان دشت، الهاك، عباس‌آباد، صدرآباد بود و فاصلهٔ مزینان تا میان دشت از یازده فرسنگ تجاوز نمیکرد. در طول راه همیشه روز و شب، در هر پیچ و خمی و در پشت هر صخره‌ای خطری درکمین کاروانیان نشسته بود و همیشه امکان داشت که در یک چشم برهم زدن دزدان ترکمان ازکوه سرازیر شده مال کاروانیان بیگناه را چپاول کنند و خود آنها را باسارت دستگیر سازند. این خطر تا اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه وجودداشت و چنان که جورج کرزن نوشته است تا سال ۱۳۰۷ هـ. و به احتمال قوی در طول بیست و پنج سال اول سدهٔ چهاردهم هجری « هرماه دو بارگروهی از سربازان پیاده مجهز به شمخال و دسته‌ای از سربازان سوارکه یک عراده توپ قدیمی را با خود میکشیدند » در طول راه میان شاهرود و مزینان بگشت و پاسداری مشغول بودند. (۳۵) چنانکه بیشتر جهانگردان بیگانه اشاره کرده‌اند عاملی که در این راه پر خطر از رنج سفر کاروانیان میکاست وجود کاروانسراهای بزرگ و مجهزی بود که بعضی از آنها مانند کاروانسرای با شکوه‌میان دشت گنجایش صدها نفر مسافر را داشت. بگفتهٔ مسافر جهاندیده‌ای این کاروانسراها' برای مسافران در هر فصلی از سال به ویژه در زمستان بقدری مفید بود که هرچه از مزایایش میگفتند اغراق نبود.(۳۶)

در پنج فرسنگی میان دشت دهکده یا قلعهٔ عباس‌آباد قرار داشت که برای نخستین بار بفرمان شاه عباس بزرگ بنیاد نهاده شد و در عهد پادشاهی وی قرارگاه گروهی از مهاجران گرجی گردید. دشواریهای زندگی در اقلیمی نا مساعد، سرزمینی دور افتاده، بی آب و علف وخطرناك بامزاج این نو خراسانیهای غیور سازگارنبود

و بطوریکه فریزرشرح میدهد درسالهای اول زمامداری فتحعلیشاه باقیماندهٔ گرجیان عباس‌آباد بسختی و تنگدستی روزگار میگذراندند و بیاد سالهائی که پدرانشان در سرزمین گرجستان در عین رفاه و شادمانی میزیستند حسرت میخوردند. از عده ساکنان دهکدهٔ عباس‌آباد اطلاع دقیقی نداریم. پاره‌ای از محققان عده مهاجران اصلی را چهل خانوار ضبط کرده‌اند. (۳۷)

هنگام سفر از میان دشت به عباس‌آباد چشمان مسافر کراراً بر توده‌های بزرگی از تفالهٔ سنگ مس میافتاد که بگواهی فریزر یادگار دوران استفاده از کانهای مس این ناحیه بود. ظاهراً استخراج مس از کانهای این ناحیه تا پایان عهد زمامداری افشاریه رواج داشته است و این نکته را پرسی سایکس نیز تایید میکند. (۳۸) دو فرسنگ پس از عباس‌آباد مسافر به قلعهٔ صدرآباد میرسید که از بناهای میرزا آقاخان نوری بود و پس از طی سه فرسنگ و نیم قریهٔ مزینان قرار داشت. قلعهٔ قدیمی مزینان به همت اللهیار خان قلیچی مشهور به اللهیارخان‌یاغی ساخته شده بود و هنگامی که فریزر برای نخستین بار از این ناحیه عبور میکرد آنجا را آباد و صاحب برج و باروهائی محکم میدید. ده سال بعد که بنیادگذار شهر شهر جدید سبزوار بواسطهٔ مخالفت با خط مشی فتحعلیشاه سربشورش برداشت تمامی آبادیهای مزینان بضرب گلولهٔ توپهای عباس میرزا با خاك یکسان گردید واندکی پس از آن تاریخ سیل بزرگی نیز آثار خرابیهای وارده را از نظر پنهان ساخت. ناگفته نماند که چون در هجوم لشکریان عباس میرزا سیل بندهای مزینان شکسته شده بود از آن پس دیگر هیچ دژی در ده مزبور دوام نیاورد، چنان که قلعهٔ نوبنیاد سال ۱۲۸۹ ه. را آب برد و بنائی که بعداً در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری ساخته شده بود بهمان سرنوشت دچار گردید.

رباط زعفرانیه

هنگامیکه مسافر از سبزوار قدم بیرون نهاده متوجه نیشابور میشد ابتدا از نزول آباد با صفاترین دهکدهٔ بیهق باستانی میگذشت و در سه فرسنگی قریه سنکلایدر که در مرز میان سبزوار و نیشابور قرار داشت به زعفرانیه یا رباط زعفرانی میرسید. نخستین کاروانسرای زعفرانی ظاهراً تعلق به عهد صفویه داشته است.

در بارهٔ بنیادگذار این ساختمان اطلاع درستی در دست نیست. آن چه در دوران نادری و آغاز سلسلهٔ قاجار برسر زبانها بوده و در نوشته های فریزر و خانیکف منعکس گردیده (۳۹) و بعدها کرزن نیز آنرا تکرار کرده است جنبهٔ افسانه دارد. خلاصهٔ داستان آن است که کاروانی از شتران با بار زعفران عازم مشهد بود که ناگهان در این محل شتری به گل و لای فرو رفت و بارش سرنگون شد. بنیادگذار کاروانسرا که یکی از بازرگانان مشهور و خیر خواه خراسان بود تمام بارها را خرید و دستور داد تا زعفرانها را با مصالح ساختمانی درهم آمیختند و در بنای کاروانسرای بزرگی بکار بردند. به پاداش این بلند نظری خداوند نیز خاك اطراف آن رباط را زرکرد و سالیان دراز آن سوداگر وبازماندگانش درعین روزبهی و کامرانی روزگارمیگذراندند.

جیمس بیلی فریزر، سوداگر انگلیسی نخستین مسافر بیگانه است که شرح دقیق و جامعی از این کاروانسرای کهن سال بجا نهاده است. در آغاز تشکیل سلسلهٔ قاجار رباط زعفرانی نه تنها از لحاظ بزرگی ووسعت بنا مشهورترین کاروان-سرای ایران بود بلکه بواسطهٔ نزدیکی با خط سیر راهزنان و ترکمانان غارتگریکی از وحشتناکترین منازل بین راه تهران و مشهد محسوب میشد. این بنای بزرگ و دهشت‌زا، یکه و تنها در میان دشت پهناوری قرار داشت. فریزر در بارهٔ آن چنین مینویسد:

« رباط زعفرانی تنها بنائی است که درجلگهٔ مزبور قرار دارد وبه همین‌سبب نیز از همه سو بفاصلهٔ بسیار زیادی بچشم میخورد. به هنگام سفر با آن که سوار پیوسته به آن کاروانسرای کهن سال نزدیک میشود اما چنین میپندارد که هرگز بمقصد نخواهد رسید و چون سرانجام سفر به پایان میاید مسافرگوئی به ویرانهٔ بسیار بزرگی از دوران اساطیری رسیده است وچنین میپندارد که آنجا قرارگاه جاودانی ارواح پلید بوده است نه جای زیستن آدمیان. نزدیکی کاروانسرا کشتزارها و درختانی به چشم نمیخورد فقط ده کوچکی واقع است که ساکنانش به صدوپنجاه نفر میرسند. این ده بامر دولت آباد شده است تا حداقل ضروریات زندگی را در دسترس مسافران بگذارد.» (۴۰)

در عهد فریزر ظاهراً بخشی از این کاروانسرای بزرگ ویران گردیده و بخش دیگر قابل استفاده بود؛ اما بطوریکه فریزر و خانیکف هر دو خاطرنشان

ساخته‌اند بیشتر کاروانیان رباط زعفرانی‌را پناهگاه ومیعادگاه راهزنان میدانستند وتا آنجا که امکان داشت از اقامت در آنجا خودداری میورزیدند. به گفتهٔ فریزرمسافر در زعفرانیه هرگز احساس ایمنی نمیکرد زیرا هر آن خبر میرسید که ترکمانان در کمین‌اند و یا گروهی راهزن خود را در بناهای ویران و یا سوراخها وگودالهای اطراف رباط پنهان ساخته‌اند. به همین سبب کاروانها و قافله هائی که در اثنای‌شب به زعفرانیه میرسیدند بدون درنگ خود را به درون قلعه میرسانیدند تا از این گونه خطرها ایمن باشند و دست کم خواب راحتی بکنند. فریزر و خانیکف، که سی و شش سال پس از سفر سوداگر انگلیسی ویرانه‌های رباط زعفرانی را دیده است، هیچکدام از طرح اصلی بنا و ساختمانهای مختلف این کاروانسرای بزرگ سخن نمیگویند. در سال ۱۲۳۸ ه. هنگامی که فریزر در این محل بود رباط مزبور را چندان ویران یافته بود که توصیف بخشهای گوناگون آن را دشوار میدید. ظاهراً در آغاز، این بنا بشکل مربع مستطیلی به درازای ۱۰۰ قدم و پهنای ۹۰ قدم ساخته شده بود که در هرگوشهٔ آن برجی قرار داشت و بدین سان در هر ضلعی از این مربع مستطیل دو برج دیده‌بانی بچشم میخورد. فریزر در بارهٔ جزئیات داخلی بنا عاجزانه بچند کلمه بسنده کرده است و مینویسد:

« میگویند روزگاری که این کاروانسرا آباد بود هزار و هفتصد حجره، گرمابه‌ها، اصطبلها، وهم چنین دکانهای متعدد داشت. هیچکس نمیداند که این گفته‌ها تا چه اندازه مقرون به حقیقت است. (۴۱)

پنجاه سال بعد باقیماندهٔ ویرانه‌های رباط زعفرانی بکلی با خاك یکسان گردیده بود و دیگر از آنچه فریزر و خانیکف نوشته بودند اثری دیده نمیشد اما به جای ویرانه‌های قدیمی کاروانسرای جدیدی احداث شده بود. یوان اسمیث افسر انگلیسی و کارمند کمیسیون تعیین مرزکه در سال ۱۲۸۸ ه. از این ناحیه عبور کرده است در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

« پس از آن که آب انبار زعفرانی را پشت سر نهادیم وپنج میل مسافت را طی کردیم به کاروانسرای مشهور زعفرانی رسیدیم. از کاروانسرای قدیمی اکنون اثری بر جا نمانده است...... وکاروانسرای فعلی را میرزا آقاخان نوری صدرا عظم، در دوران سلطنت شاه فعلی (۱) با وجوهی که یکی از

---

۱ - منظور ناصرالدنیشاه قاجار است.

ثروتمندان مملکت ، خسروخان قاجار برای این منظور اختصاص داده بود در محل ویرانه‌های کاروانسرای قدیمی زعفرانی پی‌افکند.» (۴۲)

از نوشته‌های صنیع‌الدوله چنین برمیاید که کاروانسرای جدید زعفرانی را در حدود ۱۲۸۰ هـ. تکمیل کردند (۴۳) و باین حساب هنگامی که یوان اسمیت عازم تهران بود هشت سال از تاریخ ساختمان آن کاروانسرا میگذشت. نکتهٔ جالب دیگری که همین مسافر بیگانه در بارهٔ کاروانسراسازی در همین ناحیه از ایران دارد مربوط به شورآب است که در دو فرسنگ و نیمی نیشابور قرار داشته است. یوان اسمیت مینویسد :

« درشورآب ، ده کوچکی نه میلی زمان‌آباد که دست غارتگر قحطی آنجارا ویران ساخته و از هفتاد خانه فقط سی خانه برجا نهاده بود بزیر بنای کاروانسرای باشکوهی برخوردیم که آنرا وزیر و پیشکار خراسان مستشارالملک آغاز کرده بود . با آن که این عمارت بواسطهٔ عزل وزیر مزبور نیمه کاره مانده است مستشارالملک امیدوار است که سرانجام آنرا بپایان رساند. زمانی حسام‌السلطنه این مرد ثروتمند را بپرداخت صدو پنجاه هزار تومان جریمه مجبور ساخت و وزیر خراسان آن مبلغ را بتمام وکمال پرداخت. از اینرو میتوان به ثروت سرشارش پی برد. » (۴۴)

دو سالی پس از سفر یوان اسمیت دهکدهٔ شور آب به همت میرزا رضا مؤتمن السلطنه مشهور به مستشارالملک صاحب یکی از بهترین کاروانسرا های ایران شده بود. این کاروانسرای هشت گوش که در سمت شرقی و غربی و شمال ، سه ایوان دو اشکوبه و چندین اصطبل بزرگ مشتمل بر نشیمنهای زمستانی‌داشت تا نزدیک به انقراض سلسلهٔ قاجاریه بر پا بود و مورد استفاده قرار میگرفت.

کلید منابع و توضیحات فصل ششم

۱ - ن. ک. به سفرنامهٔ فریزر ص ۲۴۹

۲ - « « کتاب ایران و مسئلهٔ ایران ج ۱. ص ۱۸۹

۳ - « « تمدن ساسانی - سعید نفیسی ج ۱. ص ۳۱۵

۴ - « « مطلع‌الشمس. ج ۳. ص ۲۵۶

۵ - « « تمدن ساسانی. ج ۱. ص ۳۱۵

۶ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۰۴

۷ - « « مطلع‌الشمس. ج ۳. ص ۳۱۳

۸ - « « کتاب ایران و مسئلهٔ ایران ج ۱. ص ۲۹۱

۹ - « « یادداشتهائی در بارهٔ پاره‌ای از آثار تاریخی نزدیک دامغان. مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی لندن - ۱۸۷۶ ص ۴۲۷.

۱۰ - « « کتاب از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۱۸۰

۱۱ - « « مطلع‌الشمس ج ۳. ص ۳۰۸

۱۲ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۱۳

۱۳ - « « کتاب ایران و مسئلهٔ ایران ج ۱. ص ۲۸۸

۱۴ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۲۷۸ و ۲۷۹

۱۵ - « « کتاب از قسطنطنیه ص ۱۸۶

۱۶ - « « ایرانشهر مارکوارت. برلن ۱۹۰۱ ص ۷۱.

۱۷ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۴۳

۱۸ - « « همان کتاب ص ۳۴۳

۱۹ - « « « « ص ۳۳۶

۲۰ - « « کتاب خاطرات آسیای مرکزی خانیکف. ص ۷۹

۲۱ - ن. ك. به سفرنامهٔ فریزر ص ۳۳۷

۲۲ - ن. ك. به از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۱۹۶ و ۱۹۷

۲۳ - « « آثار تاریخی ایران. زاره. برلن ۱۹۰۱ ج ۱ ص ۱۱۷

۲۴ - « « کتاب ارثور کانالی ج اول ص ۱۸۷ و۱۸۸

۲۵ - « « مجموعهٔ یادداشت‌ها و گزارشهای نی‌پیه ص ۲۰ و۲۱

۲۶ - « « کتاب ایران ومسئلهٔ ایران ج ۱ ص ۲۸۲

ومقایسه کنید بانوشتهٔ صنیع‌الدوله (مطلع‌الشمس ج ۳. ص ۲۵۱) که درسال ۱۳۰۳ ه یعنی چهار سال پیش ازسفر کرزن جمعیت شاهرودرا ۶ تا ۷ هزار نفردانسته است.

۲۷ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۸۱

۲۸ - مقایسه کنید بانوشته‌های ژنرال فریه (سفرنامه ص ۱۰۱) و یادداشتهای کلنل ییت (ص ۳۶۷)

۲۹ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۸۲

۳۰ - « « فصل یازدهم کتاب دکتر بلیو و ص ۸۹ ازکتاب کاپیتان مارش وهم چنین ص ۲۶۸ جلد اول کتاب کرزن.

۳۱ - برای آگهی بیشتری دربارهٔ این‌مسئله ن. ك. به کتاب سرزمین امامان نوشتهٔ باست. ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۳۲ - ن. ك. به ازقسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۲۱

۳۳ - « « کتاب ابرهائی برفراز مشرق ص ۱۶۶

۳۴ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۲۲۳

۳۵ - « « ایران ومسئلهٔ ایران ج ۱ ص ۲۷۶

۳۶ - « « یادداشت‌های تاریخی سرپرسی سایکس ص ۱۵۱

۳۷ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۲۳۵

۳۸ - « « یادداشتهای تاریخی سایکس ص ۱۵۱

۳۹ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۳۸۳ تا ۳۸۷ وهم‌چنین کتاب خاطرات آسیای مرکزی خانیکف ص ۸۸ و ۸۹

۴۰ - ن. ك. به سفرنامهٔ فریزر ص ۳۸۳

۴۱ - » » » » »

۴۲ - « « نوشته‌های یوان اسمیث در کتاب ایران شرقی ج اول ص ۳۷۱

۴۳ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۱۸۹

۴۴ - « « نوشته‌های یوان‌اسمیث درکتاب ایران شرقی. ج اول ص ۳۷۱

فصل هفتم

نیشابور مهد دانش و سخنوری

فصل هفتم :

نیشابور مهد دانش و سخنوری

نیشابور بزرگترین مرکزدانش دنیای اسلامی ومهد ارجمندترین شاعران ، سخنوران ودانشمندان ایران بعداز بلخ ، مرو وهرات چهارمین شهرخراسان باستانی محسوب میشد. پاره‌ای‌ازمحققان چنین پنداشته‌اند که نیشابورمشتق‌ازکلمه نوشاپور یاشهرزیبای شاپوراست. بگفتهٔ چندتن‌از جغرافیانویسان مشهور اسلامی ، نیشابور در دوران زمامداری یزدگرد دوم (۴۳۸ تا ۴۵۷ م.) ازلحاظ اهمیت درعداد شهرهائی چون مرو وسمرقند دوره‌های بعدی بوده‌است. درفهرست پهلوی شهرهای ایران چنین نوشته‌اند که شاپور اول فرزنداردشیر این‌شهررا درنقطه‌ای بنا کرد که حریف تورانی خودپالزهاك رابخاك هلاك انداخت(۱). خواه این سخن درست باشد یانه پیداشدن سکه‌های ساسانی درویرانه‌های مختلف نیشابور دلیل برآن است که این‌شهر دردورهٔ ساسانی یکی‌از مهمترین شهرهای ایران بوده است.(۲) درمیان نوشته‌های مورخان ارمنی نیزبه مطالب جالبی‌دست می‌یابیم که‌از اهمیت شهرنیشابورحکایت‌میکند.(۳)

نیشابوریابگفتهٔ سورخان تازی ابرشهر(۱) درعهد عمر یابه روایتی‌دردوران خلافت‌عثمان بسال ۳۱ ه. مسخرشد ومهاجمان مسلمان باساختن مسجدی‌درآن شهر طومار آئین زرتشتی‌را برچیدند. باآن‌که ظاهراً شش سال بعد در دوران‌خلافت امیرالمؤمنین علی(ع) پاره‌ای‌ازایرانیان زرتشتی بواسطهٔ‌نارضائی ازفرمانروایان‌نامهذب بادیه نشین ، علم شورش درنیشابور برافراشتند این مخالفت زود گذر وناپایدار بود.

1 ـ Abrashahr

ازاین تاریخ تاسی‌سالهٔ اول سدهٔ سوم هجری که طاهریان نیشابوررا پایتخت خود ساختند مرو بزرگترین شهر خراسان محسوب میشد ونیشابور چندان اهمیتی نداشت.

عبداله پسرطاهر نخستین کسی بود که به‌آبادی وتوسعهٔ نیشابورتوجه کرد. اقدامات این‌مرد دانش‌پرور وداد گستر که یکی‌از محققان جدید به پیروی‌ازیعقوبی، مورخ تازی، اورا «بیمانندترین‌حکمرانان» خوانده‌است(٤) نیشابور را نه فقط بصورت شهر روزبه وآبادی درآورد بلکه آنجارا بیکی ازمهمترین مرا کز علم ودانش دنیای اسلامی درسدهٔ سوم‌هجری مبدل ساخت. یعقوب وعمرولیث صفاری پس‌از برچیدن بساط حکمرانی طاهریان نیشابور را پایتخت خود ساختند و در دوران زمامداری سامانیان باآن که نیشابور پایتخت نبود شهر مزبور بگواهی جغرافیا نویسانی چون اصطخری ومقدسی هم چنان اهمیت خود را حفظ کرد. شرحی که از کلک این نویسندگان بزرگ تراوش کرده‌است شهری را درنظرمامجسم میسازد بدرازا وپهنای یک فرسنگ که درمیان دشت قرارداشت وازیک سوبه کوه بلندی منتهی میشد. برگرد شهربارهای ساخته بودند وخندقی میان شهروارك نیشابور حائل بود. ظاهراً دراواخر سدهٔ سوم هجری و به ویژه از هنگامیکه نیشابور بدست سامانیان افتاد (٢٨٧هـ.) بر اثر رونق بازار تجارت آبادیهای واقع در بیرون دیوار شهر یا آنچه جغرافیانویسان تازی « ربض » گفته‌اند رو به توسعه نهاد . بدین سان تصور میرود که صد سال پس از فرمانروائی عبدالله پسر طاهر در حالیکه هستهٔ اصلی نیشابور چندان تغییری نکرده بود آبادیهای پیرامون آن بقدری توسعه یافته بود که بیرون چهار دروازه نیشابور دست کم پنجاه دروازهٔ دیگر، « نیشابور بزرگ » را از سایر نواحی خراسان جدا میکرد . پاره‌ای از جغرافیا نویسان اسلامی مانند یعقوبی، اصطخری و مقدسی هرکدام بتفصیل در بارهٔ ساختمانهای گوناگون و بازارهای شهر بزرگ نیشابور سخن رانده‌اند. دو چهار سوق بزرگ و کوچک، مسجد جامع شهر که پاره‌ای از بخشهای آن یادگار عهد ابومسلم خراسانی بود، میدانها و دکانها وکاروانسراها و بازارهای سر پوشیده نیشابور را رشک زیباترین شهرهای عالم میساخت. زمین مساعد، آب فراوان، موقعیت جغرافیائی بی مانند، وجود فرمانروائی رعیت پرور و دلسوز همه دست بدست هم داده موجبات توسعه و ترقی نیشابور را فراهم ساخته بود. توسعهٔ کشاورزی و ترقی صنعت‌های دستی مانند پارچه‌های نخی و ابریشمی

از یکطرف و توجه بازرگانان شرق و غرب و جنوب از سوی دیگر به آبادانی نیشابور و بالا بردن پایهٔ زندگی ساکنانش کمک کرد. نیشابور توقفگاه کاروانهائی گردید که از یزد و کرمان و فارس و هندوستان کالاهای خود را به گرگان و سرزمین های آن سوی آمو دریا و سیر دریا می رساندند و سپس کالاهای چینی و خوارزمی را از همین راه به ری و نواحی غربی ایران میفرستادند. اندك اندك پای هنرمندان وصنعتگران سایرنقاط ایران به نیشابور باز شد وکان شناسان به بهره برداری از آهن و مس و فیروزه‌ای که در دل کوههای بینالود خفته بود مشغول گردیدند.

دردوران‌فرمانروائی پادشاهان‌غزنوی‌به گواهی اسنادی که‌دردست‌داریم‌باآن که نیشابور پایتخت نبود هرگز از اهمیت نیفتاد. در سال ۴۲۹ هـ. طغرل نخستین پادشاه سلسلهٔ سلجوقی نیشابور را پایتخت ساخت و هشت سال بعد (۴۳۷ هـ.) که ناصر خسرو علوی از این ناحیه میگذشت نیشابور را در اوج شهرت و اعتبار میدید. رونق بازرگانی نیشابور بحدی بود که بگفتهٔ ناصر خسرو در سرزمین عربستان تمامی دادوستدهای بازرگانی با سکه‌های طلای نیشابوری صورت میگرفت. یازده سال بعد نزدیک به پایان سلطنت سلطان سنجر (۵۴۸ هـ.) نخستین ضربت جانکاه بر پیکر این شهر با شکوه وارد آمد. طایفه های غز بر سلطان سنجر شوریده چون سیل بنیان کنی بسوی نیشابور سرازیر شدند. از جمله خرابیهای جبران نا پذیری که در این هجوم بر نیشابور وارد آمد غارت کردن کتابهای هفت کتابخانه ، سوزانیدن پنج کتابخانهٔ بزرگ و معروف شهر ، ویران ساختن بیست و پنج دارالعلم و از همه مهمتر مسجد معروف به عقلا بود که به گفتهٔ پاره‌ای از مورخان پنج هزار جلد کتاب داشت. در بارهٔ خرابیهای وارده مبالغه فراوان شده است و برخی پنداشته‌اند که خاقانی آن شاعر نغزگوی سخن سنج در ساختن قصیدهٔ معروف خود ، به ویژه ابیاتی چون :

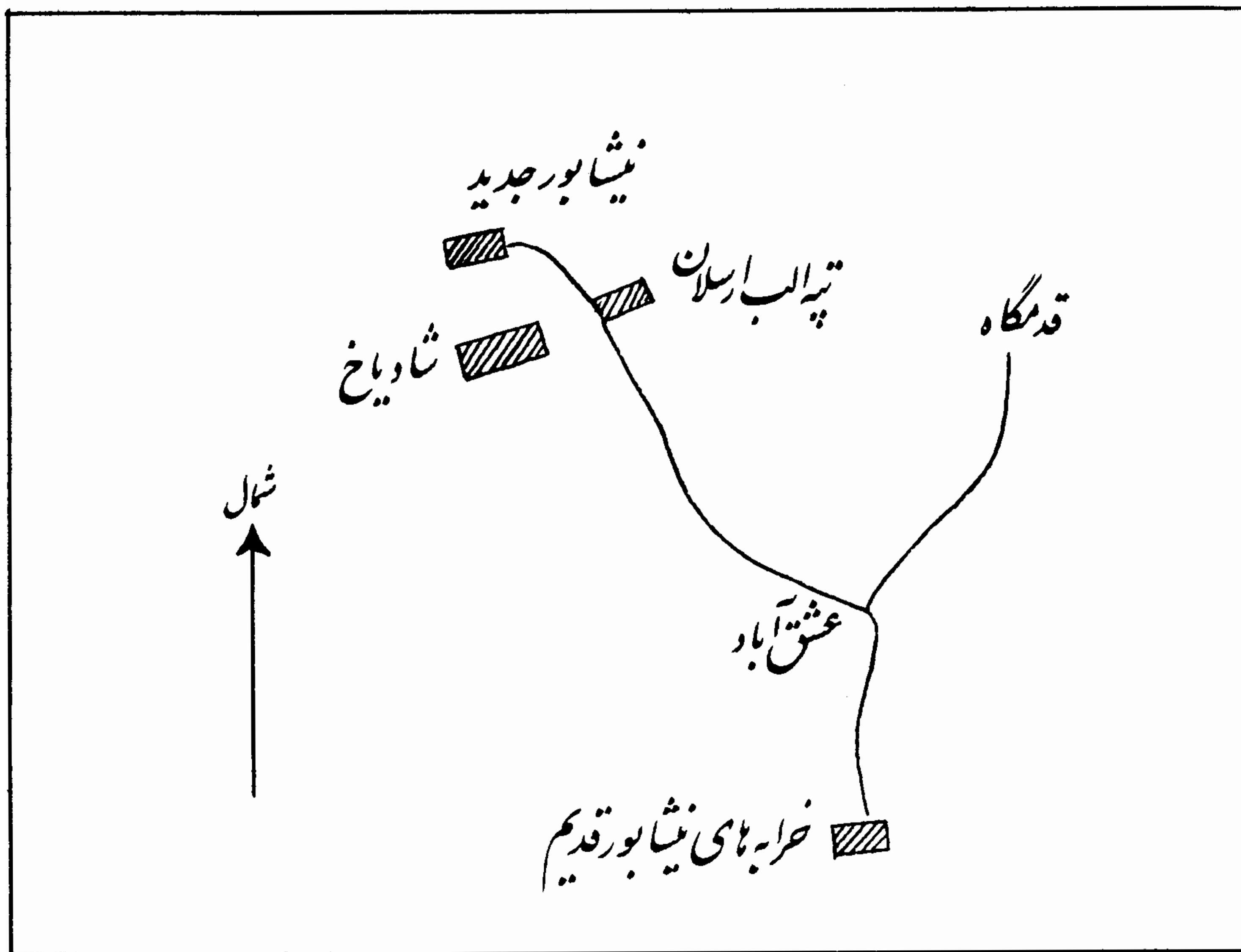
آن مصر معرفت که تو دیدی خراب شد
و ان نیل مکرمت که شنیدی بر آب شد

آن کعبهٔ وفا که خراسانش نام بود
اکنون بپای پیل حوادث خراب شد

راه اغراق پیموده است. امکان دارد که خاقانی بحکم ضرورت شعری در گزینش واژه‌های خود به مبالغه گرائیده باشد اما نمیتوان انکار کرد که اشعار آبدار وی ترجمان سوز دل و حسرت مردمان زیان دیده و بی خانمان شهری است که در اندك زمانی شکوه و ثروت چندین ساله‌اش بر باد رفت .

هنگامیکه سیل ایلغاربنیان کن غز فروکش کرد و ساکنان متواری نیشابور باز آمدند تدریجاً شهر جدیدی در پیرامون کوی شادیاخ واقع در سمت غربی شهر کهنسال نیشابور پدید آمد. کوی شادیاخ اصلا از آبادیهای عبدالله پسر طاهربود. پس از هجوم غزان این ناحیه از نیشابور بسرعت ترقی کرد چنان که پانزده سال بعد از ویرانی نیشابور در حدود سال ٥٦٤ هـ. (١١٦٨ م.) که یهودی اسپانیائی بنیامین اهل تودلا ازایران میگذشت بوجود گروه زیادی‌از یهودیان نیشابوراشاره‌نمود. پنجاه سال پس از بنیامین تودلائی جغرافیا نویس تازی یاقوت حموی که چندی در شادیاخ درنگ کرده است از مزایا و زیبائیهای این شهر به تفصیل تمام سخن میگوید و مدعی است که از لحاظ ثروت ، جمعیت و ساختمانهای بلند و با شکوه ، هیچ شهری از شهرهای عالم بپای نیشابور نمی رسیده است. (٥) یاقوت آب آن ناحیه را شیرین نیافته‌است. بگفتهٔ همین جهانگرد وجغرافیا نگار درپیرامون شادیاخ ریواسی میروئیده که وزن هر دانهٔ آن یک من و گاهی فزون از یک من عراقی بوده است.

از نوشته‌های یاقوت حموی بخوبی استنباط میشود که درخلال پنجاه وشش سال یعنی در فاصلهٔ هجوم غزان بر نیشابور قدیم و هجوم تولیخان فرزند چنگیز بر نیشابور جدید ، همان عواملی که پایتخت طاهریان را به اوج ترقی و روزبهی رسانیده بود موجبات آبادی و رونق شادیاخ را فراهم کرد. در ٦١٧ هـ. پیشتازان ارتش چنگیز بفرماندهی تغاجارنویان داماد آن جهانگشای مغولی بیرحم نیشابور را محاصره کردند و تغاجار بیرون دیوار شهر نیشابور بضرب تیری از پا در آمد . در دهم صفر ٦١٨ هـ . تولیخان به انتقام خون شوهر خواهر خویش وارد شهرشده تیغ در میان ساکنان نیشابور نهاد. مشهور است که همگی نیشابوریان جز چهارتن از صنعتگران‌زبردست کشته شدند و برای جلب رضایت خاطر دختر چنگیز ساختمانها



موقعیت نسبی نیشابور جدید و قدیم

نقل نقشه سرپرسی سایکس مجله انجمن شاهی آسیائی - لندن ۱۹۱۰ - ص ۱۵۳

را از بیخ و بن خراب و با خاك یکسان کردند. پاره‌ای از مورخان عدد کشتگان نیشابور رادراین قتل‌عام بی‌سابقه یک میلیون وهفتصد وپنجاه هزار نفر نوشته‌اند(٦)

پس از هجوم تولیخان و باخاك یکسان شدن شادیاخ، شهر جدید نیشابور در شمال شادیاخ و به اغلب احتمال در روی ویرانه‌های نیشابور قدیمی پی افکنده شد و شهری که مجدداً پنجاه سال بعد (٦٦٩ هـ.) در عهد حکمرانی جانشینان چنگیز ویران گردید در همین محل بود. ظاهراً پس از این هجوم پایداری‌وشکیبائی شگفت‌انگیز ساکنان نیشابور جراحت‌های وارده را در اندك مدتی التیام بخشید؛ اما آنچه‌زلزلهٔ سال ٦٧٩ هـ. در دوران حکومت اباقاخان پسر هلاکو برسر نیشابور آورد از خرابیهای لشکریان چنگیزی کمتر نبود. سر انجام در ٦٩٥ هـ. با ورود غازان خان بخاك خراسان فصل نوینی در تاریخ این شهر زجر دیده آغازگردید. این بار باز در همان محل یا پیرامون ویرانه‌های نیشابور باستانی شهر جدیدی بنیاد نهاده شد که میتوان آنرا نیشابور عهد جدید نام نهاد.

پرسی‌سایکس تنها محقق خارجی‌است که پس‌ازپژوهشهای فراوان درتاریخ ایران و کاوش در تمامی ناحیهٔ نیشابورکمابیش محل قدیمی و جدید نیشابور را معین کرده است. وی مینویسد:

«دشوار است اطمینان حاصل کرد که پس از هجوم مغولان شهر جدید نیشابور را درکدام محل بنا کردند وشهری که جهانگرد مغربی ابن بطوطه در سده هشتم هجری وصف کرده درکجا قرار داشته است. از آنجا که در ناحیه شادیاخ هیچگونه ویرانه‌ای بچشم نمیخورد احتمال دارد که نیشابور جدید را در محل شهر قدیمی‌تر نیشابورساخته باشند. آنچه این فرض را محتمل میسازد بقایای بازار قدیمی است که به فاصله کمی در سمت غربی تپه الب‌ارسلان قرار دارد. زلزله نیشابورقدیم را چنان ویران کرده است که اکنون جزچند تل خاك چیز دیگری ازآن شهر پدیدار نیست. محل‌جدید شهر نیشابورسه یا چهار میلی شمال وشمال غربی شادیاخ واقع است. بفاصله بیست و چهار میلی جنوب شرقی شهر جدید نیشابور آثاری بر جامانده است که تصور میکنم از آن نیشابور عهد ساسانی باشد. میان این ویرانه‌ها

و شهر کنونی نیشابور، در چهار میلی سمت جنوب وجنوب شرقی خرابه های نیشابور معروف سده های میانه بچشم میخورد. »(۷)

شاید کاوشهای آتی باستان شناسان بتواند گره ازاین مشکل بگشاید و بطور قطع محل احداث نخستین شهر نیشابور و شهرهای بعدی معلوم شود. اگر باستان شناسان به چنین توفیقی دست یابند مسلماً یکی از دشوارترین معماهای تاریخی را حل کرده‌اند چه زلزله های پیاپی و کاوشهای مردم گنج‌طلب و زرجوبحدی ویرانه های مختلف ناحیهٔ نیشابور را زیر و رو کرده است که کاوشی طبق اصول علمی دشوار مینماید. صنیع‌الدوله درکتابش به نمونه‌ای از خرابیهای مردم آزمندی که در نیشابور بدنبال گنج میگشته‌اند اشاره میکند :

«تا مدتها مردم اطراف به خرابه های نیشابور میرفتند و حین کاوش مال فراوانی پیدا میکردند چنانکه در زمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آن شهر را سالانه به سی‌هزار دینار که معادل پنجاه و چهار هزار تومان حالیه باشد اجاره و مقاطعه دادند و گویند گاه میشد که مستأجرین در عرض یک روز معادل مال‌الاجاره یکساله از آنجا اموال بدست میآوردند. » (۸)

درسال ۷۳۰ ه. که ابن‌بطوطه جهانگرد نامدارمغربی(۱) از نیشابور غازان خانی گذرکرده است آنجا را دمشق کوچک میخواند و وفور میوه، باغها وآب‌های نیشابور وبازارهای وسیع وپرکالای آن شهر را میستاید. (۹) در ۷٤۰ ه.هنگامیکه نیشابور زیر فرمان سلسلهٔ سربداران سبزواری اداره میشد جغرافیانویس بزرگ ایرانی حمداله مستوفی مدتی را در خراسان و بویژه نیشابورگذرانید. در عهد مستوفی هنوز نیشابور از شهرهای مهم و آباد ایران بشمار میرفت. کشاورزی پاره‌ای از توابع این ناحیه که بعدها به بلوك ربوند مشهور شد چندان رونق داشت که مثلادرکنار رود میرآباد (یا بگفتهٔ حمداله مستوفی بر کنار آب بوستان) چهل عدد آسیاساخته بودند که تمامی آنها بدون وقفه کار میکرد. سرعت عمل وگنجایش این آسیاها را ازآنجا میتوان قیاس گرفت که تا کشاورزان از دوختن سر یک جوال فارغ میشدند یک خروار غله آرد شده بود.

---

۱ ـ غرض مراکشی است

در ایلغار تیموری خوشبختانه نیشابور آسیبی ندید زیرا حکام دو ناحیهٔ سبزوار و نیشابور خواجه علی مؤید سربداری و علی بیک جانی قربانی سر اطاعت‌در برابر تیمور فرود آوردند. فرستادهٔ ویژهٔ هانری سوم شاه کاستیل و لئون (اسپانیا) روی گونزالس دی کلاویخو(۱) که درماه ژوئیه سال ۱۴۰۴ میلادی (تابستان ۸۰۷ ه.) از نیشابور عبور کرده است شهر مزبور را بدین سان وصف میکند :

« شهر نیشابور درمیان دشتی قرارگرفته و بدورش باغها وخانه‌های زیبائی دیده میشود..... شهر بسیار بزرگی است که در آن همه گونه نعمت بحد وفور میتوان یافت . نیشابور بزرگترین شهر خراسان است. در اینجا فیروزه بدست میاورند و هر چند این سنگ پر بها در دیگر نقاط نیز وجود دارد فیروزه نیشابور مشهورترین انواع است...... پیرامون نیشابور زمین بسیار حاصلخیز و جمعیت فراوان است.» (۱۰)

اما مقدر بود که نیشابور پس از ایمنی دربرابر دست‌اندازیهای لشکریان تیموری لطمه‌ها و خرابیهای زلزله بزرگ دیگری را تحمل کند. یکسال پس از نشستن شاهرخ فرزند امیر تیمور بر سریر فرمانروائی (۸۰۸ ه.) زلزلهٔ شدیدی که چندین شبانه‌روز ادامه داشت نیشابور را زیر و رو کرد. با آن که در دوران‌پادشاهی شاهرخ و یا سایر پادشاهان گورکانان ایران نیشابور دو باره سربلند کرد وپاره‌ای از رونق و شهرت از دست رفتهٔ خود را بچنگ آورد ؛ اما اهمیت روز افزون هرات در عهد گورکانان ایران و انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان در دورهٔ صفویه مانع‌از آن گردید که نیشابور برونق و آبادی پیشین بازگردد.

دوران انحطاط و سیر قهقرائی نیشابور

با ترقی روزافزون مشهد از لحاظ مهمترین شهر زیارتی شیعیان در دوران پادشاهی صفویان نه فقط نیشابور کمتر مورد توجه بود بلکه مثل هرات و مشهددر معرض خطر هجوم ازبکان وترکمانان وبالاخره مهاجمان افغانی قرارگرفت. نخستین هجوم افغانها در پایان دورهٔ سلطنت شاه سلطان حسین باعث خرابی استحکامات و پاره‌ای از ساختمانهای بیمانند نیشابورگردید. اما این خرابیها بهیچوجه طرف‌قیاس

1 - Ruy Gonzales De Clavijo

با دومین هجوم افغان نبود. در ۱۱۶۰ ه. بدنبال کشته شدن نادر شاه یکی از سرداران وی موسوم به احمد خان ابدالی که بعدها به احمد شاه درانی مشهور گردید نیشابور را محاصره کرد؛ اما در آن سال موفق بتصرف شهر نشد. سال بعد احمدخان مجدداً با لشکر نیرومندتری به پشت دیوار نیشابور آمد وپس از مبارزه‌ای خونین سرانجام شهر راگشود و تیغ در میان مردم بی‌پناه نهاد. جیمس بیلی فریزر ضمن تشریح خرابیهای وارده از دومین هجوم افغانها بر نیشابور چنین مینویسد:

« به شهادت کسانی که آن رویداد را دیده‌اند و هنوز زنده‌اند بلاهائی که از هجوم افغانها بر سر ساکنان نیشابور آمد دست کم از مصیبت‌های ناشی از ایلغار مهاجمان تاتار نداشت. بگفتهٔ یکی از سالخورده ترین ساکنان نیشابور هجوم احمد خان شهر را چنان ویران ساخت که در درون دیوار نیشابور یک خانهٔ مسکونی نماند و مدتها این نا بسامانی و دربدری ادامه داشت.» (۱۱)

خوشبختانه بلای وحشتناک چپاول و خرابی احمد خان ابدالی با رفتن وی سپری شد و موجباتی فراهم نیامد که دامنهٔ ستمگری مهاجمان بسوی جنوب کشیده شود. عباسقلی خان بیات گماشتهٔ احمد خان در نیشابور با دلسوزی و رعیت نوازی بی سابقه‌ای گروهی از رنجبران و کشاورزان متواری شهر را تشویق بازگشت کرد و به ساختن دیوار شهر و مرمت پاره‌ای از خرابیها همت گماشت. اندک‌اندک مردمی که دارائی خود را رها کرده و به بیغوله‌ها گریخته بودند ازگوشه وکنار باز آمدند و هنگامیکه نیشابور به دست آقا محمد خان قاجار افتاد شهری بوجود آمده بود که یک دهم جمعیت و رونق پیشین را نداشت. فریزر که در ۱۲۳۸ ه. از نیشابور عبور کرده است در بارهٔ وسعت، و عدهٔ ساکنان آن شهر چنین‌مینویسد:

«اکنون درازای دیوار شهر از چهار هزارگام بیشتر نیست. اگر چنین پنداریم که سراسر محوطه درون شهر مسکونی باشد تازه جمعیت نیشابور از سی یا چهل هزار نفر تجاوز نمیکند؛ اما بخش بزرگی از بناهای شهر ویران است. طبق اطلاعی که از خان و دیگران کسب کردم اکنون نیشابور بیش از دو هزار خانه مسکونی ندارد و حداکثر جمعیت آن ده هزار نفر

است ؛ اما اگر ملاك داروی مشاهدات خود من باشد تصور نمیکنم که عدد ساکنان نیشابور از پنج هزار نفر تجاوز کند. با آن که بازار نیشابور تا حدودی بر بازار سبزوار مزیت دارد ؛ اما ظاهراً چندان دادوستدی در این جا بچشم نمیخورد و در دکانها فقط کالاهائی عرضه میشود که نیازمندیهای روزمره ساکنان شهر را مرتفع میسازد.» (۱۲)

بگفتهٔ فریزر حاکم آن ناحیه از خراسان حسن علی میرزا تمامی درآمد نیشابور یا بلوك ریوند را به یکی از پسرانش «که ده یا دوازده سال داشت» بخشیده بود و نائب شاهزاده علی خان نامی نیشابور را اداره میکرد. درآمد تمامی بلوك از نقدی و جنسی سالانه به صد هزار تومان میرسید و علی خان دست کم دو برابر این مبلغ را برای مستمری و هزینه‌های گوناگون مأموران و خدمتگزاران دولت بزور از مردم میستاند. معتمدین محل به جهانگرد انگلیسی گفته بودند که بلوك ریوند مشتمل بر چهارده آبادی بود که بوسیلهٔ دوازده هزار کاریز و هجده نهر مشروب میشد. این ارقام هر چند اغراق آمیز بود حکایت از آبادی و شرایط مساعد جغرافیائی ناحیهٔ نیشابور میکرد و بگفتهٔ فریزر با وجود زلزله‌ها و هجوم‌های پیاپی اقوامی سنگدل و ستمگر هنوز دشت نیشابور از لحاظ باروری زمین و خوبی محصول از هر نقطهٔ دیگر خراسان و مسلماً از هر ناحیه‌ای که زیر نظر دولت اداره میشد پر ثمر تر و آبادتر بود. نکتهٔ جالب در میان نوشته‌های فریزر در بارهٔ وجود ماهیهای نسبتاً بزرگ است که در بسیاری از قنوات آباد نیشابور دیده میشد. برای جهانگرد انگلیسی درك این مسئله دشوار بوده است که در آبهای قنوات شهر که هیچ رابطه‌ای با ذخائر بزرگ آب زیر زمینی نداشت پرورش ماهی چگونه صورت میگرفت.

از سفر فریزر تا قحطی ۱۲۸۸ هجری

از سفر جیمس بیلی فریزر تا قحطی سال ۱۲۸۸ هـ. یعنی مدت پنجاه سال شهر نیشابور بکندی ترقی کرد. آرثور کانالی که هشت سال پس از فریزر نیشابور را دیده است ادعا میکند که نیشابور مشتمل بر دوازده بخش بود. هر بخشی دست کم صد دهکده داشت و تعداد خانه‌ها از ده تا بصد میرسید و جمعیت نیشابور

رویهمرفته سر به هشت هزار نفر میزد. درآمد تمامی بلوك تقریباً همان رقمی است که فریزر ضبط کرده بود باین معنی که حاکم مستقیماً شصت هزار تومان عراقی مالیات میگرفت. علاوه بر این کشاورزان همه ساله معادل ده هزار خروار غله یا بیست هزار تومان میپرداختند و درآمد حاکم از محل اجارهٔ معادن فیروزه سالانه هزار تومان و از محل کانهای نمک سیصد تومان عراقی در سال بود. (۱۳)

ژنرال فریه فرانسوی که در خلال سالهای ۱۲۶۱/۶۲ ه. به نیشابور رسیده است مانند فریزر زمین نیشابور را از لحاظ باروری و خرمی بی‌نظیر میداند و پس از اشاره به دوازده هزار کاریز شهر که اکثراً ویران و خشک بوده‌است میوه، ابریشم و فراوانی غله بلوك ریوند را میستاید. فریه جمعیت نیشابور را هشت‌هزار نفرحساب کرده، باروی شهر راخراب وخندق آنرا بی‌آب دیده، بازار، کاروان‌سراها وگرمابه‌های شهر را چندان جالب نیافته است. (۱٤) سیزده سال بعد (۱۲۷٤ ه.) محقق روسی خانیکف همین مطالب را تایید میکند و بر ویرانی ارگ و باروی شهر تأسف میخورد. از نوشته‌های وی وسایر جهانگردان این دوره استنباط میشود که دیوارشهر پنجاه وشش برج دیده بانی داشت که فاصلهٔ هر برجی با برج دیگر به پنجاه گز میرسید و اکثراً در حال فروریختن بود. خندقی که به پهنای هشت گز بدور شهر قرار داشت و سالها خشک افتاده بود در بعضی نقاط تدریجاً پر میشد و شهر رویهمرفته جائی نبود که آبش رابگلاب وخاکش را به عبیرتشبیه کنند. (۱۵)

نیشابور در سال قحطی و سالهای پس از آن

ادواردایست ویک کاردار سفارت انگلیس که در سال ۱۲۷۹ ه. مدت درازی را در خراسان گذرانیده است جمعیت نیشابور را سیزده هزار نفر ضبط کرده است. دشوار است تصورکرد که با انحطاط تدریجی اوضاع ایران در فاصلهٔ سفر ژنرال فریه و ایست ویک یعنی درخلال هفده سال جمعیت نیشابور از هشت هزار به سیزده هزار نفر افزایش یافته باشد. نظری به سفرنامهٔ ناصرالدین شاه محقق را در پذیرش رقم سیزده هزار نفر مردد میسازد زیرا همراهان چاپلوس شاه قاجار فقط یکسال بعد هنگام عبور « قبلهٔ عالم » از نیشابور گزارش داده بودند که جمعیت شهر از دوازده هزار نفر تجاوز نمیکند. (۱٦)

در سال قحطی که یوان‌اسمیت و دکتر بلیو از نیشابور عبور کرده‌اند طبق برآورد دقیق آندو جمعیت شهر حتی به چهارده هزار و پانصد نفرهم نمیرسیده‌است. بلیو عدهٔ ساکنان شهر را پیش از ۱۲۸۸ ه. درحدود نه هزار تن دانسته و بطور کلی در بارهٔ وضع شهر نیشابور چنین مینویسد:

«شهری را که سابقاً یکی از پر جمعیت‌ترین وحاصلخیزترین شهرهای‌جهان می‌شمردند درسال قحطی بی‌تردید یکی از آبادترین شهرهای ایران دیدیم. در عین آبادانی نیمی از جمعیت دهات از بین رفته و بسیاری ازکاریزها خشک شده بود.» (۱۷)

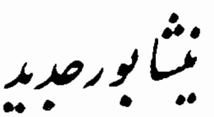
یوان‌اسمیت یکی ازکارمندان کمیسیون تعیین مرزکه همراه دکتر بلیو از نیشابور عازم تهران بوده است به تفصیل تمام شرح میدهد که چگونه قحطی وحشتناک سال ۱۲۸۸ ه. جمعیت شهر مزبور را دروکرد. از ششصد باب دکانی که سه سال پیش از بروز قحطی تمامی دادوستد شهر را در دست داشتند فقط یک صد و پنجاه باب دایر بود که صاحبان آنها بامرارت تمام از راه فروش نیازمندیهای عادی زندگی گذران میکردند. نیشابورکه معمولا هر ساله چهل هزار تومان به خزانهٔ شاه و بیست هزار تومان بحاکم مالیات میداد در سال قحطی مشمول عنایات شهریاری شده و بدهیش به چهل و هشت هزار تومان تخفیف یافته بود. آنچه یوان‌اسمیث در بارهٔ نیشابور مینویسد دنبالهٔ داستان مرگ و میر و بدبختیهای مردم بی پناهی است که بلیو و سایرین نیز در بیشتر نقاط ایران شنیده و یا بچشم دیده بودند:

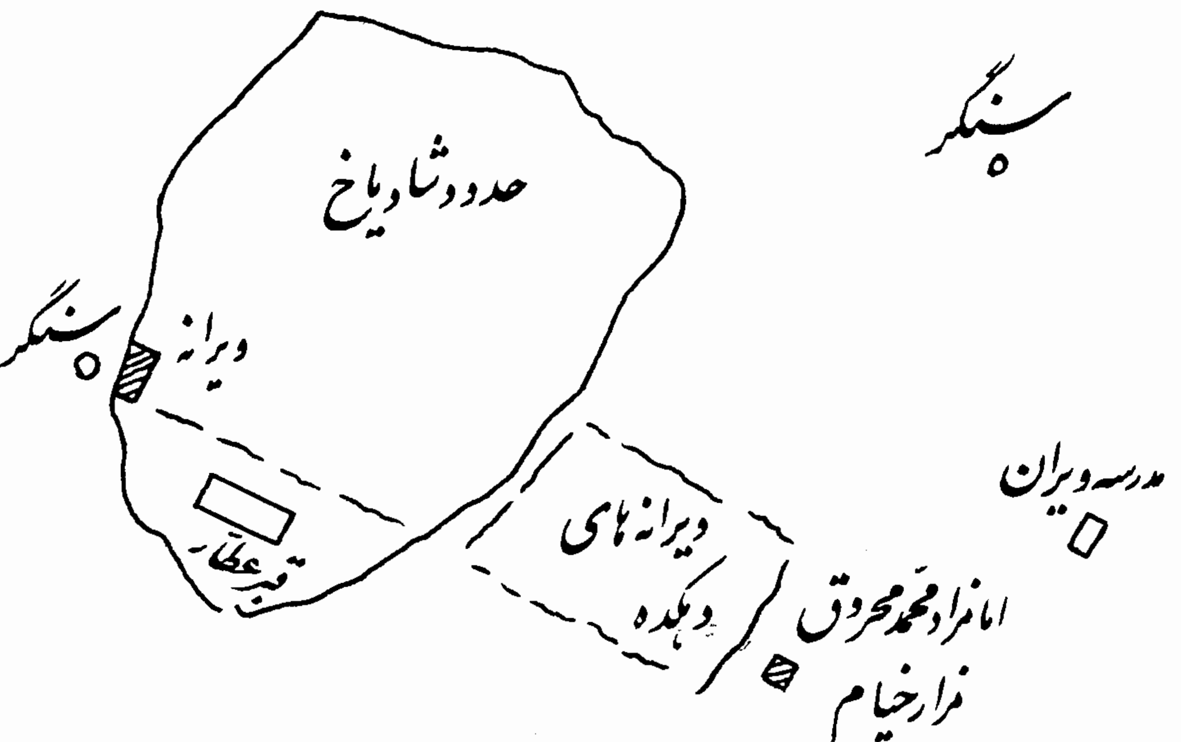
«ازدامنه‌های جنوبی کوهها وارددشت شده وپس از طی بیست و سه میل مسافت سرانجام‌به شهر نیشابور رسیدیم. ظواهر این دشت با ده‌ها، باغها ونهرهای آبی که‌ازهرگوشه وکناری، از دامان تپه هاجاری است باروری فوق‌العاده وحاصلخیزی شگفت‌آوری را که فریه‌وسایر نویسندگان به نیشابور نسبت داده‌اند تأیید میکند؛ اما قحطی ساکنان نیمی از ده‌های این ناحیه را بهلاکت رسانده بود وچون نزدیکتر رفتیم دیدیم که‌همه جا این ده‌ها بشکل بیغوله‌هائی اندوهناک و خالی از هرگونه جانداری افتاده بود.... آنچه ده‌نشینان ازمیزان مرگ ومیرساکنان این نواحی گفتند دهشتناک بود؛ اما هرگزامکان‌نداشت آمار دقیقی دربارهٔ قربانیان قحطی بدست‌آورد.»(۱۸)

درخلال سالهای ۱۲۸۹ و ۱۲۹۲ ه. چندین تن ازافسران دانشمندوجهاندیدهٔ انگلیسی ضمن سفر درخراسان نیشابور را شهری دیده‌اند که باتلاش فراوان تدریجاً از زیر بار مصیبت ها و زیانهای سال قحطی کمر راست میکرده است. والن تاین بیکر(۱) مانند همگی جهانگردان پیشین ازفراوانی منابع آب نیشابور وباروری زمین در شگفت شده و چون امکانات نظامی این ناحیه را ازمد نظر دور نمیداشته دشت نیشابور را جای مناسبی برای گردآوری سپاهیان دانسته است. بگفتهٔ بیکر امکان داشت که صد هزار تن سرباز را در دشت نیشابور گرد آورد و با اندکی کوشش نیازمندیهای همگی آنان را بر طرف ساخت. یکسال پس از بیکر کاپیتن نی‌پیه که بگفتهٔ خودش ردپای جغرافیانویسانی چون اصطخری و ایزو دور خاراکسی‌را گرفته بود، استفادهٔ صحیح از آبهای موجود را رکن اساسی هرگونه نقشه آبادانی برای نیشابور میدید. وی متوجه گردیده بود که نیشابور باستانی روزبهی و ترقی شگفت انگیز خود را مرهون موقع جغرافیائی و وجود آبهای فراوان میدانست و عاقلانه استدلال میکرد که فقط با مراقبت و توجه از تمامی رودهائی که بدشت نیشابور میریخت بازگشت بدورهٔ پر شکوه و درخشان دوره‌های باستانی میسر بود. نی‌پیه سه سال پس از قحطی بزرگ هنوز بیشتر ده‌های نیشابور را خالی از جمعیت ویانیمه مسکون میدید. پاره‌ای از مسافران قبلی دهات نیشابور را هزار و دویست پارچه ضبط کرده بودند؛ اما وی در رفع این اشتباه مؤکداً مینویسد که شمارهٔ آنها از هفتصد یا هشتصد بیشتر نیست. (۱۹)

یکسال پس از سفر نی‌پیه مگره‌گور که مدتی در نیشابور درنگ کرده است از شکوه و آبادانی برباد رفتهٔ این شهر تاریخی اظهار تأسف میکند. در ۱۲۹۲ ه. هنوز نیشابور آنقدر از آثار دراز مدت قحطی کمر راست نکرده بود که بتواند غله بدیگر نقاط صادر کند. گندم و جو فقط کفاف نیازمندیهای همان ناحیه‌را میداد؛ اما نیشابور مانند بیشتر نواحی ایران از لحاظ یونجه و هیمه برای گرم کردن خانه‌ها در مضیقه بود. افراد سپاهی این ناحیه همگی مزدور بودند و عدهٔ آنها از پنج‌هزار تجاوز نمیکرد. مگره‌گور جمعیت تمامی ایالت نیشابور را صد و بیست هزار نفر نوشته است. از قرائن چنین استنباط میشود که این رقم و سایر ارقامی که وی در

1 - V. Baker



حدود نسبی نیشابور قدیم و جدید

بارهٔ بلوك تابعهٔ نیشابور بدست میدهد اعتماد کردنی نیست. مثلاً وی برای طاغان کوه، سبزوار و جوین هشت هزار نفر، برای عشق آباد نیز هشت هزار نفر، برای ریوند دوازده هزار، برای درب قاضی بیست و چهار هزار، برای بلوك زبرخان هشت هزار و بالاخره برای اردوغیش واقع در جنوب نیشابور هشت هزار جمعیت قائل شده است وحال آن که پاره‌ای از منابع موثق داخلی برای بعضی از این بلوک حتی نصف این ارقام را هم بدست نمی‌دهند. (۲۰)

کانهای فیروزهٔ نیشابور

نیشابور زادگاه گروهی از دانشوران ومردان نامدارتاریخ ایران از دوره‌های بسیار کهن بداشتن کانهای گوناگون بویژه مس و فیروزه مشهور بوده است. بدرستی نمیدانیم که پیش از زمامداری پادشاهان صفوی تا چه حدودی از کانهای فیروزهٔ نیشابور استفاده میکرده‌اند؛ اما احتمال میرود که در اوج شهرت و آبادانی نیشابور بوجود فیروزه و طرز استخراج آن آشنا بوده‌اند. کانهای فیروزه در دامنهٔ جنوبی کوهی بهمین نام برروی دوتپهٔ جداگانه قرار دارد که رویهمرفته از سدهٔ نهم هجری یک آبادی را تشکیل میداده است. ظاهراً در آن سده این منطقه را فیشان مینامیدند و پیش از سدهٔ نهم احتمال دارد که نام تمامی آبادی معدن پاشان یا فاشان بوده است. در پاره‌ای از فرمانهای عهد شاه طهماسب از فیشان سخنی بمیان نمی‌آید و منطقه‌ای که دو تپهٔ یاد شده را دربرمیگیرد فقط بنام معدن خوانده شده‌است. (۲۱)

ژان باپتیست تاورنیه (۱) جواهر ساز و جهانگرد مشهور فرانسوی که در حدود سال ۱۰۴۶ هـ. برای نخستین بار به‌ایران سفر کرده وعلاوه بر دوران سلطنت شاه صفی در عهد شاه عباس دوم و شاه سلیمان نیز در ایران میزیسته است یکی ازنخستین جهانگردان بیگانه است که دربارهٔ استخراج فیروزه و نیشابور و دشواری تمیز بین فیروزهٔ اصل وبدل بتفصیل سخن میگوید. تاورنیه درسفرنامه‌اش مینویسد:

«در قدیم جواهرسازان شهر مشهد تعدادی از سنگهای‌فیروزه‌اصل را بخارجه صادر میکردند؛ اما درعرض پانزده ساله گذشته هیچ فیروزه اصل پیدا نشده

1 - Jean Baptiste Tavernier

است. آخرین بارکه من در ایران بودم فقط سه قطعه فیزوزهد یدم که تا حدودی گرانبها بود.

فیروزه‌هائی که این اواخر از صخرهٔ جدیدی کنده‌اند هیچ ارزش ندارد زیرا رنگ این گونه فیروزه‌ها ثابت نمی‌ماند ودراندك زمانی‌سبزفام میشود.» (۲۲)

از آغاز بهره برداری کانهای فیروزهٔ نیشابور بدو منطقه معدن بالائی ومعدن پائینی مشخص بوده است. این کانها را نیز بدو دستهٔ کوهی وخاکی‌بخش کرده‌اند. در آغاز، بهره برداری طبق‌اسلوب صحیحی انجام میگرفته است باین معنی که‌پس‌از تعیین حدود یک کان کوهی، طبق اصول و قواعد درستی نقب میزده‌اند و بتدریج جلو میرفته‌اند وظاهراً این‌روش‌تعلق بدروه‌ای داشته است که بهره برداری‌از کانهای سنگ فیروزه زیر نظر دولت انجام میگرفته است. محققان و جهانگردانی که ویرانه‌ها غار زاقی بالائی و پائینی را بچشم دیده‌اند این نظریه را تأیید میکنند.

کانهای کوهی نیشابور موافق آخرین بازدید دقیقی که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه صورت گرفته بود در شش دره قرار داشت که نخستین و دومین دره هر یک چهار غار، درهٔ سوم و چهارم هریک دو غار، درهٔ پنجم سه غار و بالاخره ششمی فقط یک غار داشت. مهمترین ومشهورترین این کانها غار بواسحقی باژرفای چهل و هشت گز بود که بهترین وگرانبهاترین فیروزه‌ها را از آن غار استخراج می کردند. صرفنظر از کانهای واقع در نخستین و دومین دره، دیگر کانهای فیروزهٔ نیشابور نموداری از زوال و انحطاط قدرت حکومت مرکزی و خرابی اوضاع اجتماعی ایران است زیرا از ویرانه‌های آنها میتوان استنباط کرد که چگونه پادشاهان و دولتهای بی فکر مردم آزمند را در امر بهره برداری از این منبع بزرگ و بیمانند شریک ساخته‌اند و چسان مستئاجرین کیسه فراخ بدون رعایت اصولی صحیح به کمک باروت تپه‌ها را سوراخ سوراخ کرده‌اند.

در ۱۲۳۸ ه‍. که فریزر از نیشابور میگذشت فاصلهٔ میان نیشابور و ده معدن را سی و شش تا چهل میل جمعیت تمامی این منطقه اعم از معدن‌بالائی و پائینی را در حدود هشتصد تا هزار نفر تخمین میزد که از این عده در حدود دویست‌نفرشان درعنفوان جوانی‌بودند. (۲۳) دوازده سال بعد در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری جمعیت ده معدن و فعالیت بهره برداران بمراتب زیاد تر از این شده بود.

با این همه درآمد دولت از کانهای فیروزه فقط هزار تومان و مال‌الاجارهٔ کانهای نمک نیشابور سیصد تومان در سال بود. (۲٤) کاهش درآمد دولت از آزمندی اجاره‌داران و گماشتن اشخاص بی اطلاع بر سر کانها ناشی میشد. کسانی که کانها را اجاره کرده بودند به سود آنی بیش از اعتبار و نیکنامی فیروزهٔ نیشابور توجه داشتند. مثلاً دریکی از کانهای درهٔ چهارم مشهور به‌غار علی میرزائی رگ فیروزه‌ای پیدا کردند که اصل نبود وپس از جدا ساختن فیروزه از سنگ رنگش میپرید. دلالان سودجو که همیشه برای پرکردن کیسهٔ خود بیدرنگ راهی برای فریفتن مردم بیگناه پیدا میکنند متوجه شدند که اگر فیروزهٔ غار مزبور را در آب بگذارند موقتاً رنگ فیروزهٔ اصل را پیدا میکند. بجای‌آنکه در غار علی‌میرزائی بسته و بهره برداری از آن رگ فیروزه موقوف شود سنگهای بدلی ببازار فرستاده شد و جواهرسازان مشهد بفریفتن خریداران داخلی و خارجی تشویق گردیدند.

ژنرال فریه که در سال ۱۲۶۱ ه. از نیشابورگذر کرده است دلالان و فروشندگان فیروزهٔ ده معدن را مردمان نادرستی دیده که بگفتهٔ وی در دنیا بیمانند بوده‌اند و مینویسد که هر کس در هر شرایطی با این گونه فروشندگان معامله کند غیر ممکن است مغبون نشود. فریه این نادرستی و عدم امانت را معلول کارکردن در زیر زمین میداند، و معتقد است که اگر انسان محکوم به‌کار درکانها شود، نه فقط به سلامتش لطمه وارد میاید بلکه اخلاقش بکلی فاسد میشود! وی ضمن سفر به ده معدن در پشت تپه‌های ریگ به آثار نمک برخورده و مدعی است که درآن ناحیه دوکان بزرگ نمک وجود داشته است: اولی موسوم به‌کان دولت علی واقع در یک فرسنگ و نیمی ده معدن و دومی مشهور به نمک‌زار که نیم ساعت با کان نمک اولی فاصله داشت. فریه هنگام دیدن مهمترین کان فیروزه یعنی غار بواسحقی (که درین عهد به غار عبدالرزاقی مشهوربود) اشاره به‌گروهی‌ازکارگران بدخشانی میکند ومی‌نویسد که چون این کارگران درزادگاهشان به‌استخراج لعل و دیگر سنگهای گرانبها مشغول بوده‌اند و دراین فن تخصص دارند ایرانیان آنها را بر متخصصان فرنگی ترجیح داده‌اند. (۲۵)

میزان اجارهٔ کانهای فیروزه و جمعیت ده معدن تقریباً با هم ارتباط مستقیم داشته است. در بارهٔ اولی از منابع داخلی و نوشته‌های وقایع نگاران دربار قاجار

چندان کمکی نمیتوان گرفت و اطلاع ما در بارهٔ جمعیت ده معدن در طول یکصدو و پنجاه سال اخیر ناقص است. هنگام سفر آرثور کانالی تمامی ناحیهٔ معدن فیروزه فقط به هزار تومان در سال اجاره داده شده بود و این نصف مبلغی است که فریزر هشت سال پیش از سفر کانالی در سفرنامه‌اش به آن اشاره میکرد. در واقع فریزر میزان اجاره را بمراتب زیاد تر از این نوشته است زیرا مدعی است که در ۱۳۲۸ ه. غار عبدالرزاقی یا بواسحقی را سالانه به هزار و سیصد تومان و دیگر کانها را رویهمرفته به دو هزار تومان خراسانی اجاره داده بودند. سال قحطی، هنگامی که کارمندان کمیسیون تعیین مرز های سیستان از نیشابور میگذشتند تمامی کانهای ده معدن به هشت هزار تومان در سال اجاره داده شده بود و حال آن که سه سال بعد (۱۲۹۱ ه.) شاید بواسطه علل دراز مدت قحطی میزان اجاره از شش هزار تومان تجاوز نمیکرد. ده سال پیش از سفر کرزن یعنی در ۱۲۹۹ ه. (۱۸۸۲م.) هنوزاجارهٔ کانها سالانه از هشت‌هزار تومان تجاوز نمیکرد. درآن سال ناصرالدین شاه عاقلانه همه کانهای فیروزه را پانزده ساله به مخبرالدوله وزیر معارف و تلگراف و معادن اجاره داد و مقرر داشت که اجارهٔ سال نخست نه هزار تومان و از آن پس اجارهٔ سالانه تا پایان مدت قرار داد هجده هزارتومان باشد. (۲۶) چنانکه کرزن‌در سفرنامه‌اش نگاشته است جهانگرد و نویسندهٔ امریکائی بنجامین دچار اشتباه شده و رقم هجده هزار تومان را هشتاد هزار دلار ضبط کرده است. (۲۷)

در سال ۱۳۰۳ ه. صنیع‌الدوله معتقد بود که تمامی جمعیت ده معدن به هزار و پانصد نفر میرسید. از این عده دویست و شصت تن بکار زراعت در هفت پارچه کشتزارهای پیرامون ده مزبور سرگرم بودند. کودکان و نوجوانانی که در استخراج و فروش فیروزه دست داشتند کارشان صرفاً محدود به جلا دادن سنگهای فیروزه بود، و هریک به نسبت سن و توانائی از چهار تا دهشاهی دستمزدمیگرفتند. طبق تخمین همین محقق درآمد سالانه از راه فروش فیروزه در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری سر به‌بیست هزارتومان میزد باین‌معنی که بیست هزار تومان درآمداجاره‌دار بود، و حال آنکه اگر جمع کل فروش استخراج سالانه را در بازار حساب میکردند به سه برابر این مبلغ یعنی شصت هزار تومان بالغ میشد. (۲۸) در درستی ارقامی که صنیع‌الدوله در کتابش آورده‌است هیچ‌شک نداریم زیرا کرزن نیزدر ۱۳۱۰ ه. جمعیت ده معدن را پانزده هزار و درآمد واقعی کانهای فیروزه را سالانه هشتادهزار تومان یا ۲۲,۸۵۰ لیره ضبط کرده است. (۲۹)

وضع شهر نیشابور در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری

در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری شهر نیشابور بشکل مربع مستطیلی بود که درازای دورهٔ آن به سه هزار و سیصد گز میرسید. دو خیابان یکی از مشرق به‌مغرب و دیگری از جنوب بشمال امتداد مییافت که این دو تقریباً در وسط شهر یکدیگررا قطع میکرد و نقطهٔ تقاطع این دو چهار بازار نیشابور خوانده میشد. این چهاربازار از هر سمت به دروازه‌ای منتهی میگردید که بترتیب عبارت بود از دروازهٔ عراق، دروازهٔ مشهد، دروازهٔ ارگ و دروازهٔ پاچنار. در حدود ده هزار نفر ساکنان شهر در چهار کوی: اصطخر، بالاگودال، سرسنگ و سعد شاه زندگی میکردند. صرفنظر از سادات قدیمی شهر که بحکم سنت دیرینه، مستمری خاص داشتند و مشمول تخفیف‌هائی ازطرف دولت بودند اکثریت نزدیک باتفاق مردم نیشابور از راه کسب، کشاورزی و کار در دکانهای فیروزه و نمک‌گذران میکردند. چهار صد و پنجاه دکان نیازمندیهای ساکنان شهر رابرطرف میساخت ونیشابور در آغازسدهٔ چهاردهم یازده گرمابه، دو دبستان و دو کاروانسرا داشت. (۳۰)

کرزن که در ۱۳۱۰ هـ. از دروازه پاچنار وارد شهرنیشابور شده است مدعی است که مدتها قبل از ورود به شهر دیوارهای فروریخته و برج و باروهای ویران نیشابور و بر فراز آنها سقف‌وگلدستهٔ مسجد با شکوه جامع از دورنمایان بود. مسافر پس از عبور از میان گورستانی بزرگ ازکنار دیوار جنوبی شهر متوجه چاپارخانه میشد که درست‌بیرون دروازهٔ غربی‌شهر قرار داشت. دیوارهای نیشابورکه‌روزگاری بلند و باشکوه بود بمراتب ویران‌تر از دیوارهای قوچان بنظر میرسید. تازه وارد هر پنجاه گزی یکبار به شکافهای بزرگی بر میخورد و هر جا شکافی دهان گشوده بود از دیوار شهر اثری دیده نمیشد. کرزن در نقطه‌ای گروهی از کارگران را سرگرم تعمیر باره شهر میدید، و در شگفت بود که بچه علت دیوار را تعمیر میکردند زیرا بطور کلی دیوار آنچنان خراب شده بود که اگر دشمنی متوجه نیشابور میشد به سهولت میتوانست بدرون شهر راه یابد.

پانزده سال‌پس ازنخستین سفرجورج کرزن، طبق نوشته‌های‌محقق امریکائی ویلیامز جاکسون شهر نیشابور ظاهراً هیچ تغییر محسوسی نکرده بود. نیشابور هنوز

در حدود ده هزار نفر جمعیت داشت که در چهارکوی معتبر زندگی میکردند. کاروانسراهای شهر نسبتاً متوسط و چندین گرمابهٔ عمومی بزرگ موجود بود. جاکسون مینویسد :

«بازارهای شهر نیشابور چندان وسیع نیست. میگویند که کار چهار صد و پنجاه باب دکان شهر رونق بسزائی دارد. تنها بنای معتبر این شهر مسجد جامع است که دقیقاً از تاریخ ساختمان آن اطلاعی نداریم؛ اما مسلماً سیصد سال قدمت دارد زیرا سنگ نبشته ای در آن دیدم که وقفنامه‌ای از طرف شاه عباس بتاریخ ۱۶۱۲ م. (۱۰۲۱ هـ.) است . »(۳۱)

باآن که نوشته‌های جاکسون اکثراً خالی از اشتباه است نباید ناگفته گذاشت که محقق مزبور در تعیین تاریخ این مسجد بخطا رفته است. مسجد جامع نیشابور در سال ۸۹۹ هجری بهمت علی پهلوان گرجی پسر بایزید بنا شده است وجای تردید نیست که هنگام سفر ویلیامز جاکسون چهارصد وبیست وشش سال ازتاریخ ساختمان آن میگذشته است .

در خلال سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ هـ. که جورج کرزن برای نخستین بار بزیارت قبرحکیم و ریاضی دان بزرگ ایران عمر خیام رفته است در میان باغی متروك و بر کنار علفهای هرزه جائی را بوی نشان داده‌اند که بگفتهٔ خودش « اگر عاشقان رباعیات خیام آنجا را بچشم میدیدند مسلماً پریشانحال میشدند . » از آنچه جهانگردان خارجی در عرض صد و ده سالی قبل ازکرزن نوشته بودند چنین استنباط میشود که بر اثر بی‌مبالاتی و بی اعتنائی تدریجاً آرامگاه خیام رو به ویرانی نهاده بود وشاید اگر مزارش درکنار آرامگاه امامزاده محمد محروق قرار نمیداشت بکلی از یاد ها میرفت. ظاهراً تا دوران سلطنت شاه طهماسب آرامگاه امامزاده محمد از اولاد امام حسین (ع) ساختمان کوچك و ساده‌ای بود. عمارتی که در عهد شاه طهماسب ساختند تا پایان دوران زمامداری پادشاهان صفوی دوبار در سالهای ۱۰٤۱ هـ. و ۱۱۱۹ هـ. یعنی در عهد شاه صفی و شاه سلطان حسین تعمیرگردید. این آرامگاه مثل بیشتر بناهای متبرك و تاریخی در خلال هجوم افغانها تا پایان فتنهٔ ترکمانان چندین بار خراب و مرمت و دوباره خراب شد .

هنگام سفر پرسی سایکس بسال ۱۳۲۳ ه. و سفر ویلیامز جاکسون بسال ۱۳۲۵ ه. آرامگاه امامزاده محمد وقبرخیام درنهایت ویرانی بود. جاکسون دربارهٔ دیدار خود چنین مینویسد . :

آرامگاه بشکل مربع مستطیل عبارت از غرفهٔ سادهای است از سنگ و گچ که در زیر آن جسد شاعر بخاك سپرده شده . با آنکه بر کف این غرفه لوح یا سنگ نبشتهای دیده نمیشود تا دلالت برهویت مدفون کند، همه مردم میدانند که در زیر این سقف حکیم بزرگوار خیام بخاك سپرده شده است. دست یادگارنویسان بی بند و بار ایرانی (که مانندشان در دیگر کشورهای جهان فراوانند) بیادبابه خطوط کج و معوجی بیادگار نهاده است. حتی بر روی دیوارهای ضخیم نامهائی کنده شده و به همین سبب ورقه های گچ سفید زیرین آشکار گردیده است. یک ترکه چوب، یک قلوه سنگ و چند تکه کاسه و کوزه شکسته روی گور شاعر نامدار را ملوث ساخته بود. چند لحظه ای بوسوسه افتادم که مجموعهٔ کوچک رباعیاتم رابر روی گور خیام بگذارم؛ اما ترسیدم که بیدرنگ آنرا بردارند و به نخستین خریدار علاقمند بفروشند . (۳۲)

از مقایسهٔ نوشتههای جاکسون بافریزر و خانیکف معلوم میشود که در خلال نود سال دو آرامگاه امامزاده محمد و حکیم عمر خیام بیک شکل یعنی نیمه ویران باقی مانده بود و اگر کوششی برای تعمیر این دو بنا میشد بیاساس و نا پایدار بود. (۳۳) آنچه مایهٔ دلخوشی سایکس و جاکسون گردیدهاستدیدن باغ با صفای آرامگاه خیام بوده است و جالب آن که هشتصد سال پس از گذار نظامی عروضی سمرقندی بر تربت خیام این دو جهانگرد دانشمند طنین کلمات وی را درگوش داشتند و هنوزگور ساده و بیزیور یکی از بزرگترین دانشوران نیشابور را در موضعی میدیدند «که هر بهاری، شمال بر خاکش گل افشانی میکرد.»

نگاهی به اُفق آینده

پس از نخستین جنگ جهانی ۱۸ - ۱۹۱٤ و تحولاتی که با تغییر رژیم سلطنت در ایران پدید آمد نیشابور اندك اندك از قافلهٔ شهرهای عقب مانده ومحروم

ایران بیرون آمد. شهری که بهنگام سفر جاکسون امریکائی بیش از ده تا دوازده هزار نفر جمعیت نداشت پنجاه سال بعد (۱۳۳۰ خورشیدی) عدد ساکنانش به بیست و شش هزار نفر می‌رسید ، و جمعیت تمامی ناحیه در حدود صد و هشتاد و دو هزار نفر بود. باتوجه به عوامل نا مطلوب گوناگون مسلماً این گرایش از میزان افزایش سالانه ۲۰ در هر هزار نفز زیادتر میشود و اگر ادامه یابد جمعیت نیشابور در نیمهٔ سدهٔ کنونی برقم شایان توجهی خواهد رسید. همگام با این‌افزایش جمعیت ، در عرض پنجاه سال اخیر سیمای نیشابور نیز تغییر فراوان دیده است. انجمن آثار ملی بساختمان آرامگاه خیام همت گماشته و اینک زائران تربت آن شاعر و حکیم عالیقدر ، گور خیام را درمیان عمارت باشکوهی تماشا می کنند که گرداگرد آن پاره‌ای از رباعیات وی بر روی کاشی با خط زیبائی جلب نظر می کند. باغی که همیشه مشرف برگور خیام بود اینک باسلوب صحیحی آباد و در آن خیابان کشی شده است و نرده‌ای آهنین محوطهٔ امامزاده محمد محروق را از باغ آرامگاه خیام جدا میسازد. با احداث جاده‌های نو و تسهیلات سفر به ویژه پس از اتمام خط‌آهن مشهد و تهران اینک عاشقان شعر خیام و کسانی که مایل بدیدن آرامگاه آن حکیم و همچنین زیارت امامزاده محمد ، مسجد جامع شهر ، دو آرامگاه شیخ بزرگوار فریدالدین عطار و پدر نقاشی جدید ایران ، شادروان کمال‌الملک باشند ، میتوانند بآسانی خود را به نیشابور برسانند.

چنانکه در این بخش بخوبی نشان داده‌ایم مجهولات ما در بارهٔ گذشته‌دور نیشابور فراوان است. اکتشافات باستان شناسان امریکائی در خلال چهاردهمین دههٔ قرن بیستم میلادی با آنکه بسیار سودمند و جالب بوده است کمکی برفع این مجهولات ننموده است. اشیائی که ضمن این حفاریها بدست آمده و زیب و زیور دو موزهٔ ملی ایران و متروپالی‌تن نیویورک گردیده است فقط مؤید ادعاهای پاره‌ای از مورخان چون ابن حوقل ، اصطخری و مقدسی است که نیشابور را از پیش افتاده‌ترین مراکز هنری جهان اسلامی خوانده بودند. گچکاریهائی که باستان شناسان آمریکائی در تپهٔ سبزپوشان واقع در سمت شمال آرامگاه حکیم عمر خیام یافته‌اند مسلماً عالیترین نمونهٔ هنر تزئینی جهان اسلامی مقارن حکومت طاهریان

در نیشابور است. باید دانست که آنچه در زمینهٔ حفاری تا بحال صورت گرفته است بمنزلهٔ گام نخست در رفع مجهولات فراوانی است که هر پژوهندهٔ علاقه‌مندی را دلسرد میسازد .

نظری به آخرین آمارهای وزارت کشور و سازمان برنامه نشان میدهد که امروزه جمعیت تمامی شهرستان نیشابور از دویست هزار نفر و جمعیت نسبی در آن شهرستان از بیست نفر در هر کیلو مترمربع تجاوز نمیکند. (۳٤)بشرط آنکه حدود نیشابور باستانی و امروزی را تقریباً همانند شمریم این ارقام درست یک دهم جمعیت تمامی شهرستان نیشابور و جمعیت نسبی آن است ؛ چه نیشابور در اوج رونق و آبادانی خود نزدیک به دو میلیون جمعیت داشته است. اکنون سئوالی که بذهن هرخوانندهٔ علاقه‌مندی راه می‌یابد این است که آیا امکان بازگشت بدوران پرشکوه گذشته وجود دارد ؟

شرایط اقلیمی یعنی آب و هوای مساعد و زمین بارور و وفور منابع طبیعی زیر زمینی همه آیندهٔ درخشانی را برای نیشابور نوید میدهد. در سالهای اخیرمیزان استفاده از آبهای سطحی و زیر زمینی و چاههائی که ژرفای آنها بین ۹۰ تا ۱۲۰ متر است بطرز شایان توجهی افزایش یافته است. مهندسان سازمان برنامه‌بررسی آبهای زیر زمینی جلگهٔ‌نیشابور را عاقلانه در رأس اقدامات عمرانی منطقهٔ خراسان قرار داده‌اند. این امر برای شهرستان نیشابور اهمیت بسیار دارد. نیشابور نخستین ناحیه‌از استان خراسان بود که درآنجا بکاشت پنبه‌توجه شد وپنبهٔ امریکائی رواج یافت. نخستین کارخانهٔ پنبه پاک کنی شهر در حدود شصت و چهار سال پیش‌از این دایرگردید. با این همه طبق آمار ۱۳٤۲ خورشیدی نیشابور با یازده هزار هکتار زمین پنبه خیز از لحاظ تولید هنوز در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت. علل دوگانهٔ مهم این عقب افتادگی را کارشناسان فقدان آب کافی و توسعهٔ بیماری‌بوته میری پنبه دانسته‌اند که شدت حمله و زیان این آفت در نیشابور شدیدتر و محسوس تر از دیگر نقاط پنبه‌خیز است. (۳۵)

علل یاد شده کشاورزان را تشویق به اتخاذ روش آسانتر و بی زیانتری کرده است که کاشت چغندر باشد. توسعهٔ کاشت چغندر موجبات احداث کارخانهٔ

خصوصی قند نیشابور را بظرفیت یک هزار تن فراهم ساخت. اما کاشت چغندرنباید پنبهٔ نیشابور را از بین ببرد و باید امیدوار بود که بکار بستن پیشنهادات مهم کارشناسان سازمان برنامه ازقبیل پرداخت وامهای دراز مدت ، اقدامات آموزشی مشتمل بر طرز مبارزه با آفات ، تهیهٔ سم و نشان دادن راه صحیح سمپاشی ، ایجاد یک ده نمونه ، توسعه شرکت‌های تعاونی و مهمتر از اینها تهیهٔ آب کافی ضمن برنامه سوم و برنامه‌های آتی عمران و آبادانی ایران کمک بحل مشکل کشاورزان نیشابور کند .

همگام با توسعهٔ کشاورزی ، عوامل اقتصادی دیگری نیز کمک بترقی مجدد نیشابور خواهد کرد . دره های بینالود یکی از بهترین و مهمترین مراکز پرورش درختان میوه‌است. سیب وبه خرو(۱) شهرت هزار ساله دارد. مسلماً توجه‌به جنبهٔ اقتصادی صادرات میوه‌های تازه وخشک بمنزلهٔ برداشتن چند گام در راه رسیدن بمقصد خواهد بود. در همین زمینه ایجاد مراتع بزرگی که گله‌داران نیشابور را بی‌نیاز از فرستادن گوسفندان خود بخارج کند و ایجاد تسهیلات بیشتر و بهتری برای افزایش میزان استخراج آهن ، سرب ، نمک ، سنگ گچ و فیروزه (که اکنون بازده سالانهٔ آن از هفت هزار تن تجاوز نمیکند) همه عواملی است که افق آینده را برای ساکنان یکی ازکهن سالترین شهرهای میهن ما نوید بخش وتابناک خواهد ساخت .

پایان

۱- بفتح اول و سکون دوم و سوم نام آبادی در شمال نیشابور نزدیکی قدمگاه

کلید منابع و توضیحات فصل هفتم

۱ - ن. ك. به سفرنامهٔ ژنرال فریه ص ۱۰٤

۲ - « « « بیت ص ٤۱۲

۳ - پاره‌ای ازاین منابع را ویلیامزجاکسون در زیر ص ۲۰ کتاب خود «ازقسطنطنیه تا زاد بوم خیام» ذکرکرده است.

٤ - ن. ك. به بارتولد درکتاب ترکستان در دورهٔ حملهٔ مغول ص ۲۱۹

٥ - « « معجم‌البلدان یاقوت ج ٤ ص ۸٥۸

٦ - « « تاریخ ایران . عباس اقبال ص ٤۳۳

۷ - « « نوشته‌های سایکس در مجلهٔ جغرافیائی لندن ژانویه ۱۹۱۱ ص ۱٥۳ و ۱٥٦

۸ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ٦۸ و ٦۹

۹ - « « سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ترجمه فارسی ص ۳۹٦

۱۰ - « « شرح سفارت یا سفرنامهٔ کلاویخو. ترجمهٔ انگلیسی ص ۱۰۷ و ۱۰۸ در ترجمهٔ فارسی این کتاب ص ۱۸۹ و ۱۹۰

۱۱ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ٤۰٤

۱۲ - « « « « ص ٤۰٥

۱۳ - « « کتاب آرثورکانالی ج اول ص ۲۱۱ و ۲۱۲

۱٤ - « « سفرنامهٔ ژنرال فریه ص ۱۰٥

۱٥ - « « خاطرات آسیای مرکزی خانیکف ص ۹٤ تا ۹٦ و همچنین همان کتاب ص ۱۳٤

۱٦ - « « سفرنامهٔ ناصرالدین شاه. چاپ سنگی تهران ص ۱٥٥

۱۷ - « « کتاب دکتر بلیو ص ۳۷٥

۱۸ - « « « نوشته‌های یوان‌اسمیث درکتاب ایران‌شرقی ج ۱ ص ۳٦۹

۱۹ - ن. ک. به نوشته‌های نی‌پیه ص ۲۸ و همچنین ص ۲۱۳ و ۲۲۱

۲۰ - مثلا مطلع‌الشمس برای عشق‌آباد سه هزار، برای زبر خان دو هزار، برای ارودغیش هزار و سیصد نفر جمعیت نوشته است. ن. ک. به مطلع الشمس ج ۳ از ص ۵۱ تا ۶۹

۲۱ همان کتاب ج ۳ ص ۵۲

۲۲ - ن. ک. به سفرنامهٔ تاورنیه کتاب ۵ فصل دوازدهم.

۲۳ - « « سفرنامهٔ فریزر ص ۴۰۸ و ۴۰۹

۲۴ - « « کانالی جلد ۱ ص ۲۱۲

۲۵ - « « ژنرال فریه ص ۱۰۳ تا ۱۰۵ همچنین ملاحظات خانیکف در ص ۸۹ تا ۹۱ کتاب خاطرات آسیای مرکزی.

۲۶ - « « کتاب ایران و مسئلهٔ ایران. کرزن ج اول ص ۲۶۶

۲۷ - « « « « « « « ص ۴۰۸

۲۸ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۵۲ ۸۲

۲۹ - « « جلد اول کتاب کرزن ص ۲۶۵ و ۲۶۶

۳۰ - « « مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۶۳

۳۱ - « « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۳۵

۳۲ - « « « « « « « ص ۲۴۳

۳۳ - « « خاطرات آسیای مرکزی خانیکف ص ۹۴

۳۴ - « « دفتر فنی سازمان برنامه عمران منطقهٔ خراسان. ص ۱۴

۳۵ - « « « « « « « « ص ۷۴

منابع فارسی این کتاب

۱ ـ ابن بطوطه ،
سفرنامهٔ ابن بطوطه
ترجمهٔ محمدعلی موحد. تهران ۱۳۳۷

۲ ـ اصطخری ، ابواسحق ابراهیم
مسالک وممالک. چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب
تهران. ۱۳٤۰

۳ ـ اعتضادپور ، علی
(مقاله) نامهٔ آستان قدس ، سال چهارم ـ مشهد. ۱۳٤٤

٤ ـ اقبال آشتیانی ، عباس
تاریخ ایران. تهران ۱۳٤۷

٥ ـ بارتولد ،
تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران ترجمهٔ حمزه سردادور ،
تهران ۱۳۰۹

٦ ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب
با توضیحات مینورسکی. چاپ اوقاف گیب ـ لندن ۱۹۳۷ م.
ونیز چاپ دانشگاه ـ به کوشش منوچهرستوده. تهران ۱۳٤۰

۷ ـ حسنی جنابادی ، میرزا بیگ بن حسنی جنابادی
روضة الصفویه
نسخهٔ دست نبشته موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ OR ۳۳۸۸

۸ ـ حکیم ، محمدتقی خان
گنج دانش. تهران

۹ ـ رازی ،احمد
هفت اقلیم ، چاپ کلکته ۱۳۵۸ ه

همچنین چاپ تهران باحواشی جواد فاضل (۳ جلد)
۱۰ - رشیدالدین فضل‌الله ، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر
جامع التواریخ
۲ جلد بکوشش دکتر بهمن کریمی. ۱۳۳۸
۱۱ - ریاضی ، غلامرضا
۱ - راهنمای مشهد ، مشهد ۱۳۳٤
۲ - دانشوران خراسان ، مشهد ۱۳۳٦ شمسی .
۱۲ - سازمان برنامه
عمران منطقهٔ خراسان
نشریهٔ دفتر فنی سازمان برنامه. تهران ۱۳٤۳
۱۳ - سرابی ، حسین بن عبدالله
مخزن الوقایع
چاپ دانشگاه. تهران ۱۳٤٤
۱٤ - صنیع‌الدوله ، محمد حسین‌خان اعتمادلدوله مراغی
مطلع‌الشمس
۳ جلد ، تهران ۱۳۰۱
۱۵ - طاهری ، ابوالقاسم
(مقاله) تاریخ تحول نقاشی ایران
مجلهٔ روزگار نو ، چاپ لندن ٤۵ - ۱۹٤٤ م.
۱٦ - فردوسی ، حکیم ابوالقاسم فردوسی
شاهنامه ، بانتخاب محمد علی فروغی
دو جلد . تهران ۱۳۱۳
۱۷ - قزوینی ، زکریا بن محمد بن محمود
آثارالبلاد واخبار العباد.
بیروت ، ۱۳۸۰ ه.
۱۸ - کلاویخو ،
سفرنامهٔ کلاویخو ، ترجمهٔ فارسی
مسعود رجب‌نیا ، تهران ۱۳۳۷

۱۹ - کیهان ، مسعود
جغرافیای ایران
۳ جلد ، تهران ۱۳۱۱
۲۰ - گردیزی ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود
زین الاخبار
به تصحیح سعید نفیسی ، تهران
۲۱ - گنجی ، دکتر محمد حسن
(مقاله) انحطاط شهر بیرجند ،
مجلهٔ یادگار. شماره ۲ سال سوم .
۲۲ - گورکانی ، میرزا حیدر
تاریخ رشیدی ، نسخهٔ دست نبشته
موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ ۱۷۱۵ OR
۲۳ - مستوفی ، احمدبن ابی‌بکر ، حمدالله مستوفی قزوینی
نزهة القلوب. به کوشش گای لسترنج (G .Lestrange)
لیدن ۱۳۳۱
همچنین بکوشش محمد دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳۶
۲۴ - مشکوتی ، نصرت‌الله
از سلاجقه تا صفویه
تهران ۱۳۴۳
۲۵ - مولوی ، عبدالمجید
(مقاله) آستان قدس ، سال چهارم
مشهد ۱۳۴۴
۲۶ - ناصرالدین شاه قاجار
سفرنامهٔ ناصرالدین شاه. چاپ سنگی ، تهران
۲۷ - ناصر خسرو ، ناصر خسرو علوی
سفرنامه . چاپ لندن ، متن وترجمه
بکوشش گای لسترنج ، ۱۸۹۷ م.

۲۸ - نفیسی ، سعید
تمدن‌ساسانی
۲جلد ، تهران. ۱۳۳۱
۲۹ - وزارت کشور کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور
تهران چاپ دوم ۱۳۳۱
۳۰ - هروی ، محمد یوسف مهاجر
بحرالفواید ، چاپ سنگی ، تهران
۳۱ - یاقوت ، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی
تصحیح فردیناند وستنفلد (F. Wüstenfeld) لیپزیک ،
۱۸۶۶ - ۱۸۷۰ م.
۳۲ - یزدی ، شرف‌الدین علی یزدی
ظفرنامه به تصحیح مولوی الحداد ، کلکته . ۱۸۸۷ م.

منابع اروپائی

نام مؤلف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
1- BAKER, Valentine	Clouds In The East	London, 1876
2- BARTOLD, V.V.	Turkestan Down To The Mongol Invasion Vol. 5. Gibb Memorial	Londen, 1928
3- BASSETT, J.	Persia the Land of Imams, a narrative of travel and residence 1871-1885	London, 1887
4- BELLEW, Dr. H.W.	From The Indus to The Tigris. A Narrative of a journey... in 1872	London, 1874
5- BENJAMIN, S.G.W.	Persia and Persians. Journal of the American Geogr. Soc. 1887 Vol. 18 pp 27-66	
6- BERCHEM, M. Von	Khorrassan	Berlin, 1912
7- BLOCQUEVILLE, de Couliboeuf	Tour Du Monde	Paris 1866
8- BURNES A. Lt. Col.	Travels into Bokhara. 3 Vols.	London, 1835
9- CHARDIN J.	1. Voyages	Paris, 1673
	2. Voyages	Rouen, 1723
10- CLAVIJO R. GONZALEZ DE,	Narrative of the Embassy to the Court of Timour. Translated by Clements P. Markham	London, 1869
11- CONALY, A.	Journey to the north of India overland from England through Russia' Persia and Afghanistan. 2 Vols. 1834	
12- CURZON, G.N.	Persia and the Persian Question 2 Vols.	London, 1892
13- DONALDSON, DWIGHT M.	The Shiite Religion	New York, 1933
14- EAST, EDWARD B.	Joural of a Diplomat's 3 years residence in Persia 2 Vols.	London, 1864
15- ETTINGHAUSEN, R.	Article on Bihzad. Ency. of Islam	London, 1960
16- FERRIER, J.P.- General.	Caravan Journeys & Wanderings in Persia	London, 1856
17- FRASER, JAMES-BAILLIE	Journey into Khorassan in the years 1821 & 1822	London, 1825
18- GOLDSMITH, Gen. Sir F.	Eastern Persia 2 Vols.	London, 1876

نام مولف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
19- HANWAY, J.	1. An historical account of the British Trade over the Caspian Sea. 4 Vols.	London, 1753
	2. The Revolution of Persia	London, 1754
20- HOUTUM-SCHINDLER, Gen. A.	1. Eastern Irak	London, 1897
	2. Zeit d'Gesell F. Erd. Zu.	Berlin, 1877
	3. Notes on some Antiquities near Damghan	J.R.A.S., 1876
21- HUNT, C.	The Persian Campaign	London, 1858
22- JACKSON WILLIAMS A.V.	1. From Constantinople to the home of Omar Khayyam	New York, 1911
	2. Persia Past and Present	New York, 1906
23- KENNEDY, R.J. & B. W.	A Journey in Khorassan	London Hatchard, 1891
24- KER PORTER, Sir ROBERT	Travels in Georgia, Persia, Armenia, etc. 1817-1820 2- Vols.	London, 1821
25- KHANIKOF, KHANYKOV N.V.	Memoir Sur La Partie Meridionalde l'asie Central	Paris, 1862
26- KINNEIR, J. MACDONALD	A Geographical Memoire of the Persian Empire	London, 1813
27- LACOSTE,	Around Afghanistan. Trans. by Anderson	New York, 1909
28- LESSAR, P.M.	1. Second Journey in the Turkoman Country, Proc. R.G.S. Vol. 5	Londno, 1883
	2. Petermann's Mittheilungen VIII 1888	
29- LESTRANGE, G.	The Lands of Eastern Caliphate	London, 1905
30- LOVETT, C. BERESFORD	Itinerary Notes of route surveys in Northern Persia in 1881 & 1882. Proc. R.G.S. Vol. 5	London, 1883
31- MACGREGOR, Col. C.M.	Narrative of a Journey through the province of Khorassan in 1876. 3 Vols.	London, 1879
32- MARKHAM C.R.	The Basin of Helmund. Proc. of R.G.S. Vol. 1	London, 1879
33- MARQUART, J.	Eranshahr	Berlin, 1901
ع4- MARSH HIPPISLEY C.	A Ride through Islam being a Journey through Persia, Afghanistan to India via Meshed & Herat to Kandahar	London, 1877
35- MASSY, H.S.	An Englishman in the Shrine of Imam Reza 19th C. Mag May. No. 435	London, 1913

نام مؤلف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
36- MOUNSEY, AUGUSTUS	A Journey through the Caucasus and the interior of Persia	London, 1872
37- NAPIER, Captain the Hon. G.C.	1. Collection of Journals and Reports on a special Duty in Persia	London, 1874
	2. Extracts from a Diary Tour in Khorasan– July 1874 J.R.G.S. Vol. 46	London, 1876
38- O'DONOVAN, EDMOND	The Merv Oasis. 2 Vols.	London, 1882
39- ODORIC DE PORDENONE	1. Travels from Cathay & the way thither	London, 1866
	2. Les Voyages en Asie, Henri Cordier	Paris, 1891
40- OUSELY, SIR WILLIAM	Travels of Sir W. Ousely 1810 - 1812 3 Vols.	London, 1819
41- POLO, MARCO	The Travels. A new translation by Ronald Latham. Penguin Classics.	London, 1958
42- RAWLINSON, H.C.	1. The Road to Merv. Vol. I Proc.R.G.S.	London, 1879
	2. England and Russia in the East.	London, 1875
43- ST. JOHN, Major B. OLIVER	Narrative of a Journey from Eastern Persia Edited by Sir F. Goldsmith	London, 1876
44- SARRE, F.	Deukmaler Persischer Baukunst.	Berlin, 1901
45- SMITH, EUAN	The Perso-Baluch Frontier Mission 1870-71 (see Goldsmith)	
46- STUART, CHARLES	Journal of a Residence in Northern Persia	London, 1854
47- SYKES, Sir PERCY	1. A history of Persia. 2 Vols.	London, 1932
	2. Historieal Notes on Khurasan	J.R.A.S.
	3. The Glory of the Shia World	London, 1910
	4. A Pilgrimage to the tomb of Omar Khayyam. Mag. Travel & Exploration	London, 1910 London, 1909
48- TAVERNIER, J. BAPTISA	The Six Voyages of J.B. Tavernier Translated by J. Phillips	London, 1678
49- THOMPSON, G.	See Hanway Vol. 1	
50- TUDELA, B.	The Itinerary of Benjamin of Tudela by Marcus N. Adler	
51- TYNIANOV, Y.	Death & Diplomacy in Persia. Translated by Alec Brown	London, 1938
52- VAMBERY, A.	His Life and Adventures	London, 1864
53- VAUGHAN, H.B.	Proc R.G.S. New Series Vol. 12	London, 1888

نام مؤلف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
54- WOLFF, Rev. J.	A Narrative of a mission to Bokhara inthe Years 1843-45 3rd Edition	London 1846
55- YATE, A.C. Lt. Col.	England and Russia face to face in Asia.	London, 1887
56- ZHUKOVSKI, V.A.	Moglia Firdausi, Zap, Vost, ctd. 1891 VI	Moscow.

فهرست نام‌های کسان و جای‌ها

آ

الف

ب

ر

ز

ژ

س

غ

ف

ق

ک

گ